

سیر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شبکه‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)

عبدالله شهبازی

رساله حاضر در فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۳، پائیز ۱۳۸۱، صص ۱۰۳-۲۰۴ به همراه تصاویر و اسناد به چاپ رسید. متن حاضر حاوی تغییراتی است که برای انتشار آن به صورت کتاب انجام داده‌ام. مهم‌ترین این تغییرات اطلاعات جدیدی است که درباره منوچهر بزرگمهر برای نخستین بار عرضه می‌شود.

سیر شاپور ریپورتر اکنون ۸۱ ساله است.^۱ از زمان تدوین زندگینامه او و پدرش، سیر اردشیر

۱. در بیش‌تر اسناد رسمی موجود، از جمله گذرنامه انگلیسی شاپور ریپورتر، زمان تولد وی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ م. ذکر شده که برابر است با ۸ اسفند ۱۲۹۹ ش. اگر این تاریخ را به‌عنوان زمان تولد شاپور بپذیریم، او پنج روز پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و در روز انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی به دنیا آمده است. معهذاً، در برخی اسناد انگلیسی، مانند سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، زمان تولد شاپور سال ۱۹۲۰ ذکر شده است. در تصدیق‌نامه شش ابتدایی (صادره از تهران، مهر ۱۳۱۳) زمان تولد شاپور ۱۳۰۰ ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده ولی در گواهینامه دوره اول تحصیلات متوسطه (صادره از تهران، مرداد ۱۳۱۶) زمان و محل تولد شاپور ۱۲۹۹ ش. و در انگلیس بیان گردیده. شاپور ریپورتر در زندگینامه رسمی خود مندرج در *Who's Who* زمان تولد خود را ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ذکر کرده ولی درباره محل تولد خویش سکوت کرده است. در شناسنامه ایرانی شاپور (شماره ۹۵۱۲، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۶ ش.، صادره از تهران) زمان تولد شاپور ۲۰ مرداد ۱۲۹۹ ش. و محل تولد وی تهران ذکر شده

ریپورتر،^۲ تا به امروز قریب به ۱۲ سال است که برای شناخت جامع‌تر و دقیق‌تر این دو شخصیت مرموز و مؤثر تاریخ معاصر ایران تلاش می‌کنم. حاصل کار بیش از یک‌هزار برگ سند است که در مجموع از ارزش تاریخی یگانه برخوردار می‌باشد. این مجموعه در ایران به‌دست آمد. در سال‌های ۱۳۷۱-۱۳۷۲ دو سفر به هند و انگلستان کردم و به این یقین رسیدم که در مراکز اسناد دو کشور فوق، از طرق معمول، نمی‌توان به اسنادی قابل‌اعتنا درباره شاپور ریپورتر و پدرش دست یافت.^۳

با توجه به این تلاش طولانی، بدیهی است که امروزه اطلاعات من درباره این پدر و پسر دقیق‌تر و مستندتر از سال ۱۳۶۹، زمان تدوین ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، باشد.^۴ بر این اساس، می‌کوشم تا گزارشی مستندتر از گذشته و مبتنی بر یافته‌های جدید خود به‌دست دهم.

←

است.

۲. عبدالله شهبازی، «ریپورترها، اینتلیجنس سرویس و ایران»، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۱۳۳-۲۰۰.

۳. برای مثال، زمانی که در آرشیو وزارت امور هندوستان (India Office) در لندن به تفحص پرداختم با حیرت بسیار متوجه شدم که نام اردشیر ریپورتر حتی در کارت‌های الفبایی اسامی کارکنان حکومت هند بریتانیا نیز وجود ندارد؛ یعنی او بکلی از صحنه تاریخ ناپدید شده است. این در حالی است که کارت مشخصات ماوکجی [مانکجی] ایدلجی ریپورتر، متولد ۱۸۵۰ در بمبئی، وجود دارد. مانکجی ریپورتر برادر اردشیر است. او در مشاغل غیراطلاعاتی شاغل بود و به این دلیل نام وی را می‌توان یافت.

۴. به بخشی از اسناد شاپور، با تأخیری پنج ساله، در سال ۱۳۷۵ دست یافتم. به این دلیل، در کتاب فوق برخی اشتباهات وارد شده است. برای مثال، شاپور را تنها پسر اردشیر ریپورتر خواندم (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۳) حال آن‌که اردشیر چهار فرزند داشت: یک دختر و سه پسر. لعل خانم (گوهر) فرزند ارشد اردشیرجی در سال ۱۲۷۳ ش. به دنیا آمد و بعدها با رستم جمشیدیان، پسر ارباب جمشید، ازدواج کرد. سه پسر اردشیر و همسرش، شیرین بانو، عبارتند از: جمشید (متولد ۱۲۸۸ ش.)، ایدلجی (متولد ۱۹۱۷ م.) و شاپور. اردشیر ریپورتر و فرزندانش در ایران با نام خانوادگی «ایدلجی» (نام پدر اردشیر) شناخته می‌شوند. جمشید اردشیر ایدلجی، پسر ارشد اردشیرجی، در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۶ در تهران فوت کرد و خانواده‌های ایدلجی، جمشیدیان، جواهری، دولتشاهی، جهان‌بینی، امانت، بهزادیان، شهروین، گشتاسب، پورکاج، فروتن و سعیدی آگهی ترحیم او را امضا کردند. (اطلاعات، پنجشنبه اول خرداد ۱۳۷۶، ص ۱۵)

من و شاپور ریپورتر

در بررسی حاضر به معرفی تعدادی از مهم‌ترین اسناد شخصی شاپور ریپورتر خواهیم پرداخت. منظورم از «اسناد شخصی» مجموعه‌ای است که در زمان انقلاب در خانه شاپور موجود بود و اکنون بخش مهمی از آن در مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود.

اسناد شاپور ریپورتر قطعاً همه اسناد شخصی او نیست. بررسی من در مجموعه فوق روشن می‌کند که شاپور بخشی از مهم‌ترین اسناد خود را به جای دیگر، و شاید به لندن، انتقال می‌داده است. معهداً، در مجموعه موجود نیز اسنادی را می‌توان یافت که بسیار بااهمیت است ولی به‌رغم حوادث واپسین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب شاپور آن را در خانه خود حفظ کرد و به فکر از میان بردن یا انتقال آن به جای دیگر نیفتاد. علت این بی‌توجهی روشن نیست. شاید شاپور، مانند بسیاری کسان دیگر، پیروزی سریع انقلاب را پیش‌بینی نمی‌کرد و همین امر سبب شد که مانند دیگران غافلگیر شود. به‌طور مستند می‌دانیم که او تا حدود سه ماه قبل از پیروزی انقلاب به ثبات حکومت پهلوی اطمینان داشت. این اطمینان را از نامه او به دیوید اون، وزیر خارجه وقت بریتانیا، می‌توان دریافت که در آن از «اکثریت خاموش» حامی شاه سخن گفته است. این نامه به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۸ است یعنی به ۱۰۷ روز قبل از پیروزی انقلاب تعلق دارد.^۵ احتمال دیگری را نیز می‌توان مطرح ساخت: شاید شاپور چنان درگیر جابجایی و انتقال اسناد بسیار مهم و سری سرویس اطلاعاتی بریتانیا در تهران بود که به‌کلی اسناد شخصی خود را فراموش کرد.

از شاپور ریپورتر تاکنون اثری قابل‌اعتنا که مشتمل بر خاطرات یا اسناد او و پدرش باشد منتشر نشده بجز کتابی کم‌حجم و با نام مستعار که درباره آن سخن خواهم گفت. زمانی شاپور به یکی از پژوهشگران ایرانی مقیم لندن گفته بود: «به‌دلیل مقررات حاکم بر مأموران اطلاعاتی بریتانیا قادر به انتشار خاطرات خود نیستم. حتی مجله لایف حاضر شده خاطراتم را به مبلغ پانصد هزار پوند خریداری کند ولی اجازه فروش آن را نداده‌اند.» شاپور ریپورتر سرتیپ یا سرلشکر بازنشسته ایتلیجنس سرویس بریتانیا (MI6) است. او در سال ۱۹۶۹ م. / ۱۳۴۸ ش. درجه سرتیپی گرفت و تا زمان پیروزی انقلاب

۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲۵-۶۲۱-۱۲۹ الف.

همچنان مأمور شاغل ام. آی. ۶ در ایران و افسر رابط این سازمان با شاه بود. بنابراین، احتمالاً وی به درجه سرلشگری نیز ارتقاء یافته است. این توضیح اجمالی روشن می‌کند که شاپور ریپورتر شخصیت بسیار مهم و مؤثری در تحولات ایران بوده و خاطرات و اسناد او از اهمیت فراوان و منحصربه‌فرد تاریخی برخوردار است. نگرانم که با مرگ شاپور بخش مهمی از اسرار تاریخ معاصر ایران برای همیشه یا برای مدتی طولانی دفن شود. انگیزه من برای انتشار گزارش حاضر همین دل‌نگرانی است. امید دارم که شاید شاپور در واپسین سال‌های حیاتش سکوت طولانی خود را بشکند و واکنشی مکتوب به این گزارش نشان دهد؛ واکنشی که از ارزش تاریخی برخوردار باشد. اگر هم چنین نشد وظیفه‌ام را انجام داده‌ام.

در اواخر سال ۱۳۷۴ شاپور ریپورتر با مراجعه به سفارت ایران در لندن خواستار ملاقات با من شد. او گفت که در کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* مطالب درست در کنار مطالب مخدوش وارد شده و وی جایگاهی چنان رفیع در حوادث سال‌های سلطنت پهلوی دوم نداشته است. شاپور اعلام کرد که حاضر است با من دیدار کند و در پیرامون مطالب مندرج در کتاب فوق به بحث بپردازد. این رویه‌ای است که شاپور در قبال مطالب مندرج در *ظهور و سقوط* در پیش گرفته است. او منکر عضویت در سازمان اطلاعاتی بریتانیا نیست ولی می‌کوشد خود را افسری بازنشسته و پیر جلوه دهد که در مهم‌ترین تحولات دوران پهلوی دوم، به‌ویژه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نقش نداشته و به تبع آن در حوادث پس از انقلاب نیز مؤثر نبوده است. این ادعای شاپور برای من، به‌عنوان محقق‌ای که سال‌ها با اسناد شاپور زیسته‌ام، پذیرفتنی نبوده و نیست. شاپور شخصیتی معمولی نیست و لذا نمی‌توان نقش و جایگاه او را در حوادث ایران، چه پیش و چه پس از انقلاب، کم‌اهمیت شمرد. در تاریخ ۳۰ فروردین ۱۳۷۵ نامه‌ای به سفارت ایران در لندن فرستادم، دیدار با شاپور را پذیرفتم و آن را منوط به دو شرط کردم: اول، موضوع مباحثه در زمینه نقش اردشیر ریپورتر (پدر شاپور) در تحولات دوران قاجاریه، انقلاب مشروطه، حوادث دوران احمد شاه و صعود و تحکیم سلطنت پهلوی و نیز نقش شاپور در حوادث مهم دوران محمدرضا پهلوی باشد. دوم، «مباحث مطروحه در این دیدارها در صورت نیاز به شکل مقبول مورد توافق طرفین مورد استفاده قرار گیرد.» منظورم استفاده تحقیقی و در صورت موافقت شاپور انتشار متن آن بود. تاکنون هیچ پاسخی از آقای ریپورتر دریافت نکرده‌ام.

سایه‌روشن‌هایی از زندگی شاپور ریپورتر

در سال ۱۳۷۷ کتابی مرموز و قابل تأمل در تهران منتشر شد با عنوان *به دام افتاده*: بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران. ^۶ این کتاب حاوی بخشی از خاطرات یک مأمور اطلاعاتی بریتانیا در ایران است و ماجرای ستیز او با مأموران مخفی شوروی در سال ۱۳۵۴. هر چند نویسنده نام مستعار «آرین رنجی شری» را بر خود نهاده، ولی مطالعه کتاب خواننده مطلع را «با قاطعیت» به این نتیجه می‌رساند که «مؤلف کسی جز شاپورجی ریپورتر فرزند اردشیرجی نیست.»^۷

شاپور به نگارش *علاقمند* است و در این زمینه توانا. گواه آن فرهنگ اصطلاحاتی است که در سه کتاب منتشر کرده^۸ و نیز برخی جزوه‌های پرمحتوای محرمانه و منتشر نشده که از او در دست است. در سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، شاپور در عرصه تدوین و انتشار کتب و جزوات ضد کمونیستی فعال بود. در آن زمان تبلیغات و انتشارات ضد کمونیستی و از جمله «جعلیات» بخش مهمی از فعالیت سرویس‌های اطلاعاتی غرب را در ایران تشکیل می‌داد. از معروف‌ترین این متون جعلی باید به *نگهبانان سحر و افسون*، *خاطرات کینیاز دالگورکی* و *خاطرات ابوالقاسم لاهوتی* اشاره کرد. چنانکه معروف است، *خاطرات لاهوتی* تقریر شاپور و تحریر علی جواهرکلام است.^۹ اخیراً اعلام شد که انتشار ترجمه فارسی دکتر ژبواگو، *خاطرات لاهوتی* و کتاب *کمونیسم جهانی* کار ام. آی. ۶ بوده و رایزن فرهنگی سفارت بریتانیا و گروه نویسندگانی که زیر نظر او کار می‌کردند رابط و عامل این

۶. مشخصات کامل کتاب چنین است: آرین رنجی شری، *به دام افتاده* (بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران)، ترجمه محسن اشرفی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۷. درباره هویت واقعی نویسنده و انطباق آن با شاپور ریپورتر بنگرید به: موسی فقیه حقانی، «به دام افتاده، پنهانکاری جاسوسانه»، *تاریخ معاصر ایران*، سال دوم، شماره پنجم (بهار ۱۳۷۷)، صص ۲۶۱-۲۶۸.

۷. حقانی، همان مأخذ، ص ۲۶۵.

۸. اولین کتاب شاپور ریپورتر فرهنگ اصطلاحات فارسی به انگلیسی است که انتشارات دانشگاه تهران، به ریاست دکتر بهرام فره‌وشی، چاپ آن را متقبل شد و در سال ۱۳۵۰ منتشر نمود. در سال ۱۳۵۶ دومین کتاب شاپور، با عنوان *فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی*، به وسیله همان ناشر انتشار یافت. سومین کتاب شاپور *فرهنگ اصطلاحات فارسی به آلمانی* است که در سال ۱۳۷۴ در مونیخ منتشر شد.

۹. بنگرید به: *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ *ابوالقاسم لاهوتی، کلیات*، به کوشش بهروز مشیری، تهران: ۱۳۵۷، صص ۱۲۸، ۳۵۳؛ *عبدالهادی حائری، آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران*، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۴، صص ۲۷۷-۲۷۸.

اقدام بودند.^{۱۰}

احتمالاً شاپور علاقمند است که خاطرات خود را منتشر کند ولی، همانگونه که خود گفته، قوانین مربوط به رازداری مأموران اطلاعاتی بریتانیا او را محدود می‌کند. در اسنادی که منتشر خواهیم کرد با میزان و ابعاد این سرّیت و رازداری آشنا خواهیم شد. لذا، به نظر می‌رسد که او با نام مستعار ”آرین رنجی شری“ قلم به‌دست گرفته و بخش اندکی از خاطرات خود را به‌گونه‌ای نگاشته که آمیزه‌ای از واقعیت و خیال باشد؛ بدینسان هم میل خود را اندکی برآورده سازد و هم مقرراتی را که یک عمر بدان پایبند بوده پاس دارد.

”آرین رنجی شری“ در سال ۱۹۱۷ در تهران به دنیا آمد. تولد شاپور در سال ۱۹۲۱ است. این از معدود تفاوت‌هایی است که میان زندگینامه نویسنده ”مجهول‌الهویه“ فوق و شاپور ریپورتر وجود دارد. سایر مختصات خانوادگی ”آرین رنجی شری“ بسیار به شاپور شبیه است:

خانواده ”رنجی شری“ نیز چون خانواده ریپورتر به طایفه پارسی هند تعلق دارد: اجداد پدرش قرن‌ها پیش از ایران مهاجرت کرده و به هندوستان رفته‌اند.^{۱۱} نام مستعار ”آرین“ ارجاعی است به همین پیوند پارسی؛ یعنی تعلق به گروهی که خود را ایرانیان اصیل و از تبار آریایی خالص می‌دانند.^{۱۲} پدر ”آرین“ نیز، چون پدر شاپور، مأمور اطلاعاتی بریتانیا است که پیش از تولد وی از هندوستان به ایران مهاجرت کرده.^{۱۳} پدر

۱۰. بخش فارسی رادیو BBC، برنامه شامگاهی ۵ مرداد ۱۳۸۰.

۱۱. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۳.

۱۲. پارسیان هند بر اساس یک افسانه منظوم به‌نام *قصه سنجان*، که در سده‌های اخیر ساخته شده، خود را از تبار اشراف و موبدان ساسانی می‌دانند که در پی حمله اعراب به غرب هند گریختند و از این‌طریق فرهنگ و دین خود را حفظ کردند. این افسانه بکلی جعلی است. درباره آن در کتاب زیر سخن گفته‌ام: عبدالله شهبازی، *نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۱۲۲-۱۳۸. در جلد ششم *زرسالاران* بار دیگر به‌طور مشروح به *قصه سنجان* خواهم پرداخت. طبق پژوهش اینجانب، پارسیان هند از بقایای هندیان زرتشتی دوره ساسانی هستند که در طول سده‌های شانزدهم تا نوزدهم میلادی به‌وسیله اروپاییان، به‌ویژه یهودیان و مارانوهای پرتغالی و هلندی و انگلیسی، از نظر دینی و فرهنگی بازسازی شدند. در کتاب فوق دلایل و مستندات خود را به تفصیل عرضه خواهم کرد.

۱۳. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۲.

”آرین“ نیز، چون پدر شاپور، از اعضای لژهای ماسونی اوایل سده بیستم میلادی در ایران است که در شکل‌گیری وقایع انقلاب مشروطیت و نیز در صعود رضا خان به قدرت نقش مهمی ایفا کرد.^{۱۴} ”آرین رنجی شری“ می‌نویسد: «در حاشیه یک فعالیتی اطلاعاتی زاده شدم. اگر نه علت زاده شدن، حداقل ترتیب پرورده شدنم را الزامات اطلاعاتی شکل داده بود.»^{۱۵} و نیز: «پدرم به تمام نقاط ایران سفر می‌کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از این که من پسر اویم اطلاع می‌یافتند.»^{۱۶} به گفته ”رنجی شری“، تربیت او را الزامات اطلاعاتی پدرش تعیین می‌کرد که توسط افرادی که مأمور تربیت او بودند دنبال می‌شد.^{۱۷} اردشیر ریپورتر نیز چنین توجهی به تربیت پسر کوچکش (شاپور) داشت؛ او را به‌عنوان جانشین خود تربیت می‌کرد و به این دلیل است که در وصیت‌نامه‌اش (نوامبر ۱۹۳۱) خواست که خاطراتش حداقل ۳۵ سال پس از مرگش در اختیار فرزندش، شاپورجی، قرار گیرد.^{۱۸} اردشیر به این ترتیب شاپور را به‌عنوان وارث اطلاعاتی خود تعیین می‌کند نه دو پسر بزرگ‌تر: جمشید و ایدلجی را. پدر ”رنجی شری“ در سال ۱۹۳۱ از دنیا می‌رود. در اینجا نیز کمی تفاوت میان سال مرگ پدر ”رنجی شری“ و پدر شاپور ریپورتر وجود دارد: اردشیر ریپورتر در ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران درگذشت. ”رنجی شری“ ماندگارترین خاطره خود از پدر را سفر به میان ایل قشقایی به همراه او عنوان می‌کند.^{۱۹}

پس از مرگ پدر، خانواده ”رنجی شری“، بی آن‌که خود مطلع باشند، تحت حمایت حسینقلی خان نواب و سایر دوستان پدر قرار می‌گیرند و ترتیبات لازم برای آسایش و پرورش آنها فراهم می‌شود. می‌دانیم که حسینقلی خان نواب از نزدیک‌ترین دوستان اردشیر ریپورتر بود و اردشیر در خاطراتش از او با عنوان «دوست مشفق» یاد کرده است.^{۲۰} به اشاره حسینقلی خان نواب، دایی ”رنجی شری“ به عنوان کارمند یک شرکت تجاری انگلیسی در تهران مشغول می‌شود. ”آرین رنجی شری“ می‌نویسد: «از نظر مالی

۱۴. همان مأخذ، صص ۱۲، ۱۷.

۱۵. همان مأخذ، ص ۱۲.

۱۶. همان مأخذ، صص ۱۴-۱۵.

۱۷. همان مأخذ، ص ۱۵.

۱۸. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۱۹. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۴.

۲۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۵۶.

مشکلی نداشتیم و بنظرم می‌رسید از جنبه امنیت نیز دستی ناپیدا زندگی ما را تضمین می‌کند. افرادی ناشناس مواظب ما بودند.»^{۲۱} «در زندگی ما همواره سایه‌هایی حس می‌شد که صاحبان آن به چشم نمی‌آمدند. آدم‌هایی که تأثیر زیاد روی زندگی ما داشتند و به اصطلاح ایرانی‌ها سایه‌شان روی سرمان بود، اما هرگز آنها را نمی‌دیدیم.»^{۲۲} او سرانجام پی می‌برد که حامی مالی او شوهر خواهر ناتنی‌اش (پسر یک بانکدار ثروتمند) است و این نتیجه انجام مأموریتی است که به وی محول شده نه ادای تکلیف نسبت به خانواده.^{۲۳} این «بانکدار ثروتمند» باید ارباب جمشید جمشیدیان باشد و پسر او همان رستم جمشیدیان، داماد اردشیر ریپورتر، است که بعدها (۶ آذر ۱۳۳۱) از شهود ازدواج شاپور ریپورتر بود. «آرین» همچنین پی می‌برد که حامیان دیگری نیز داشته که بر اساس یک وظیفه برادرانه ماسونی از او و خانواده‌اش حمایت می‌کردند.^{۲۴} «آرین» بعدها، در سال‌های جنگ دوّم جهانی، با حسینقلی خان نواب آشنا می‌شود^{۲۵} و از او می‌شنود که «در این مدت ما، طبق وظیفه خود در برابر پدر شما، از دور مواظب بودیم که با مشکلی روبرو نشوید.»^{۲۶} در این زمان، دوستان پدر در تهران به سراغ «رنجی شری» می‌آیند و از او می‌خواهند که برای ادامه راه پدر با آنان همکاری کند و به‌منظور مبارزه با آلمانی‌ها و کمک به متفقین به میان ایل بختیاری برود. آنان مأموریت داشتند با یک سازمان مخفی، که قرار بود به فرماندهی ژنرال سیر مک کالین گابینز تشکیل شود، همکاری کنند.^{۲۷}

«آرین رنجی شری» در ماه‌های پایانی جنگ دوّم جهانی، در سال ۱۹۴۴، از ایران خارج می‌شود، برای طی یک دوره عالی اطلاعاتی به هند و اروپا می‌رود و پس از ۱۳ سال، در ۱۹۵۷ به ایران بازمی‌گردد. مأموریت او ایجاد یک شبکه فوق‌العاده سرّی در تهران برای مبارزه با مأموران مخفی شوروی است. به‌نوشته «رنجی شری»، در این زمان تهران

۲۱. رنجی شری، همان مأخذ، ص ۱۶.

۲۲. همان مأخذ، ص ۱۷.

۲۳. همان مأخذ، ص ۱۷.

۲۴. همان مأخذ، ص ۱۷.

۲۵. حسینقلی خان نواب چهار سال از اردشیر ریپورتر کوچکتر بود. او در بهمن ۱۳۲۴ ش. درگذشت.

۲۶. همان مأخذ، ص ۱۸.

۲۷. همان مأخذ، ص ۱۹.

دومین مرکز مهم فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی، پس از بیروت، بود.^{۲۸} در اینجا نیز زندگینامه ”رنجی شری“ با شاپور تفاوت‌هایی دارد:

شاپور ریپورتر تا سال ۱۹۳۷/۱۳۱۶ در ایران حضور داشت و در خرداد ۱۳۱۶ تحصیلات خود را در دبیرستان فیروز بهرام به پایان برد.^{۲۹} عکسی از جشن فارغ‌التحصیلی دبیرستان فیروز بهرام در دست است که در آن شاپور در کنار برادرش، ایدلجی ریپورتر، و سایر همشاگردی‌هایش دیده می‌شود: نعمت‌الله مین‌باشیان، عزت‌الله مین‌باشیان، محسن پناهی، محمود صانعی، فرهنگ مهر، جعفر نخجوان، حسنعلی منصور، جواد منصور، احمد مدن‌پور، محمود قدیمی، شاه بهرام ورهرامی، ناصر اسکدار، یوسف فولادی، محمد بهروج، هوشنگ وصال، حامد روحانی، صدوری میرعمادی، سیروس کروبیان، شجاع جهانگیری، رضا یمینی و همایون میکده.^{۳۰} بعدها، برخی از این افراد به چهره‌های سرشناس سیاسی ایران بدل شدند: عزت‌الله مین‌باشیان همان مهرداد پهلبد است که بعدها با شمس پهلوی ازدواج کرد و وزیر فرهنگ و هنر شد. جواد منصور نیز چون پهلبد به وزارت رسید و حسنعلی منصور در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ ایران نخست‌وزیر شد. بعدها، شاپور با برخی از این دوستان دوره دبیرستان، از جمله با مهرداد پهلبد و برادران منصور، رابطه نزدیک داشت. تصویری از حسنعلی منصور در دست است که در سال ۱۳۴۰ آن را با عبارات زیر به شاپور تقدیم کرده است: «تقدیم به دوست عزیز و استاد و راهنمای خودم شاپور ریپورتر- حسنعلی منصور.»^{۳۱} این در زمانی است که حسنعلی منصور، به همراه امیرعباس هویدا و سه تن دیگر ”کانون مترقی“ را تشکیل داده و در کسوت جدید ”نخبگان آمریکایی“ برنامه‌ای پیچیده را برای فریب دادن جان‌کندی و دولت دمکرات آمریکا و از میان برداشتن علی‌امینی، به‌عنوان رقیب قدرتمند محمدرضا پهلوی، پیش می‌برد. توصیفی که حسنعلی منصور از شاپور ریپورتر، به‌عنوان «استاد و راهنمای خود»، به‌دست داده رابطه‌ای فراتر از دو دوست صمیمی را نشان می‌دهد و تأییدی است بر تحلیلی که در سال ۱۳۶۹ از ماجرای سقوط دولت امینی و جایگاه تاریخی ”کانون

۲۸. همان مأخذ، صص ۲۰-۲۱.

۲۹. گواهینامه پایان دوره اول تحصیلات متوسطه شاپور ریپورتر از دبیرستان فیروز بهرام موجود است که در مردادماه ۱۳۱۶ صادر شده. (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۲-۱۱-۳-۱۲۹ الف)

۳۰. همانجا، تصویر شماره ۲۲۸۵-۱.

۳۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تصویر شماره ۱۹۷۷-۱-پ.

مترقی“ و دولت‌های حسنعلی منصور و اسدالله علم به‌دست داده‌ام.^{۳۲} فرهنگ مهر، رئیس پیشین دانشگاه پهلوی، نیز از آن زمان تا به امروز در زمره نزدیک‌ترین دوستان شاپور جای دارد و شنیده‌ام که گویا قصد دارد کتابی درباره زندگی اردشیر و شاپور ریپورتر بنویسد. این اطلاع را، اگر صحت داشته باشد، باید به فال نیک گرفت. اینگونه نوشته‌های فرهنگ مهر، به‌دلیل اطلاعاتی که وی از مسائل پس‌پرده دارد، واجد اهمیت تاریخی فراوان است. فرهنگ مهر در سال ۱۳۴۸ جزوه‌ای در ۳۳ صفحه منتشر کرد با عنوان سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران. این جزوه حاوی اطلاعات دست اول و بدیعی است درباره نقش شبکه اردشیر ریپورتر در حوادث انقلاب مشروطه.

شاپور ریپورتر در سال ۱۹۳۷/۱۳۱۶ به بمبئی و سپس به انگلستان عزیمت کرد و در سال ۱۹۳۹ تحصیلات خود را در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج به پایان برد. او پس از طی یک دوره ده ساله در سال ۱۹۴۷/۱۳۲۶ به‌طور کامل در ایران مستقر شد. مأموریت شاپور ایجاد همان «شبکه فوق‌العاده سری» است که «آرین رنجی شری» از آن سخن گفته است. شاپور ریپورتر در کتاب فوق‌سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۵۷، نه‌زمان واقعی آن یعنی سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۴۷، را به‌عنوان دوران عدم حضور خود در ایران ذکر می‌کند تا به این ترتیب نقش مرموز و مؤثر خویش را در حوادث سال‌های جنگ دوم جهانی و پس از آن، به‌ویژه نقش خویش را در حوادث جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پوشیده دارد. با این هدف است که شاپور زمان تأسیس این «شبکه فوق‌العاده سری» را ده سال به جلو می‌برد.

سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در ام. آی. ۶

اولین سندی که معرفی می‌شود، سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر در سرویس اطلاعاتی بریتانیا (MI6) است که سیر زندگی شاپور و مسئولیت‌های او را بیان می‌دارد.^{۳۳} در رابطه با این سند دو توضیح ضرور است:

اول: سند فوق دو برگ تائیدی است فاقد سر برگ و مهر و امضا که در آن زندگینامه مختصر شاپور بیان شده است. این رویه‌ای است که در سرویس‌های اطلاعاتی مرسوم است و، به دلایل امنیتی، معمولاً، بجز در موارد خاص و ضرور و از جمله در مکاتبات

۳۲. بنگرید به: عبدالله شهبازی، «منصور و صعود نخبگان آمریکایی»، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۵۵-۳۶۵.

۳۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۱-۳۲-۱۲۹ الف، صص ۴۷۱۱۳-۴۷۱۱۴.

رسمی اداری، اسناد مهم بدون سربرگ و امضا و هر نوع علامت دیگر تنظیم می‌شود. برای این‌که مقایسه‌ای به دست دهم، به یک سند داخلی سیا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ استناد می‌کنم. این سند، صفحه اول تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد است که به‌وسیله دکتر دونالد ویلبر برای آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) تهیه شده است. سند فوق از مشخصات ظاهری مشابه با سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر برخوردار است.

دوم: سند بیوگرافیک شاپور فاقد تاریخ است ولی با بررسی دقیق می‌توان زمان تنظیم آن را مشخص کرد:

۱- در آغاز سند، درجه شاپور ریپورتر «سرتیپ» ذکر شده است. تصویری از شاپور در لباس نظامی ارتش بریتانیا در دست است که در پشت آن شاپور با دستخط خود زمان برداشتن این عکس را سال ۱۹۶۹ میلادی ذکر کرده است. این تصویر را در پیوست‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (در کنار عکس لرد ویکتور روچیلد) منتشر کرده‌ام. در اصل عکس درجه سرهنگ تمامی شاپور به وضوح نمایان است. بنابراین، سند بیوگرافیک شاپور به بعد از برداشتن این عکس تعلق دارد یعنی مربوط به زمانی است که شاپور به درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

۲- در سطر اول سند بیوگرافیک، شاپور به‌عنوان دارنده «نشان خدمات برجسته» (DSO) معرفی شده است. این رویه رسمی در بریتانیاست که نشان‌های اشخاص را بعد از نام ذکر می‌کنند. پس، سند فوق به زمانی تعلق دارد که شاپور هنوز «نشان امپراتوری بریتانیا» (OBE) را دریافت نکرده و به رده بالاتر، یعنی شهبازی امپراتوری بریتانیا (KBE)، نیز ارتقاء نیافته بود. شاپور در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ / ۱۹ آبان ۱۳۴۸ در کاخ باکینگهام نشان امپراتوری بریتانیا را از ملکه الیزابت دوم دریافت کرد.

۳- مقایسه فوق روشن می‌کند که شاپور ریپورتر در اوایل سال ۱۹۶۹ درجه سرهنگی داشت، اندکی بعد به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و در نوامبر ۱۹۶۹ / ۱۳۴۸ نشان امپراتوری بریتانیا (OBE) را دریافت کرد. بنابراین، زمان تنظیم سند بیوگرافیک شاپور را باید در بهار یا تابستان ۱۳۴۸ / ۱۹۶۹ دانست. طبق رویه متعارف، این بیوگرافی برای ارائه به دربار بریتانیا و طی مراحل مقدماتی اعطای نشان امپراتوری بریتانیا تنظیم شده و به این دلیل نسخه‌ای از آن در اختیار شاپور قرار گرفته است.

[ترجمه سند]

تاریخچه مختصر زندگی سرتیپ شاپور ا. ریپورتر، دارنده نشان خدمات برجسته^{۳۴}

متولد ایران (تهران) در سال ۱۹۲۰، پسر مرحوم سر اردشیر جی ریپورتر دارای نشان KCBE^{۳۵} (بارونت)^{۳۶} و لیدی شیرین بانو. در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در سال ۱۹۳۹ با درجه عالی در دروس علوم سیاسی، تاریخ، زبان و ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد. در زمان فارغ‌التحصیلی از سوی ریاست دانشگاه برای کار در اداره خدمات ویژه^{۳۷} وابسته به وزارت امور خارجه پیشنهاد شد. او در فرانسه، خاورمیانه و در مرزهای هند و برمه با پشتکار خدمت کرد و به این دلیل مورد تقدیر کتبی قرار گرفت و به دریافت نشان خدمات برجسته مفتخر شد.

در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و در آنجا رادیو فارسی را برای ایران و افغانستان سازماندهی و اداره کرد. در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد و یک سال بعد به چین اعزام گردید که در آنجا به خاطر [فعالیت چشمگیرش در] انعکاس حوادث به دریافت تقدیرنامه خدمات ویژه نائل آمد. در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر

34. Distinguished Service Order (D.S.O.)

نشان نظامی ارتش بریتانیا که به خاطر خدمات عملیاتی برجسته اعطا می‌شود.

۳۵. تنظیم‌کننده سند اشتباه کرده و منظور او شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا (Knight Commander of the British Empire) است که نام اختصاری آن KBE است نه KCBE. شاپور ریپورتر نیز بعدها، در سال ۱۹۷۳، به این مقام دست یافت و شهسوار فرمانده امپراتوری بریتانیا شد.

36. Baronet

بارونت رده‌ای در میان لرد (بارون) و شهسوار (شوالیه) محسوب می‌شود و به این دلیل دارندگان این عنوان در مجلس لردها جایگاهی ندارند. بارونت بر تمامی رده‌های شهسواری، بجز شهسوار بند جوراب (شوالیه گارتر)، برتری دارد. بارونت‌ها، مانند شوالیه‌ها، با عنوان "سِر" شناخته می‌شوند و زنان ایشان "لیدی" خوانده می‌شوند. این عنوان در ۲۲ مه ۱۶۱۱ در زمان جیمز اول استوارت پدید شد. علت پیدایش آن نیاز مالی دربار بریتانیا بود که آن را به فروش القاب و مناصب درباری از یکسو و تحرکات شدید ماوراء بحار از سوی دیگر وامی‌داشت.

37. Special Duty

اول ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد. در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسون، سفیر کبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه^{۳۸} را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو.اس. ریپورت اند ورلد نیوز^{۳۹} و سایر روزنامه ها بود. در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده آمریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به پاس "خدمات درخشان" آقای ریپورت تر "به اهداف مشترک" [آمریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.

او به درجه سرهنگ تمامی ارتقاء یافت و در مقام افسر رابط^{۴۰} [سرویس اطلاعاتی بریتانیا] با اعلیحضرت شاه منصوب گردید. در این سمت توانمندی وی سهم بزرگی در پیوندهای مستقیم و بسیار مهم و حیاتی^{۴۱} سرویس [اطلاعاتی بریتانیا] با شاه داشت.

هر چند سرتیپ ریپورت تر، دارای نشان خدمات برجسته، غالباً از لندن و واشنگتن دیدن می کند، ولی همچنان مورد اعتماد پایدار شخص شاه در تهران است؛ در شهری که وی با تشخص فراوان در آنجا خدمت می کند. او مشاور اصلی رئیس [اینتلجنس سرویس بریتانیا] در امور مربوط به ایران و شاه است. او به دلیل پیوندهای قومی و دینی اش با ایران برای تصدی این مسئولیت بسیار خطیر واجد شایستگی فراوان است. او متأهل و دارای دو فرزند است. سرگرمی: او چند کتاب درباره اصطلاحات انگلیسی-فارسی تألیف کرده است.

سند بیوگرافیک شاپور از اهمیت تاریخی فراوان برخوردار است به ویژه در آنجا که جایگاه شاپور را در مقام رئیس عملیات داخلی (عملیات صحنه) در طرح مشترک سیا و ام. آی. ۶ برای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیان می دارد. با اتکاء بر این سند امروزه ما

38. Field Operations

39. US Report and World News

40. Liaison Officer

41. vitally important links

می‌توانیم ابعاد ناشناخته و جدیدی از کودتای ۲۸ مرداد را ترسیم کنیم. در طرح کودتا، که آمریکایی‌ها نام رمز "عملیات تی. پی. آجاکس"^{۴۲} و انگلیسی‌ها نام "عملیات چکمه"^{۴۳} را بر آن نهاده بودند، کرمیت روزولت از سوی سیا و کریستوفر وودهاوس از سوی ام. آی. ۶ مسئولیت عالی داشتند. این دو مسئولین منطقه و ایران در سرویس‌های اطلاعاتی متبوع خود بودند و به دلیل اهمیت عملیات کودتا طی یک دوره کوتاه در ایران مستقر شدند. معهدا، مسئولیت مستقیم این عملیات مشترک را در ایران سرهنگ دوم شاپور ریپورتر به عهده داشت و این نکته‌ای است که در اسناد و کتب و مقالاتی که تاکنون درباره کودتا منتشر شده ناگفته مانده است. تنها استثناء خاطرات وودهاوس است که در آن اشاره‌ای کوتاه به نقش شاپور ریپورتر شده است. وودهاوس می‌نویسد:

[رابین] زینر همچنین یک پارسی اهل بمبئی را که همشاگردی شاه بود^{۴۴} به من معرفی کرد. اگر چه در آن موقع او آدم مهمی نبود ولی بعدها به واسطه خدماتی که برای ما انجام داد به لقب سر شاپور ریپورتر مفتخر شد.^{۴۵}

در زمان تدوین *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* درباره این گفته وودهاوس داوری زیر را به دست دادم:

این جمله وودهاوس تصادفی درز نکرده... و در چارچوب مجموعه اطلاعات انحرافی قابل ارزیابی است که به منظور منحرف ساختن توجه... از نقش و اهمیت شاپورجی انتشار یافت. این اطلاع انحرافی چنین القاء می‌کند که گویا شاپورجی عامل بومی کم‌اهمیتی در ام. آی. ۶ بود که ارتباطات وی از طریق رابین زینر تأمین می‌شد.^{۴۶}

سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر صحت ارزیابی نگارنده را به اثبات رسانیده و نقش برجسته او را در عملیات کودتا مسجل می‌سازد.

42. Operation TP- Ajax

43. Operation Boot

۴۴. چنانکه در *ظهور و سقوط* نیز متذکر شده‌ام، ادعای همشاگردی بودن شاپور ریپورتر و شاه صحت ندارد.

۴۵. کریستوفر م. وودهاوس، *عملیات چکمه*، ترجمه فرحناز شکوری، تهران: انتشارات نور، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۲۱.

۴۶. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۷۹ (زیرنویس).

در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر اسناد دیگری وجود دارد که مطالب مندرج در سند بیوگرافیک فوق را تأیید و دقیق‌تر می‌کند. بر اساس این اسناد و منابع دیگری کوشیم تا سال‌های اولیه زندگی اطلاعاتی شاپور ریپورتر را مورد بازنگری قرار دهیم.

نخستین سال‌های کار در اینتلیجنس سرویس

در سند بیوگرافیک شاپور می‌خوانیم که او پس از اتمام تحصیل در دانشگاه کمبریج (۱۹۳۹) کار در اداره خدمات ویژه وزارت خارجه را آغاز کرد و در فرانسه و خاورمیانه و مرزهای هند و برمه خدمت نمود و به این دلیل نشان خدمات برجسته (DSO) به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از زندگی شاپور سند دیگری در دست نداریم و زندگینامه رسمی شاپور مندرج در هو/یزهو، که خود او تنظیم کرده، نه تنها مطلبی را روشن نمی‌کند بلکه ابهام‌هایی می‌آفریند. شاپور در هو/یزهو دارا بودن نشان خدمات برجسته و زمان دریافت آن را ذکر نکرده است. به گمان من علت این است که نشان فوق به نظامیان اختصاص دارد و شاپور نمی‌خواهد خود را به‌عنوان یک فرد نظامی معرفی کند. شاپور در هو/یزهو تنها قبولی خود برای ادامه تحصیلات عالی در بمبئی را، پس از اتمام تحصیلات در مدرسه زرتشتیان تهران، ذکر می‌کند و ادامه تحصیل در کالج‌های وست‌مینستر و کینگ دانشگاه کمبریج را مسکوت می‌گذارد. به یقین شاپور در حوالی سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۰ در انگلستان حضور داشت زیرا اولین گذرنامه انگلیسی او، به شماره ۳۶۳۰۶۰، صادره از لندن و متعلق به همین سال‌هاست.^{۴۷} به‌علاوه، دو گواهینامه تحصیلی موجود است که نشان می‌دهد شاپور آموزش خود را پس از دوره کمبریج ادامه داده و از سال ۱۹۴۰ تا ژانویه ۱۹۴۱ در کالج پیتمن لندن^{۴۸} تحصیل می‌کرده است.^{۴۹}

شاپور در هو/یزهو مشاغل خود در سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۴۳ را چنین ذکر کرده است: «کارمند روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران».^{۵۰} به عبارت دیگر، او هیچ اشاره‌ای به آموزش‌ها و مأموریت‌های خود در طی سال‌های فوق نمی‌کند.

۴۷. همان مأخذ، صص ۱۷۴-۱۷۵ (زیرنویس).

48. Pitman's College, Southampton Row, London, WC1

۴۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد ۱-۰۹-۱۲۹ الف و ۱-۱-۲-۱۲۹ الف.

50. Who's Who: An Annual Biographical Dictionary, London: A & C Black, 1993, p. 1579.

سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی

شاپور ریپورتر در هو/یز هو مشاغل خود در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۵ را «سرپرستی بخش فارسی رادیو سراسری هندوستان» و در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ تدریس زبان انگلیسی در «کالج سلطنتی ستاد» تهران (دانشگاه جنگ) ذکر کرده است. طبق مندرجات سند بیوگرافیک، شاپور در اکتبر ۱۹۴۳ در اداره خدمات ویژه دهلی نو منصوب شد و بخش فارسی رادیو دهلی را سازماندهی و اداره کرد، در سال ۱۹۴۵ به بحرین اعزام شد و در سال ۱۹۴۶ به چین.

سایر اسنادی که در دست ماست سیر زندگی شاپور ریپورتر را در سال‌های فوق چنین ترسیم می‌کند:

در مه ۱۹۴۳/اردیبهشت ۱۳۲۲ شاپور در هتل آپولوی دهلی نو، واقع در خیابان نیکلسون، اقامت دارد. در ۳۱ مه آجودان ژنرال ستاد کل ارتش بریتانیا در هند طی نامه‌ای، که به آدرس فوق ارسال شده، از شاپور می‌خواهد که عطف به درخواست مورخ ۱۹ مه ۱۹۴۳ او خطاب به دبیر هیئت مرکزی مصاحبه، هر چه زودتر برای انجام مصاحبه به ستاد مرکزی، بلوک E اتاق شماره ۴۲، مراجعه کند.^{۵۱}

در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۳ یکی از دوستان شاپور به نام جک دورو^{۵۲} از یک پادگان نظامی در بمبئی به شاپور ریپورتر در هتل آپولو (دهلی نو) نامه‌ای می‌نویسد. در این نامه چنین آمده است: «فکر می‌کنم تا به حال به تو مأموریت داده‌اند و اگر هنوز به ایران نرفته‌ای راهی آن هستی.»^{۵۳} جک دورو همدرد نظامی و دوست صمیمی شاپور بود که در اواخر سال ۱۹۴۵ در مصر به قتل رسید.

در ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ چارلز بارنس،^{۵۴} مدیر اخبار رادیو سراسری هند، نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند می‌نویسد و رونوشت آن را برای شاپور ارسال می‌دارد. بارنس با ارجاع به نامه مورخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۳ اعلام می‌کند که اگر قرار است آقای ریپورتر به دلایل اضطراری به لشکر اطلاعاتی هندوستان^{۵۵} مأمور شود و برای تصدی مسئولیت به ایران اعزام گردد، ما آمادگی داریم که او را در یک فاصله سه ماهه (که بتوانیم فرد دیگری را

۵۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۳۲۲-۱۲۹ الف.

52. Jack Devereux

۵۳. همانجا، سند شماره ۴۱-۱۲-۳-۱۲۹ الف.

54. Charles Barns

55. Intelligence Corps (India)

جایگزین وی کنیم) از خدمت در رادیو مرخص کنیم.^{۵۶}
 در ۶ اکتبر ۱۹۴۳ مدیر اخبار رادیو سراسری هند طی نامه‌ای به ریاست ستاد ارتش هند، درباره انتقال شاپور به لشکر اطلاعاتی هند، خواستار دریافت پاسخ نامه مورخ ۲۴-۳۰ اوت ۱۹۴۳ (نامه قبلی) است.^{۵۷}

در ۲۵ مارس ۱۹۴۴ جلسه‌ای با شرکت شخصیت‌های فرهنگی هندی و ایرانی (علی اصغر حکمت، ابراهیم پورداوود و غلامرضا رشیدیاسمی) در کاخ بلا ویزتا^{۵۸} تشکیل می‌شود. کارتی در دست ماست که در آن محل جلوس شرکت‌کنندگان در جلسه برای اطلاع مدعوین مشخص شده است. شاپور ریپورتر یکی از اعضای این جلسه است. در یک ضلع میز آقای محمودعلی بیگ جلوس می‌کند و در ضلع دیگر سروان بشیرالدین احمد. در رأس میز (رو به در ورودی) به ترتیب افراد زیر می‌نشینند: آقای عزیز احمد، آقای وحیدالدین احمد، دوشیزه زینب حسن نواز جنگ، پروفیسور ابراهیم پورداوود، خانم ال ادروس، عالیجناب شاهزاده برار، آقای میرعلی اصغر حکمت، خانم میرخان، نواب زین یار جنگ بهادر، نواب عنایت جنگ بهادر، سرهنگ علی رضا. در ضلع دیگر میز (پشت به در ورودی) به ترتیب افراد زیر جلوس می‌کنند: آقای طاهر علی خان، آقای م. احمد، دوشیزه لیلا حسن نواز جنگ، پروفیسور غلام رشید یاسمی، بیگم حسن نواز جنگ، نواب قدرت نواز جنگ بهادر، بیگم زین یار جنگ، نواب حسن نواز جنگ بهادر، خانم بشیرالدین احمد، آقای محمد میرخان، آقای شاپور [ریپورتر].^{۵۹}

۵۶. همانجا، سند شماره ۲-۳۲۲-۱۲۹ الف.

۵۷. همانجا، سند شماره ۳-۳۲۲-۱۲۹ الف.

58. Bella Vista Palace

۵۹. همانجا، سند شماره ۴۷۵۹۸.

اخیراً مجموعه‌ای از سفرنامه‌های علی اصغر حکمت منتشر شده است. طبق مندرجات این کتاب، در روز پنجشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۲۲ / ۹ مارس ۱۹۴۴ سرکنسولگری ایران در دهلی نو شاپور ریپورتر را به عنوان منشی هیئت ایرانی به علی اصغر حکمت معرفی می‌کند. نوشته حکمت نشان می‌دهد که وی با اردشیر ریپورتر آشنایی داشته است: «صبح، آقای شاهپور، پسر مرحوم اردشیر جی، که فعلاً در رادیو دهلی کار می‌کند و با قنصلگری مرتبط است، از طرف آقای [علی] معتمدی [سرکنسول ایران] معرفی شد که به سمت سکرتار با ما کار بکند. جوان بامحبت و خوش اخلاقی است. چندین سال در لندن بوده و تحصیلات در اونیورسیتة لندن کرده است. فعلاً چند ماه است در هندوستان می‌باشد.» (سید محمد دبیرسیاقی [به اهتمام]، ره آورد حکمت: شرح مسافرت‌ها و سفرنامه‌های میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵۷) علی

در ۴ اوت ۱۹۴۴ چارلز بارنس، مدیر اخبار رادیو سراسری هند، معرفی‌نامه عمومی صادر می‌کند. در این نامه چنین آمده است: آقای شاپور ریپورتر مسئول واحد ایران در رادیو سراسری هند برای انجام امور شخصی فوری خود به تهران سفر می‌کند. از آنجا که سرعت آقای شاپور در این سفر و انجام هر چه سریع‌تر کار ایشان واجد اهمیت است، سپاسگزار خواهیم بود که در این زمینه هر نوع همکاری از نظر تسهیلات حمل‌ونقل غیرنظامی و نظامی انجام شود.^{۶۰}

اسناد فوق نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۴ سرپرستی بخش فارسی رادیو دهلی را به‌دست داشت و در اوت ۱۹۴۴ در تدارک عزیمت به محل جدید مأموریت خود بود. تصویری از شاپور ریپورتر در زمان اداره بخش فارسی رادیو دهلی در دست داریم که او را در حال گویندگی در پشت میکروفون رادیو نشان می‌دهد. این تصویر در پیوست‌های *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* به چاپ رسیده است.

شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که در سال‌های جنگ دوم جهانی در زمینه سخن‌پراکنی و تبلیغات (جنگ روانی) به زبان فارسی فعالیت داشت و به سرویس اطلاعاتی بریتانیا یا شبکه‌های پنهان مرتبط با آن وابسته بود. اولین مدیر و گوینده بخش فارسی رادیو لندن (بی. بی. سی.)، که در ۲۹ دسامبر ۱۹۴۰ / ۸ دیماه ۱۳۱۹ آغاز به‌کار کرد، حسن موقر بالیوزی بوشهری^{۶۱} است.^{۶۲} در همین زمان، بهرام شاهرخ^{۶۳} بخش فارسی

←

اصغر حکمت در ذیل وقایع پنجشنبه ۳ فروردین ۱۳۲۳ / ۲۳ مارس ۱۹۴۴ مشروح فعالیت های هیئت ایرانی در دومین روز اقامت در شهر حیدرآباد را بیان کرده ولی از جلسه فوق سخن نگفته است. (همان ماخذ، صص ۲۸۶-۲۸۹)

۶۰. همانجا، سند شماره ۴-۳۲۲-۱۲۹ الف.

۶۱. حسن بالیوزی بوشهری پسر علی محمد خان موقرالذوله، از اعضای خاندان افنان (خویشان علی محمد باب)، است که به‌عنوان یکی از سران فرقه بهائی و از کارگزاران مؤثر بریتانیا در ایران شناخته می‌شود. موقرالذوله سال‌ها حاکم بوشهر بود و پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ در کابینه سید ضیاءالدین طباطبایی وزیر فواید عامه و تجارت و فلاح شد و در همین زمان درگذشت. حسن بالیوزی لقب موقرالذوله را از پدر به ارث برد و در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۶۰ میلادی ریاست محفل ملی روحانی بهائیان بریتانیا را به‌دست گرفت. در سال ۱۹۵۷ شوقی افندی (رهبر بهائیان) بالیوزی را به‌عنوان یکی از یادی ام‌الله منصوب کرد. او سازمان‌دهنده کنفرانس معروف بهائیان است که در سال ۱۳۴۲ در لندن برگزار شد و اعتراض شدید امام خمینی را برانگیخت.

رادیو برلین را اداره می‌کرد. بخش فارسی رادیو اسرائیل، که در آن زمان رادیو بیت‌المقدس خوانده می‌شد، نیز به‌وسیله همین کانون بنیانگذاری شد و اداره آن را یکی دیگر از سران فرقه بهائی و از خویشان حسن بالیوزی، به نام نیر افنان، به‌دست داشت.^{۶۴}

←

۶۲ "تاریخ پنجاه ساله بخش فارسی رادیو بی. بی. سی. سی.؛ برنامه فارسی رادیو بی. بی. سی. شنبه ۱۰/۸/۱۳۶۹.

۶۳ بهرام شاهرخ پسر ارباب کیخسرو شاهرخ است که با اردشیر ریپورتر، پدر شاپور، پیوند نزدیک داشت و در واقع برکشیده اردشیرجی بود. در سال‌های جنگ دوم جهانی بهرام شاهرخ به‌عنوان مأمور نفوذی بریتانیا در آلمان خدمت می‌کرد. این رویه در دوران جنگ اول جهانی نیز وجود داشت و گروهی از ایرانیان و هندیان در کسوت آلمانوفیلی در برلین به‌سود سرویس اطلاعاتی بریتانیا فعالیت می‌کردند. در پیوست‌های ظهور و سقوط سلطنت پهلوی تصویری از شاپور ریپورتر و بهرام شاهرخ و غلامعلی وحید مازندرانی مندرج است.

۶۴ در تاریخ ۵ آبان ۱۳۱۹ عبدالحسین اسفندیاری سرکنسول ایران در فلسطین و شرق اردن به وزارت امور خارجه در تهران چنین می‌نویسد: «...چند روز پیش بنا به احضار اداره کل اطلاعات فلسطین آقای نیر افنان از حیفا به بیت‌المقدس آمده و در این سرکنسولگری حاضر و اظهار داشت که اداره نامبرده با او مذاکره نموده که برنامه رادیو را به زبان فارسی تهیه و خودش هم در رادیو بگوید. نامبرده پاسخ داده شخصاً ممکن است این کار را سرپرستی و اداره نماید ولی نمی‌تواند در رادیو اخبار را بگوید. از او خواسته بودند که چند نفر ایرانی پیدا کند که بتوانند از عهده ترجمه و گفتن اخبار به زبان فارسی برآیند. نامبرده با این که خودش بهائی است گفته بوده ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده انجام این کار برآید در فلسطین نیست و من هم صلاح نمی‌دانم که تمام کارکنان برنامه رادیو زبان فارسی از بهائی‌ها باشند. بهتر این است دو نفر شخص لایق از ایران استخدام نمایند. امروز هم از اداره رادیو آگاهی دادند تاکنون کسی را پیدا نکرده‌اند و در این صورت انجام برنامه رادیو به زبان فارسی برای ایران و فارسی‌زبان‌های خاور نزدیک و خاور وسطی به عهده تأخیر افتاده است. به‌طوری که در پیش به عرض رسانده، حقیقتاً در فلسطین ایرانی مسلمانی که بتواند از عهده ترجمه و گفتن اخبار در رادیو برآید نیست و اداره اطلاعات فلسطین برای انجام این مقصود پنج کارمند لازم دارد که در این مدت هر قدر تفحص شده کسی به جز بهائی و یهودی پیدا نشده است.» (مرضیه یزدانی [به‌کوشش]، اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین ۱۳۰۰-۱۳۳۰ ش.، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴، ص

مأموریت در بحرین

طبق سند بیوگرافیک، شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۵ در اداره خدمات ویژه خلیج فارس (بحرین) منصوب شد.

از دوران اقامت شاپور در بحرین تنها دو تصویر در دست داریم که در پیوست‌های جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی به چاپ رسیده است. در یکی از این عکس‌ها تنها شاپور در کسوت اعراب حضور دارد و دیگری او را با یک افسر انگلیسی و یک فرد ملبس به لباس عربی نشان می‌دهد.

تهران - لندن - تهران

در سال ۱۹۴۶ شاپور مدت کوتاهی در تهران است و سپس در لندن و باز در تهران: در ۳۱ مارس ۱۹۴۶ کارت عضویت افتخاری شاپور در انستیتوی انگلیسی-ایرانی^{۶۵} (تهران) صادر شده است. در پشت این کارت شاپور نام و آدرس دو نفر را نوشته است: «آقای حسین نمازی، شرکت شرق و خارجه، سرای کاظمیه، خیابان ناصرخسرو» و «آقای کریم آل شریف، بحرین».^{۶۶} این حسین نمازی احتمالاً همان حاج حسین نمازی برادرزن سید ضیاءالدین طباطبایی است. شاپور بعدها با حسین نمازی رابطه نزدیک داشت. در مجموعه اسناد شاپور ریپورتر، چهار رسید بانکی وجود دارد که نشان می‌دهد شاپور طی سال‌های ۱۹۵۹-۱۹۶۰ حدود ۱۰۴ هزار دلار به حساب حسین نمازی واریز کرده است.^{۶۷}

در ژوئیه ۱۹۴۶ شاپور در لندن است و در ساختمان شماره ۱۱ خیابان بیوفورت گاردن واقع در نایتزبریج^{۶۸} سکونت دارد. در ۸ ژوئیه آقای دورو،^{۶۹} پدر جک دورو فوق‌الذکر، طی نامه‌ای به آدرس فوق به شاپور اطلاع می‌دهد که پسرش، جک، در پایان سال ۱۹۴۵ در مصر کشته شده است.^{۷۰}

65. Anglo-Persian Institute

۶۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۲-۷۷-۱۲۹ الف.

۶۷. همانجا، اسناد ۱-۶۲۴۱-۱۲۹ الف، ۱-۶۲۴۲-۱۲۹ الف، و سند ۴۸۸۳۳.

68. 11, Beaufort Gardens, Knightsbridge, S. W. 3

69. W. C. Devereux

۷۰. همانجا، سند شماره ۴۷۵۹۹.

در ۲۳ اوت ۱۹۴۶ باب دورو، برادر جک دورو، از باکینگهام انگلستان به شاپور ریپورتر در تهران نامه‌ای می‌نویسد. این نامه به آدرس انستیتوی انگلیسی-ایرانی واقع در خیابان تخت‌جمشید ارسال شده است. سند فوق نشان می‌دهد که باب دورو و شاپور یک ماه قبل (ژوئیه ۱۹۴۶) در انگلستان با هم بوده‌اند و سپس شاپور از طریق یک کشور عربی (بحرین؟) راهی ایران شده است. باب دورو می‌نویسد: «به‌جای یک ماه به‌نظر می‌رسد یک قرن است تو از اینجا رفته‌ای. از بازگشت به کشور قدیمی خود راضی هستی یا اینکه هنوز به آنجا نرسیده‌ای؟ امیدوارم که در صحراهای داغ گرفتار و مشغول موعظه عرب‌ها نباشی. در ضمن، زن‌های عرب چگونه هستند؟»^{۷۱} اشاره اخیر باب دورو بی‌دلیل نیست. طبق مندرجات یکی از نامه‌های شاپور به نامزدش، آسیه آزمانوکیانس، متعلق به سال ۱۹۵۲، شاپور سال‌ها قبل با زنی به‌نام لطیفه رابطه عاشقانه داشته است. قاعدتاً این ماجرا متعلق به دوران اقامت شاپور در بحرین است.^{۷۲}

در ۱۹ دسامبر ۱۹۴۶ آقای دورو، پدر جک و باب دورو، نامه‌ای از لندن برای شاپور به آدرس تهران، خیابان ارباب جمشید، شماره ۳۴، می‌فرستد و از شاپور به‌خاطر دو قوطی خاوریار اهدایی او تشکر می‌کند.^{۷۳}

مأموریت در هنگ کنگ و کلمبو

طبق سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، شاپور ریپورتر در سال ۱۹۴۶ به چین اعزام گردید و به‌خاطر فعالیت چشمگیرش در انعکاس حوادث چین تقدیرنامه خدمات ویژه به وی اعطا شد.

درباره این مقطع از مأموریت‌های اطلاعاتی شاپور نیز اسنادی در دست است که نشان می‌دهد شاپور تا ژوئن ۱۹۴۷ به بنادر هنگ‌کنگ (چین) و کلمبو (سیلان) تردد داشته است:

شاپور ریپورتر در اوّل مارس ۱۹۴۷ گذرنامه انگلیسی خود را در سفارت بریتانیا در تهران تمدید می‌کند. گذرنامه جدید به شماره ۳۰۰۳۹۷ است و در آن شغل شاپور «معلم زبان انگلیسی» ذکر شده است. او با این گذرنامه در تاریخ ۲۶ مارس ۱۹۴۷ / ۱۱ فروردین

۷۱. همانجا، سند شماره ۷-۲۹-۱۲۹ الف.

۷۲. همانجا، سند شماره ۲۰-۱-۳-۱۲۹ الف.

۷۳. همانجا، سند شماره ۴۷۶۰۰.

۱۳۲۶ از مرز خرمشهر وارد عراق می‌شود و در ۲۹ مه وارد هنگ‌کنگ.^{۷۴}
 در ۳۱ مه ۱۹۴۷ دپارتمان بهداری دولت هنگ‌کنگ گواهی مایع‌کوبی واکسن آبله به‌وسیله سروان شاپور ا. ریپورتر را صادر می‌کند.^{۷۵}
 در ۹ ژوئن ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای برای شاپور به آدرس هنگ‌کنگ، ساختمان پرنسس، کمپانی ح. نمازی^{۷۶} می‌فرستد. او دریافت نامه‌ای را که شاپور از کلمبو (سیلان) ارسال داشته اطلاع می‌دهد.^{۷۷} در گذرنامه انگلیسی شاپور سفر او به سیلان مندرج نیست. به عبارت دیگر، شاپور از گذرنامه دیگری نیز استفاده می‌کرده است.
 طبق گذرنامه انگلیسی شاپور، او در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۷ از هنگ‌کنگ خارج، در ۲۲ ژوئن وارد کلکته و در ۲۴ ژوئن / ۲ تیر ۱۳۲۶ از طریق بصره و خرمشهر وارد خاک ایران می‌شود.
 در ۲۵ ژوئن ۱۹۴۷ کمپانی م. نمازی هنگ‌کنگ گواهی نامه‌ای صادر می‌کند. در این سند، که به امضای چارلز نیکلسون،^{۷۸} مدیرعامل کمپانی م. نمازی است،^{۷۹} گواهی شده

۷۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۷۴ (زیرنویس). مواردی که در بررسی حاضر مورد استفاده قرار گرفته و در مأخذ فوق ذکر نشده بر اساس تصویر سند فوق است که در اختیار نگارنده می‌باشد.

۷۵. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۱۱-۳-۱۲۹ الف.

76. H. Nemazee, Princes Building, Hong Kong

۷۷. همانجا، سند شماره ۴۷۶۰۱.

78. Charles D. Nickolson

۷۹. کمپانی‌های م. نمازی و ح. نمازی هنگ‌کنگ به دو برادر به‌نام‌های حاج محمد حسن (متوفی حوالی ۱۳۱۰ ش.) و حاج محمد حسین نمازی (متوفی ۱۳۲۶ ش.) تعلق داشت. برادران نمازی با کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی و یهودی و پارسی فعال در تجارت جهانی تریاک پیوند نزدیک داشتند و از این طریق ثروت هنگفتی اندوختند. بانک هنگ‌کنگ شانگهای (HSBC) و شاخه ایرانی آن (بانک شاهنشاهی انگلیس و ایران) و کمپانی کشتیرانی شبه جزیره و شرق (P&O) از مراکز عمده سرمایه‌گذاری این شبکه بوده و هست. رکن‌زاده آدمیت می‌نویسد: «حاج محمد حسن نمازی از شیراز به هنکانگ... رفت و در آنجا به تجارت مشغول شد و بتدریج کارش رونق یافت و چند کشتی بازرگانی خرید که نام دو فروند آن به خاطر دارم و آن زیانی و احمدی بود. و این کشتی‌ها بین هنکانگ و بنادر جنوب ایران و بصره آمودشد می‌کردند و مال‌التجاره از آن بندر به ایران و از ایران و بصره به بمبئی و هنکانگ می‌بردند. و نمازی بیشتر صادرات ایران را ترویج می‌کرد و تریاک محصول ایران را به چین می‌برد. و شنیدم که امتیاز استخراج طلا از معدنی در نزدیکی هنکانگ از دولت انگلیس گرفته بود و گاهگاه می‌دیدم که شمش طلا به شیراز می‌فرستاد.» (محمدحسین

←

که آقای شاپور ریپورتر در چهارماه گذشته به‌عنوان مسئول مکاتبات و ترجمه در دفتر این تجارتخانه کار کرده و اکنون قصد بازگشت به ایران را دارد.^{۸۰} این گواهی در زمانی صادر شده که یک روز از ورود شاپور به ایران می‌گذرد.

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۷ آقای دورو نامه‌ای به شاپور در تهران به آدرس خیابان ارباب جمشید، شماره ۳۴ می‌فرستد، دریافت نامه ۴ ژوئیه او را اطلاع می‌دهد، از جای خوش طعم ارسالی شاپور از سیلان تشکر می‌کند و ابراز شگفتی می‌کند که شاپور به این سرعت به ایران بازگشته است.^{۸۱}

دبیر کل سفارت هند در تهران

طبق مندرجات سند بیوگرافیک ام. آی. ۶، شاپور در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مأمور شد و در تهران در مقام دبیر اول ارشد نخستین سفیر هند در ایران خدمت کرد. در این رابطه نیز اسنادی در دست است. علاوه بر تصویری که از شاپور به‌همراه سفیر هند در ایران در جلد دوم *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* به چاپ رسیده،^{۸۲} حکم انتصاب

←

رکن‌زاده آدمیت، *دانشمندان و سخنسرایان فارس*، تهران: اسلامیه-خیام، ۱۳۳۷، ج ۲، صص ۴۰۶-۴۰۷ (۴۰۷) حاج محمد نمازی پسر حاج محمد حسن و سناتور مهدی نمازی پسر حاج محمد حسین است. در سال‌های جنگ اول جهانی محمد نمازی، در شراکت با آقا جان کلیمی (نیای خاندان کهن صدق)، «رشن‌دار» (سررشته‌دار) قشون انگلیس در جنوب ایران بود. در سال‌های جنگ دوم جهانی مهدی نمازی، در شراکت با مه‌یر عبدالله کلیمی بغدادی، پیمانکار ارتش ایالات متحده آمریکا در ایران بود. محمد و مهدی نمازی از فراماسون‌های متنفذ ایران نیز بودند. تصاویری از محمد نمازی در کسوت ماسونی به‌همراه سایر اعضای لژ روشنایی در ایران در کتاب اسماعیل رائین (*فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، ج ۳، صص ۱۳۱، ۱۳۳) مندرج است. به‌دلیل همین پیوندهای دیرین و ریشه‌دار با شبکه مقتدر و جهانشمول فوق است که بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا، در پایان سال ۱۹۹۸ میلادی یکی از اعضای این خاندان به‌نام حسن نمازی را به‌عنوان سفیر آمریکا در آرژانتین منصوب کرد.

۸۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱-۶۲۵-۱۲۹ الف.

۸۱. همانجا، سند شماره ۲۳-۶-۳-۱۲۹ الف.

۸۲. در زمان تدوین جلد دوم *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* در شرح تصویر فوق به اشتباه نوشتم: «شاپور ریپورتر و رئیس‌جمهور هندوستان در مراسم بازدید او از ایران»، این نوشته غلط است. در این تصویر در صف اول سید علی ظاهر، سفیر هندوستان، به‌همراه مصطفی سمیعی، رئیس تشریفات وزارت امور

←

شاپور در مقام دبیرکل سفارت هندوستان در تهران نیز موجود است. این سند به تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۴۹ و به مهر و امضای سید علی ظاهر، سفیر هند، است.^{۸۳} سند فوق به سال‌های پایانی مأموریت شاپور در سفارت هند تعلق دارد. اشتغال شاپور در سفارت هند در همین سال یا در سال بعد (۱۹۵۰) به پایان می‌رسد.

تدریس در دانشگاه جنگ

دقیقاً نمی‌دانیم که شاپور ریپورتر از چه سالی تدریس در دانشگاه جنگ را آغاز کرد. شاپور در هو/یزه مو مدعی است که در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۸ به تدریس فوق اشتغال داشت. این ادعا غیردقیق و نادرست است زیرا شاپور تا ژوئن ۱۹۴۷ در خاور دور بود. او در حوالی تیر ۱۳۲۶/ژوئیه ۱۹۴۷ به ایران بازگشت و احتمالاً از مهرماه همین سال، یعنی از دوره اوّل ستاد، به تدریس در دانشگاه جنگ مشغول شد. نامه‌ای از سرلشگر عبدالله هدایت، فرمانده دانشگاه جنگ، به شاپور ریپورتر، مورخ ۱۱ تیر ۱۳۳۰/۳ ژوئیه ۱۹۵۱، در دست است. متن سند چنین است:

آقای شاهپور اردشیرجی

دانشگاه جنگ نسبت به کوششی که در اجرای برنامه آموزش دوره چهارم ستاد می‌ذول فرموده‌اید سپاسگذار [کذا] است. نظر به این که برنامه دوره پنجم ستاد از اوّل مهرماه سال جاری شروع خواهد شد، خواهشمند است آمادگی و ساعات فراغت خودتان را در بعدازظهرها برای تنظیم برنامه سال تحصیلی آینده اعلام فرمایید. ط.

فرمانده دانشگاه جنگ

سرلشگر هدایت^{۸۴}

معلم خصوصی ملکه ثریا

می‌دانیم که شاپور ریپورتر معلم زبان انگلیسی ثریا، همسر جدید شاه، نیز بود. او در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به تدریس زبان انگلیسی به ثریا اشتغال داشت. در سند بی تاریخ

←

خارجه ایران، دیده می‌شوند و شاپور و دو مقام هندی سفارت هند در صف دوم حضور دارند.

۸۳. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۳-۱۲۹ الف.

۸۴. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۴-۱۲۹ الف.

متعلق به اداره کل انتشارات و رادیو، که به سال‌های اولیه پس از کودتا تعلق دارد، درباره شاپور ریپورتر چنین آمده است:

آقای شاهپورجی خبرنگار تایمز لندن از زرتشتی‌های ایرانی است ولی در هندوستان بزرگ شده. تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج انگلستان تمام کرده است. زبان انگلیسی را بهتر از خود انگلیسی‌ها صحبت می‌کند. مدتی رئیس دارالترجمه سفارت آمریکا بود و تبعه انگلیس است و با یک دوشیزه ارمنی ازدواج کرده. خیلی مورد اعتماد و توجه سفارت انگلیس است و در حقیقت می‌توان او را مشاور سفیر انگلیس دانست. اعلیحضرت همایونی به ایشان توجه خاص دارد و هر چند یک‌بار افتخار بازی تنیس با شاهنشاه را دارد و معلم زبان انگلیسی والا حضرت ثریا بود...^{۸۵}

فعل ماضی فوق نشان می‌دهد که شاپور در گذشته معلم انگلیسی ثریا بود. این باید مربوط به زمانی باشد که ثریا به تازگی به همسری شاه درآمده و ضرور است که به‌عنوان ملکه ایران هر چه سریع‌تر به‌طور جامع با زبان انگلیسی آشنا شود. (محمدرضا پهلوی در ۲۷ بهمن ۱۳۲۹ با ثریا اسفندیاری ازدواج کرد.) رابطه فوق از اهمیت تاریخی جدی برخوردار است زیرا نشان می‌دهد که شاپور ریپورتر در تمامی دوران دو ساله اوجگیری نهضت نفت در ایران به‌طور منظم و بدون ایجاد سوءظن به دربار تردد داشته و با شاه به‌طور مستقیم مرتبط بوده است.

صعود چرچیل و آیزنهاور

در اواخر سال ۱۹۵۱ میلادی تحولی در آرایش نیروهای سیاسی بریتانیا رخ داد که از منظر تأثیر آن بر سرنوشت تاریخی ایران حائز اهمیت فراوان است. در ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱/۳ آبان ۱۳۳۰ دولت حزب کارگر، به رهبری کلیمنت اتلی، در انتخابات شکست خورد و حزب محافظه‌کار، با اکثریتی ناچیز، به پیروزی رسید و در ماه دسامبر وینستون چرچیل قدرت را به‌دست گرفت. دولت اتلی در قبال جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران رویه‌ای مسالمت‌جویانه و معتدل داشت و راهکارهای خشونت‌آمیز را نمی‌پذیرفت. ویلیام راجر لویس درباره موضع دولت اتلی در قبال جنبش ملی ایران می‌نویسد: «از ابتدای بحران در ۱۹۵۱ آنان آماده پذیرفتن اصلی ملی شدن بودند. حکومت کارگری که برنامه خود را

۸۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۸.

وقف ملی کردن کرده بود، کار دیگری نمی‌توانست بکند. اما اصرار داشت که شرکت نفت انگلیس و ایران مستحق دریافت غرامتی منصفانه است. شخص مصدق نیز با پرداخت غرامت به شرکت موافق بود.^{۸۶}

به تبع همین نگرش است که اتلی با طرح "عملیات باکانیر"^{۸۷} موافقت نکرد. این طرح را شعبه خاورمیانه ام. آی. ۶ به ریاست جرج کندی یانگ^{۸۸} برای ساقط کردن دولت مصدق و سرکوب جنبش ملی در ایران تهیه کرده بود. یانگ اندکی بعد قائم‌مقام ام. آی. ۶ شد و نقش بزرگی در هدایت کودتای ۲۸ مرداد به دست گرفت. او در سال‌های پسین با شاه و دوست و همکار دیرین و صمیمی‌اش، سیر شاپور ریپورتر، رابطه نزدیک داشت.^{۸۹} با صعود چرچیل رویه دولت بریتانیا در قبال جنبش ملی ایران دستخوش تحولی اساسی شد. چرچیل، که یک بار در جوانی و در مقام وزیر جنگ بریتانیا کودتای موفقی را در ایران تجربه کرده و سپس در مقام وزیر مستعمرات جغرافیای سیاسی جدید خاورمیانه را ترسیم کرده بود،^{۹۰} نمی‌توانست به سان اتلی با حوادث ایران سلوک کند. دیوید بروس، سفیر آمریکا در فرانسه، این تحول را چنین می‌دید: «حکومت جدید انگلستان به کلی با

۸۶. جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۳۸۲.

87. Operation Buccaneer

"باکانیر" به معنی "دزد دریایی" است و این نامی است که مقامات سرویس اطلاعاتی بریتانیا به مصدق داده بودند.

88. George Kennedy Young (1911-1990)

۸۹. جرج کندی یانگ از چهره‌های سرشناس سیاسی و اطلاعاتی بریتانیاست. به دلیل اهمیت یانگ در مقاله جداگانه‌ای به معرفی او، جایگاهش در کودتای ۲۸ مرداد و پیوندش با محمدرضا پهلوی و سیر شاپور ریپورتر پرداخته‌ام. اجمالاً این که یانگ در سال ۱۹۶۱/۱۳۴۰ از قائم‌مقامی ام. آی. ۶ کناره گرفت و از آن پس به عنوان مسئول یا یکی از مسئولین اصلی سازمان اطلاعاتی پیمان ناتو شبکه‌های مخفی ارتش سری را در اروپا و سایر کشورها، از جمله ایران، ایجاد و هدایت می‌کرد. این شبکه‌ها در چارچوب عملیات Stay Behind ایجاد می‌شد و هدف مقابله با اشغال احتمالی این کشورها به وسیله اتحاد شوروی بود. یانگ از گردانندگان توطئه علیه دولت هارولد ویلسون بود و در بریتانیا به عنوان حامی سازمان‌های فاشیستی در این کشور شهرت فراوان دارد.

۹۰. برای آشنایی با نقش چرچیل در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ بنگرید به: عبدالله شهبازی، "نقش قانون‌های استعماری در کودتای ۱۲۹۹ و صعود رضا خان به سلطنت"، تاریخ معاصر ایران، سال چهارم، شماره ۱۵-۱۶، پائیز و زمستان ۱۳۷۹، صص ۹-۴۲.

حکومت قبلی فرق داشت. این حکومت نظریات جدیدی داشت که از چرچیل با غرش یک شیر زخمی شروع و با سخنان ایدن که حکومت کارگری را به خاطر ضعف در حین مبارزه سرزنش می‌کرد مفهوم‌تر می‌شد...»^{۹۱} از همین زمان است که طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران مورد تصویب چرچیل قرار گرفت و تدارک برای اجرای آن آغاز شد. اندکی بعد، در انتخابات سال ۱۹۵۲، حزب جمهوریخواه به پیروزی دست یافت و در ژانویه ۱۹۵۳/دی ۱۳۳۱ ژنرال دوایت آیزنهاور به‌عنوان سی و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا قدرت را به‌دست گرفت. آیزنهاور، که مورخین آمریکایی او را معمار اصلی تهاجم پیروزمند متفقین و شکست آلمان نازی می‌دانند، در سال‌های پس از جنگ رئیس دانشگاه کلمبیا و از سال ۱۹۵۰ فرمانده کل نیروهای ناتو بود. زمامداران جدید آمریکا، برخلاف دولت دمکرات ترومن که، حداقل تا سال ۱۹۵۱، به ناسیونالیسم مصدق به‌عنوان سدّی در برابر کمونیسم می‌نگریست، از نظریات کسانی چون والتر لاکوئر متأثر بودند که ناسیونالیسم موجود در خاورمیانه را به‌طور قطع راهگشای کمونیسم می‌دانستند.^{۹۲} دکتر مصدق و مشاوران اصلی او این تحول اساسی در نگرش زمامداران دنیای غرب را دریافتند و همچنان کوشیدند تا با بزرگنمایی تهدید کمونیسم برای ایران حمایت ایالات متحده را جلب کنند.^{۹۳} آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل، در خاطراتش می‌نویسد: آیزنهاور «دچار وسواس خطر کمونیسم در ایران و بی‌اندازه دلواپس مصدق است.»^{۹۴} در برخی تحقیقات جدید، عامل اصلی چرخش سیاست ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات ایران نه صعود دولت آیزنهاور (ژانویه ۱۹۵۳) بلکه برتری قطعی ایالات متحده بر اتحاد شوروی در زمینه صنایع نظامی عنوان شده که در سال ۱۹۵۲ و در واپسین

۹۱. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، صص ۴۵۱-۴۵۲.

۹۲. والتر لاکوئر، اندیشه‌پرداز متنقد یهودی، در سال ۱۹۵۶ نوشت: «ناسیونالیسم در خاورمیانه نیرویی مخالف کمونیسم نیست. به‌عکس، در وضع کنونی هموارکننده راه کمونیسم و همکار آن است. کمونیسم... در پیوند با ناسیونالیسم رشد می‌کند و برای سالیان مدید امکان بروز تعارض میان این دو محتمل نیست.»

(Walter Z. Laqueur, *Communism and Nationalism in the Middle East*, London: Routledge & Kegan Paul, 1956, p. 275)

۹۳. بنگرید به: مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، صص ۳۰۸، ۳۱۶.

94. Anthony Eden, *Full Circle: The Memoirs of Anthony Eden*, Boston, Mass.: Houghton Mifflin, 1960, pp. 232-235.

ماه‌های زمامداری ترومن رخ داد.

فرانسیس گاوین، استاد دانشگاه ویرجینیا، می‌نویسد: در کتب و مقالات یکی پس از دیگری بر تفاوت فاحش میان سیاست‌های دو دولت ترومن و آیزنهاور در قبال ایران تأکید می‌شود در حالی که بررسی شواهد به‌سادگی روشن می‌سازد که چنین شکاف فاحشی وجود نداشته است. در واقع، چرخش سیاست‌های آمریکا در قبال ایران در دوران دولت ترومن صورت گرفت و مهم‌ترین دلیل این مدعا سند شماره ۱۳۶/۱ شورای امنیت ملی مورخ ۲۰ نوامبر ۱۹۵۲/۲۹ آبان ۱۳۳۱ است.^{۹۵} این سند به‌شکلی آشکار مهاجم‌تر و یکسویه‌تر از اسناد مشابه پیشین است و بیانگر تمایل فزاینده دولت ترومن است به مداخله مستقیم در امور داخلی ایران، در صورت لزوم، و نیز به پذیرش مخاطرات جنگ. سند فوق نشان می‌دهد که در سیاست آمریکا در قبال ایران تغییری رخ داده و این تغییر در دوران متأخر دولت ترومن است. این نکته‌ای است که در نوشتار تاریخی کاملاً نادیده انگاشته می‌شود.

گاوین می‌افزاید: در بهار و تابستان ۱۹۵۲ بسیاری از اعضای دولت ترومن مواضع خود را در قبال مصدق تغییر دادند. در ۱۹۵۱ آمریکایی‌ها می‌ترسیدند اقدام نظامی در ایران سبب مداخله شوروی یا کودتای حزب توده شود، ولی در ۱۹۵۲ این نگرانی علیه مصدق سوق یافت. دولت ترومن نگران بود که اقدامات رهبر ایران سبب تسریع در بحرانی شود که به سقوط ایران در مدار شوروی بیانجامد. در سند ۱۳۶/۱ گفته می‌شود: «گرایش‌های کنونی در ایران حفظ کنترل توسط یک حکومت غیرکمونستی را برای مدت طولانی دشوار ساخته است.» و «توانایی جبهه ملی برای حفظ کنترل بر اوضاع نامشخص است.» مقایسه سند ۱۳۶/۱ با اسناد قبلی شورای امنیت ملی آمریکا روشن می‌کند که سیاست دولت ترومن در قبال ایران با گذشت زمان دگرگون شده و بدانجا رسیده که در اواخر سال

95. NSC 136/1, "United States Policy Regarding the Present Situation in Iran," dated November 20, 1952.

برای مطالعه ترجمه فارسی این سند بنگرید به: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و اصغر اندرودی [مترجم]، اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، تهران: علمی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۷۸۴-۷۹۰؛ صادق خرازی، آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزادشده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، صص ۸۵-۹۴. در دو مأخذ فوق می‌توان سیر تحول نگرش دولت آمریکا به حوادث ایران را بر اساس اسناد سیاست‌گذاری شورای امنیت ملی ایالات متحده دنبال کرد.

۱۹۵۲ مایل است از طریق اقدامات تهاجمی ایران را از افتادن به مدار شوروی باز دارد. فرانسیس گاوین علت اصلی این چرخش در سیاست ایالات متحده در قبال ایران را نه صعود دولت آیزنهاور بلکه افزایش قدرت نظامی آمریکا و فرادستی قطعی آن بر اتحاد شوروی می‌داند. او می‌نویسد: تغییر در توازن نظامی جهان نقش اساسی در این امر داشت. در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۱ ایالات متحده به قدر کافی مطمئن نبود که بتواند در سیاست خود در قبال ایران ریسک کند و از مداخله نظامی شوروی یا کودتای حزب توده هراس داشت. ایالات متحده حاضر نبود برای دفاع از ایران به اقدام نظامی دست زند و به بریتانیا نیز اجازه مداخله نظامی نمی‌داد. در پیامد احداث تأسیسات نظامی عظیمی که از اواخر ۱۹۵۰ آغاز شد و در نیمه ۱۹۵۲ به ثمر نشست، ایالات متحده از اقدام به سیاست‌های یکسویه و تهاجمی، هم در خاورمیانه و هم در سایر مناطق (کره، جنوب شرقی آسیا، آلمان)، کمتر هراسان بود. بدینسان، همانگونه که مارک تراختنبرگ^{۹۶} و ملوین لفلر^{۹۷} توانمندانه نشان داده‌اند، از اوایل ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ ایالات متحده در قبال اتحاد شوروی از موضع ضعف نسبی به موضع اقتدار کافی رسید. آن نومییدی که طراحان نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۱ در قبال مسائل ایران احساس می‌کردند در اواخر ۱۹۵۲ به خوش‌بینی فزاینده مبدل شد.^{۹۸}

نامه محمدرضا پهلوی به چرچیل

کانون‌های حامی محمدرضا پهلوی، برخلاف دکتر محمد مصدق و مشاوران او،^{۹۹} این

96. Marc Trachtenberg

97. Melvyn Leffler

98. Francis J. Gavin, "Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953", *Journal of Cold War Studies*, 1.1, Winter 1999.

۹۹. ضعف شناخت سیاسی مشاوران دکتر محمد مصدق از تحولات جهانی را می‌توان در نمونه زیر مشاهده کرد: زمانی که حزب جمهوریخواه در انتخابات ۱۹۵۲ پیروز شد، دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه جدید دولت مصدق، در *باختر/امروز* سرمقاله‌ای نوشت؛ از صعود جمهوریخواهان به شدت استقبال کرد و آن را نوید چرخش سیاست‌های آمریکا به سود ایران برشمرد. این مقاله سبب رنجش مقامات دولت ترومن شد و مدیرکل وزارت خارجه آمریکا اللهیاری صالح، سفیر ایران در واشنگتن، را احضار کرد و با اشاره به مقاله فاطمی گفت: «ما که بدی در حق شما نکرده بودیم، این چه مطلبی است که نوشته‌اید. به علاوه، ما هنوز سه ماه دیگر در قدرت هستیم.» صالح اظهارات مقام آمریکایی را

چرخش بنیادین در مواضع زمامداران بریتانیا و ایالات متحده آمریکا را به سرعت دریافتند و تلاش برای بهره‌برداری از آن را آغاز کردند. گواه ما نامه‌ای است از محمدرضا پهلوی که در مجموعه اسناد سر شاپور ریپورتر به دست آمده است. این نامه خطاب به سر وینستون چرچیل است و طی آن شاه می‌کوشد تا به عنوان خواننده کتاب *خاطرات جنگ دوّم جهانی* چرچیل علاقه زمامدار جدید دولت بریتانیا را جلب کند.

درباره سند فوق توضیحات زیر ضرور است:

۱- نامه به خط اسدالله علم است و در اسناد شاپور به دست آمده. حدس نگارنده این است که نامه فوق به توصیه جرج کندی یانگ برای جلب علاقه چرچیل به شاه جوان ایران نوشته شد تا از این طریق راه برای تصویب طرح ام. آی. ۶ برای کودتا در ایران هموار شود. یانگ در دولت اتلی مدیر منطقه خاورمیانه در ام. آی. ۶ بود و در دولت چرچیل قائم مقام این سازمان شد.

۲- در نامه نام مخاطب ذکر نشده ولی متن به روشنی نشان می‌دهد که خطاب به وینستون چرچیل است.

۳- نامه فاقد تاریخ است ولی با دقت در متن می‌توان زمان نگارش را حدس زد. *خاطرات جنگ دوّم جهانی* چرچیل طی سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۳ در شش مجلد به تدریج به چاپ رسید و در همان سال‌ها به عنوان کتابی پرفروش و جنجالی شناخته می‌شد. نامعقول است که تصور کنیم شاه این کتاب را سال‌ها بعد از انتشار آن، یعنی در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خوانده و به چرچیل نامه نوشته است. این تأخیر نوعی بی‌توجهی و بی‌نزاکتی محسوب می‌شد.

۴- محمدرضا پهلوی شخصیتی فرهیخته و علاقمند به کتاب نبود که پس از مطالعه هر کتاب مهم خطاب به نویسنده مطلبی بنویسد. تصور می‌رود که این نامه تنها نمونه‌ای است از این دست که می‌توان یافت. بنابراین، یک الزام مهم او را به نگارش نامه فوق واداشته است. این الزام همان پیروزی چرچیل در انتخابات و صعود او به قدرت است؛ کسی که سرنوشت شاه با طرز تلقی و تصمیم او رقم می‌خورد.

۵- متن نامه به وضوح محمدرضا پهلوی را یک حکمران جوان نشان می‌دهد که از این طریق می‌خواهد به دل دولتمرد مقتدر دنیای غرب راهی باز کند و خود را جوانی شایسته

←

به دکتر مصدق منعکس کرد و مصدق فاطمی را توییح نمود. (مطلب فوق را از آقای دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی شنیدم و با کسب اجازه از ایشان نقل می‌کنم.)

زامداری نشان دهد.

۶- در نامه به سفر لرد جوئت^{۱۰۰} به ایران و دیدار با او اشاره شده است. این سفر باید پس از کناره‌گیری لرد جوئت از مقام ریاست دیوانعالی بریتانیا و احتمالاً در اواخر سال ۱۹۵۱ یا در سال ۱۹۵۲ صورت گرفته باشد.

[متن نامه محمدرضا پهلوی به سر وینستون چرچیل]

آقای [نام مخاطب ذکر نشده است].

شاید من یکی از هزارها خواننده کتاب نفیس و پر قیمت خاطرات جنگ جهانی دوم شما باشم و شاید این نامه یکی از هزارها نامه [ای] باشد که شما از خوانندگان این کتاب دریافت می‌دارید و نظریات مختلف آن‌ها را درباره آن مطالعه می‌کنید. من هم اجازه می‌خواهم چند دقیقه وقت شما را بگیرم و اثری [را] که این کتاب در روح من گذاشته بیان کنم.

علاوه بر آن که موضوع کتاب بی‌نهایت مشغول‌کننده است، من گمان می‌کنم طوری در آن نوشته شده و به‌طوری حقایق را عریان ذکر کرده که هر خواننده [ای] را بی‌اختیار به تحسین وادار می‌نماید. به‌علاوه، خاطرات شما انعکاسی از یک روح بزرگ و دمکرات و پابند به پرنسیب است. نمی‌دانید وقتی من خواندم که در بحبوحه جنگ و حتی در آستانه شکست در نتیجه عدم تمایل مجلس عوام استرالیا به ادامه جنگ سربازان استرالیایی در آفریقا تصمیم گرفتید طرق را از سربازان استرالیایی تخلیه کنید و سرباز انگلیسی به‌جای آن‌ها بفرستید تا چه حد تحت تأثیر قرار گرفتم و تا چه حد به شما تحسین فرستادم. یا موقعی که می‌خواندم در جنگ صحرا چقدر از صفات عالیه فرماندهی دشمن تمجید می‌کنید و فرماندهی قوای خودتان را مورد ایراد قرار می‌دهید تا چه حد به روح بزرگ شما آفرین فرستادم.

اما آنچه مرا به تعجب وادار می‌کند انرژی و قدرت عمل شما در هنگام این بلاي عظیم است که باید دنیایی را زیر نظر می‌داشته و هیچ نکته از معضلات جنگ را از نظر دور نمی‌کردید. خود من با مقیاس خیلی خیلی کوچکی، که شاید یک هزارم اشتغالات شما در آن موقع نباشد، مسئولیت‌های مملکت دارم و

100. Sir William Allen Jowitt, Viscount of Stevenage, Earl Jowitt (1885-1957)

سر ویلیام جوئت از قضات سرشناس بریتانیا بود که در سال ۱۹۴۰ دادستان کل و در سال ۱۹۴۵ رئیس دیوانعالی بریتانیا شد و تا سال ۱۹۵۱ در این مقام بود. او در سال ۱۹۴۵ به بارون جوئت، در سال ۱۹۴۷ به ویسکونت استیونج ملقب شد و در سال ۱۹۵۱ به مقام ارلی دست یافت.

به این جهت احساس می‌کنم که این همه توجه به مسائل مختلف و تحمل این همه ناملایمات و سختی‌ها و شکست‌ها چه کار پر عظمت و پرمشقتی است. من بعد از خواندن این کتاب (که آخرین مجلد را هنگامی که یک ماه تعطیل تابستانی خودم را در اروپا می‌گذراندم خواندم) ناگزیرم این نکته را بگویم که واقعاً فقط اکتفا به همین یک بار مطالعه خاطرات شما نخواهم کرد؛ چنانکه به یکی از همکاران و دوستان شما، لرد جوئت، که به کشور ما آمده بود گفتم هر وقت احساس می‌کنم که در زیر بار مسئولیت‌های خودم ناتوان و خورد می‌شوم از کتاب خاطرات شما به‌عنوان پناهگاه استفاده خواهم کرد. امیدوارم اگر سال آینده در تعطیلات تابستانی به انگلستان بیایم سعادت ملاقات با خودتان را برای چند دقیقه به من بدهید.^{۱۰۱}

مأموریت در وزارت خارجه آمریکا

در سند بیوگرافیک شاپور ریپورتر، مسئولیت‌های وی در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت (۱۹۵۰-۱۹۵۳) چنین عنوان شده است: «در دوران بحران نفت و برای یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا مأمور شد و در مقام مشاور سیاسی هندرسون، سفیر کبیر، خدمت کرد. او در تمامی دورانی که به سرنگونی مصدق انجامید مسئولیت عملیات در صحنه را به عهده داشت. در این دوران، او همچنین در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران تدریس می‌کرد و گزارشگر تایمز (لندن)، یو. اس. ریپورتر / اند ورلد نیوز و سایر روزنامه‌ها بود.»

طبق مندرجات تاریخچه عملیات کودتا، نوشته دونالد ویلبر، مذاکرات رسمی دو سرویس اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده برای انجام کودتا در ایران در نوامبر-دسامبر ۱۹۵۲/آبان-آذر ۱۳۳۱ آغاز شد یعنی در واپسین ماه‌های زمامداری دولت ترومن. این پیشنهاد را نمایندگان ایتلیجنس سرویس عنوان کردند و نمایندگان سیا حاضر به بحث در این زمینه نشدند:

در نوامبر و دسامبر ۱۹۵۲ نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا در واشنگتن با نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا^{۱۰۲} [در سیا] دیدار کردند با هدف مذاکره برای

۱۰۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۸-۹۸-۱۲۹ الف.

جنگ مشترک و برنامه‌های پشت صحنه در ایران. نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا عبارت بودند از: آقای کریستوفر مونتگگ و ودهاوس که اخیراً رئیس ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران شده بود، آقای ساموئل فال^{۱۰۳} از ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران و آقای جان بروس لاکهارت^{۱۰۴} نماینده سرویس مخفی بریتانیا در واشنگتن. نمایندگان اداره کل خاور نزدیک و آفریقا عبارت بودند از: آقای کریمت روزولت رئیس اداره کل، آقای جان لاوت^{۱۰۵} رئیس اداره ایران،^{۱۰۶} آقای جان پندلتون^{۱۰۷} قائم مقام اداره کل [خاور نزدیک و آفریقا] و آقای جیمز دارلینگ^{۱۰۸} رئیس ستاد شبه نظامی اداره کل خاور نزدیک و آفریقا.

هر چند این موضوع در دستور کار معین شده در جلسه قبلی تعیین نشده بود، ولی نمایندگان اطلاعاتی بریتانیا طرح عملیات سیاسی مشترک برای برکناری نخست وزیر مصدق را عنوان کردند. اداره کل خاور نزدیک و آفریقا به هیچ وجه قصد نداشت در این زمینه بحث کند و آمادگی چنین بحثی را نداشت. جلسه بدون هیچ تصمیمی به پایان رسید و اداره کل خاور نزدیک و آفریقا تنها پذیرفت که به طور دقیق تر طرح‌های پیشنهادی عمل سیاسی مطروحه از سوی اطلاعات بریتانیا را مطالعه کند.^{۱۰۹}

اسناد شاپور ریپورتر این ادعای ویلبر را نقض می‌کند و نشان می‌دهد که شاپور، در چارچوب عملیات مشترک ام. آی. ۶ و سیا، بسیار زودتر از نوامبر ۱۹۵۲ در سفارت آمریکا در تهران مأموریت یافت. سند بیوگرافیک شاپور از دوره سه ساله مأموریت او در دوران بحران نفت سخن می‌گوید. به عبارت دیگر، مأموریت شاپور- که در اوایل سال ۱۹۵۴ به پایان رسید- باید از اوایل ۱۹۵۱/۱۳۳۰ آغاز شده باشد. سایر اسنادی که در دست ماست همکاری رسمی شاپور با سفارت آمریکا را از نوامبر ۱۹۵۱، یعنی یک سال پیش از زمانی که ویلبر عنوان کرده است، مسجل می‌سازد:

103. Samuel Falle

104. John Bruce Lockhart

105. John H. Leavitt

106. Iran Branch

107. John W. Pendleton

108. James A. Darling

109. Donald N. Wilber, "Clandestine Service History: Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952- August 1953", p. 1.

در گواهینامه‌ای که ملبورن، دبیر اوّل سفارت آمریکا در تهران، در پایان مأموریت شاپور صادر کرده آغاز خدمت شاپور در سفارتخانه فوق از نوامبر ۱۹۵۱ عنوان شده است.^{۱۱۰}

در ۲۱ آوریل ۱۹۵۲ قرارداد همکاری شاپور ریپورتر با سفارت آمریکا در تهران منعقد می‌شود. در این قرارداد که جان هاویسون^{۱۱۱} از سوی سفارت آمریکا آن را امضا کرده، شغل شاپور «مشاور سیاسی» ذکر شده است.^{۱۱۲}

سند دیگر، کارت تردد شاپور ریپورتر به سفارت آمریکا است که فاقد تاریخ است و به امضای دیوید امیس،^{۱۱۳} مسئول امنیتی سفارت، رسیده است. در این کارت شغل شاپور «دستیار ویژه» بخش سیاسی ذکر شده است.^{۱۱۴}

در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳ نورمن،^{۱۱۵} دبیر سرویس خارجی روزنامه تایمز (لندن) معرفی‌نامه‌ای صادر می‌کند که در آن شاپور به‌عنوان نماینده این روزنامه در ایران معرفی شده است.^{۱۱۶}

در چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ / ۱۹ اوت ۱۹۵۳ عملیات کودتا با موفقیت به پایان می‌رسد و دولت مصدق سقوط می‌کند ولی مأموریت شاپور در سفارت آمریکا و همکاری او با ایستگاه سیا تا اوایل سال ۱۹۵۴ ادامه می‌یابد.

در ۲۳ دسامبر ۱۹۵۳ مارسسل فودور،^{۱۱۷} سردبیر روزنامه دی نویه زیتونگ،^{۱۱۸} معرفی‌نامه‌ای صادر می‌کند. در این نامه شاپور ریپورتر به‌عنوان خبرنگار این روزنامه در تهران معرفی و اعلام شده که دی نویه زیتونگ روزنامه آلمانی‌زبان آژانس خبری ایالات متحده آمریکا در برلین است.^{۱۱۹}

در ۵ فوریه ۱۹۵۴ روی ملبورن،^{۱۲۰} دبیر اوّل سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران،

۱۱۰. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۷۶۷۰.

111. John M. Howison

۱۱۲. همانجا، سند شماره ۱-۳۲۵-۱۲۹ الف.

113. David S. Emmis

۱۱۴. همانجا، سند شماره ۳۲۵-۱۲۹ الف.

115. G. H. G. Norman

۱۱۶. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۲-۱۲۹ الف.

117. Marcel W. Fodor

118. Die Neue Zeitung

۱۱۹. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳-۱۲۹ الف.

120. Roy Malcolm Melbourne

گواهینامه‌ای صادر می‌کند. ملبورن در این نامه از خدمات شاپور ریپورتر در سفارت آمریکا در تهران از نوامبر ۱۹۵۱ تشکر کرده و افزوده است: «برای من سعادت بود که با شما به‌عنوان مردی دارای قوه داوری درست و همکاری ارزشمند در بخش سیاسی آشنا شوم.»^{۱۲۱}

در سند بیوگرافیک شاپور چنین آمده است: «در پایان مأموریت او در سفارت ایالات متحده آمریکا، وزارت امور خارجه ایالات متحده به پاس «خدمات درخشان» آقای ریپورتر «به اهداف مشترک» [آمریکا و بریتانیا] مقام عضویت دائمی وزارت امور خارجه و شهروندی ایالات متحده را به او اعطا کرد.» سایر اسناد موجود مؤید این ادعاست: در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴ گوردون کینگ،^{۱۲۲} وابسته سفارت آمریکا در تهران، طی نامه‌ای به شاپور ریپورتر اطلاع می‌دهد که وزارت امور خارجه ایالات متحده او را به‌عنوان عضو دائم این وزارتخانه پذیرفته است. ترجمه سند فوق چنین است:

آقای ریپورتر عزیزم

خوشحالم به اطلاع شما برسانم که وزارت امور خارجه در اقدامی مناسب شما را در سمت عضویت دائم [در وزارت امور خارجه] قرار داده است. ما کارکنان سفارت که هر روزه سعادت کار با شما را داشتیم، از مشاهده این پیشرفت خوشحالیم.

ارادتمند شما

گوردون کینگ [امضا]

آتاشه سفارت^{۱۲۳}

سند بعدی، برگه عضویت دائم شاپور ریپورتر در وزارت خارجه ایالات متحده آمریکاست که در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۴ تنظیم شده است. در این برگه مقام شاپور «مشاور سیاسی» و محل مأموریت او «بخش سیاسی» سفارت ایالات متحده در تهران و حقوق وی ۱۹۹ هزار ریال در سال ذکر شده است.^{۱۲۴}

۱۲۱. همانجا، سند شماره ۴۷۶۷۰.

122. Gordon D. King

۱۲۳. همانجا، سند شماره ۳-۳۲۵-۱۲۹ الف.

۱۲۴. همانجا، سند شماره ۴-۳۲۵-۱۲۹ الف.

در ۱۶ نوامبر ۱۹۵۴ جان هاویسون، دبیر دوّم سابق سفارت آمریکا در تهران که اینک در واشنگتن اقامت دارد، گواهینامه‌ای صادر می‌کند. هاویسون می‌نویسد: طی دوره دو ساله‌ای که در سپتامبر ۱۹۵۴ به پایان رسید، آقای شاپور ریپورتر در بخش ترجمه سفارت آمریکا در زیر نظر او خدمت کرده است. هاویسون در این نامه از خدمات و توانایی‌های شاپور ریپورتر تجلیل می‌کند.^{۱۲۵}

لازم به توضیح است که هم ملبورن و هم هاویسون گواهی‌نامه‌های خود را به‌نحوی نگاشته‌اند که شغل شاپور در سفارت آمریکا به یک مترجم توانای انگلیسی-فارسی محدود شود و هیچ اشاره‌ای به مأموریت اصلی اطلاعاتی او نکرده‌اند. چنانکه گفتیم، در سند اداره کل انتشارات و رادیو نیز از شاپور به‌عنوان رئیس پیشین دارالترجمه سفارت آمریکا یاد شده است.

شاپور ریپورتر در سال ۱۳۳۳ در سفارت بریتانیا در تهران نیز از مقامی شامخ برخوردار بود. تصویری از شاپور ریپورتر و دنیس رایت، کاردار سفارت بریتانیا، در فرودگاه مهرآباد در حال استقبال از هیئت اعزامی رویال داچ شل به تهران موجود است که در پیوست‌های جلد دوّم *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام*.^{۱۲۶} عکس فوق در همان زمان در مجله *کاویان*^{۱۲۷} به چاپ رسیده ولی نام شاپور درج نشده است. به‌راستی شاپور ریپورتر که بود و چرا باید در کنار دنیس رایت در مراسم استقبال از نمایندگان کنسرسیوم حضور می‌یافت؟

سند دیگری که نقش برجسته شاپور ریپورتر را در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مسجل می‌سازد، تصویری از اوست که در اسناد شخصی‌اش به‌دست آمده و وی را در دادگاه مصدق نشان می‌دهد. شاپور با دستخط خود در زیر تصویر فوق این عبارت را نوشته است: "Mission accomplished" (مأموریت انجام شد). این تصویر را نیز در

۱۲۵. همانجا، سند شماره ۴۷۶۷۳.

۱۲۶. در زمان تدوین *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* این زیرنویس را به عکس فوق افزودم: «شاپور ریپورتر و هیئت نمایندگی رویال داچ شل به‌هنگام ورود به تهران برای عقد قرارداد کنسرسیوم». در اصل عکس نام شرکت هواپیمایی هلند بر روی هواپیمای حاضر در فرودگاه کاملاً خواناست و به این دلیل بدیهی است مسافرینی که در فرودگاه حضور دارند اعضای هیئت کمپانی رویال داچ شل هستند. فردی که در کنار شاپور ایستاده دنیس رایت است.

۱۲۷. *کاویان*، شماره ۱۱، سوم تیر ۱۳۳۳، ص ۲۴.

پیوست‌های جلد دوّم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی منتشر کرده‌ام. پیام عکس فوق واضح است ولی شاپور بعدها، در مراجعه به سفارت ایران در لندن، مدعی شد که منظور وی انجام مأموریت برای روزنامه تایمز بوده است!

گزارش شاپور ریپورتر به جان اف. کندی

سند دیگری نیز در دست است که در آن شاپور ریپورتر به صراحت خود را به‌عنوان سرپرست عملیات داخلی ایران (عملیات صحنه) در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ معرفی کرده است.

این سند گزارشی با طبقه‌بندی "به‌کلی سری" است که شاپور ریپورتر رسماً از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا (ام. آی. ۶) برای جان اف. کندی، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا- اندکی پس از پیروزی کندی در انتخابات (نوامبر ۱۹۶۰ / آبان ۱۳۳۹) و قبل از مراسم سوگند خوردن و انتقال رسمی منصب ریاست‌جمهوری (۲۰ ژانویه ۱۹۶۱) - نگاشته است. بنابراین، سند بی تاریخ فوق به حوالی آذرماه ۱۳۳۹ تعلق دارد. در آینده این گزارش را به‌طور کامل معرفی خواهم کرد. در اینجا تنها به یک نکته مهم مندرج در آن اشاره می‌کنم که به نقش شاپور در کودتای ۲۸ مرداد مربوط است. شاپور گزارش خود را چنین آغاز می‌کند:

با کمال تواضع به عرض می‌رسانم مایه افتخار بزرگی است که از من خواسته شده تا از سوی سرویس گزارش حاضر را درباره شاه به استحضار مقام آینده ریاست‌جمهوری برسانم.

نظرات من [درباره شاه] بر اساس بیش از ۱۵ سال تجربه رابطه شخصی با شاه به عنوان افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویس با شخص او^{۱۲۸} و نیز بر بنیاد مشاهدات شخصی‌ام از سیر وقایع در ایران از زمان جنگ [دوّم جهانی] به عنوان افسر سرویس شکل گرفته و بر این پایه مبتنی است.

عبارات فوق نشان می‌دهد که شاپور تا اواخر سال ۱۳۳۹ به مدت ۱۵ سال افسر رابط سرویس اطلاعاتی بریتانیا با شاه بود. در واقع، این مأموریت از ژوئن ۱۹۴۷ / تیر ۱۳۲۶ و با بازگشت شاپور از هنگ‌کنگ آغاز شد.

شاپور در صفحه دوّم معرفی خود را اینگونه ادامه می‌دهد:

128. permanently accredited Liaison Officer of my Service to his person

من در مقام کسی که در این دوران آشفته رئیس عملیات^{۱۲۹} و افسر عملیاتی سرویسم^{۱۳۰} در ایران بودم، القائاتی را که از آن زمان تاکنون از سوی برخی افراد "مطلع" عنوان می‌شود که گویا تنها "عملیات چکمه" بود که قدرت را از چنگ مصدق و همپالکی‌های کمونیست او خارج نمود، به شدت تکذیب می‌کنم. آنچه ما کردیم تنها فشردن ماشه احساسات مردم به پادشاه‌شان بود که به آن پیروزی همه‌جانبه انجامید. این اقدام بر بنیاد هیچ احساس دگرخواهانه دیگر شدنی نبود. در آنصورت، چنان که می‌دانیم و برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، فقدان ایرانی مستقل برای غرب فاجعه‌آفرین بود. همچنین باید متذکر شوم که آشفته‌بازار ایران دست‌پخت خود ما بود؛ اشراف نفتی لندن از دیدن تحولات زمانه کور بودند و برخی آقایان محترم در وزارت امور خارجه [آمریکا] سبکسرانه راه بازی با "ناسیونالیست‌ها" و جبهه آن‌ها را برگزیده بودند! کاردار بریتانیا [در تهران]، که "محبوب" مصدق بود، نظرات لاقیدانه خود را در زمینه گرایش‌های دمکراسی و لیبرالیسم در ایران داشت!^{۱۳۱} این دخالت‌های بیجا، ناخواسته و تحریک‌کننده راه اصلاحات واقعی را مسدود ساخته و راه آنارشیست‌ها، عوامفریبان و "روشنفکران کافه‌نشین"^{۱۳۲} را هموار نموده بود...^{۱۳۳}

دشواری‌های پنهانکاری در ام. آی. ۶

دنیای اطلاعاتی در غرب دنیای عجیبی است. بر این دنیا موازینی چنان سخت و طاقت‌فرسا حاکم است که تنها انسان‌های دارای توانمندی خاص در زمینه رازداری و پنهانکاری می‌توانند آن را تحمل کنند و تا پایان در آن دوام آورند. شاپور ریپورتر یکی از این افراد است.

شاپور در سال ۱۹۵۱ سخت دل‌بسته دختری ارمنی می‌شود که در کتابخانه سفارت آمریکا شاغل است. ولی شاپور اجازه ندارد که خود و خاندان خود را چنانکه شایسته است به معشوق معرفی کند. دختر (آسیه آزمانوکیانس)، مادر مستبد دختر (آلکساندرا) و

129. Principal Operations

130. Field Officer of my Service

۱۳۱. اشاره شاپور ریپورتر به رابطه حسنه دکتر مصدق با جرج میدلتون، کاردار سفارت بریتانیا در تهران، است.

132. salon intellectuals

۱۳۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۶-۹۸-۱۲۹ الف.

ناپدری عبوس دختر (عظیمی) شاپور را تنها به‌عنوان یک هندی می‌شناسند نه بیش‌تر. این عدم شناخت کافی از شاپور، موانع جدی در مسیر ازدواج این دو قرار می‌دهد. آلکساندرا، که احتمالاً چشم طمع به خواستگاری آمریکایی یا انگلیسی دوخته، حاضر نیست یک هندی را به‌عنوان شوی دخترش بپذیرد. آلکساندرا و عظیمی شاپور و خانواده زرتشتی او را تمسخر می‌کنند و شاپور رنج می‌برد. او در نامه‌های خود به آسیه به‌شدت از شیوه برخورد خانواده دختر با خود و خانواده خود گلایه می‌کند. وفاداری به موازین رازداری این رابطه عاشقانه را تا مرز جدایی می‌کشاند ولی شاپور نمی‌تواند هویت واقعی خود را، که قطعاً بسیار بیش از میزان انتظارات خانواده دختر است، فاش کند.

دشواری‌های رازداری در اینجا به پایان نمی‌رسد. شاپور با سماجت و مهارت از این خوان می‌گذرد و رضایت خانواده دختر را به‌دست می‌آورد. ولی اینک او باید به‌عنوان عضوی از خانواده بزرگ اطلاعاتی بریتانیا موافقت "پدر خوانده" را جلب کند. شاپور در اوّل اکتبر ۱۹۵۱ درخواست ازدواج خود را ارسال می‌دارد و به دختر می‌نویسد: «امروز اوّل اکتبر است و اگر ما حداکثر پیش از ۲۵ اکتبر ۱۹۵۱ ازدواج نکنیم می‌توانی بگویی که به تو نارو زده‌ام.»^{۱۳۴}

مجوز سفارت بریتانیا در ۲۹ اکتبر به‌دست می‌آید ولی ازدواج سر نمی‌گیرد. احتمالاً شاپور در انتظار مجوز دیگری است و به‌دلیل تعلق دختر به یک خانواده ارمنی مهاجر از روسیه دریافت این مجوز به درازا می‌کشد. سرانجام، مراسم ازدواج با یک سال تأخیر در ۶ آذر ۱۳۳۱/۲۷ نوامبر ۱۹۵۲ انجام می‌گیرد و دختر به همسری شاپور درمی‌آید.^{۱۳۵} به یقین آلکساندرا آژمانوکیانس هیچگاه تصوّر نمی‌کرد که دخترش روزی "لیدی ریپورتر" خواهد شد و در زمره نزدیک‌ترین دوستان تس مایور (همسر لرد ویکتور روچیلد)، راشل وایت (همسر سر دیک وایت رئیس ام. آی. ۵۳۶ و سپس ام. آی. ۶) و لیلی سیف (همسر لرد مارکوس سیف و رئیس اتحادیه زنان صهیونیست بریتانیا) جای خواهد گرفت.^{۱۳۷}

متن ترجمه مجوز سفارت بریتانیا در تهران برای ازدواج شاپور ریپورتر و آسیه آژمانوکیانس به‌شرح زیر است:

۱۳۴. نامه شاپور به آسیه مورخ اوّل اکتبر ۱۹۵۱. همانجا، سند شماره ۶۱-۱-۳-۱۲۹ الف.

۱۳۵. همانجا، سند شماره ۴۷۴۱۲.

136. MI5 سازمان امنیت داخلی بریتانیا

۱۳۷. در آینده افراد فوق و اسناد ارتباطات ایشان با شاپور ریپورتر و همسرش را معرفی خواهم کرد.

سفارت کبرای انگلیس - تهران

چون شاهپور اردشیرجی (مخبر) و آسیا آزمانوکیانس مقررات قانونی انگلیس را انجام داده‌اند، لذا می‌توانند در کنسولگری بریتانیای کبیر در تهران ازدواج کنند.

اینجانب جرج جیمس تالماج، کفیل کنسولگری انگلیس در تهران، طبق سوابقی که در نزد اینجانب می‌باشد گواهی می‌نمایم که طبق قانون انگلستان هیچگونه مانعی برای جشن ازدواج آن‌ها موجود نمی‌باشد.

در کنسولگری انگلیس در تهران در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۱ صادر گردید.

محل امضای کفیل کنسولگری انگلیس

محل الصاق مهر کنسولگری انگلیس در تهران

محل الصاق دو عدد تمبر به مبلغ ۱۷ شیلینگ

ترجمه برابر با اصل است. رحیم حکیم - مترجم رسمی وزارت دادگستری -

۱۳۸۳۱/۲/۳

در بررسی این سند و مقایسه آن با اسناد دیگر، نگارنده به نکته مبهمی در رابطه با تابعیت انگلیسی شاپور ریپورتر رسید:

طبق سند رسمی اداره تابعیت دولت بریتانیا شاپور ریپورتر در تاریخ ۹ اوت ۱۹۵۵ به تابعیت انگلیس درآمده و سوگند خورده است.^{۱۳۹} اگر شاپور چهار سال بعد از دریافت مجوز فوق تبعه دولت بریتانیا شده، پس به چه دلیل برای ازدواج به این مجوز نیاز داشت و نیز به چه دلیل حداقل از سال ۱۹۴۱ دارای گذرنامه و مدارک انگلیسی بود و در اسناد و مکاتبات به‌عنوان تبعه انگلیس معرفی می‌شد؟

ماجرای ازدواج با آسیه تنها موردی نیست که رعایت موازین رازداری و پنهانکاری اطلاعاتی برای شاپور دشواری‌هایی می‌آفریند. در سال ۱۳۴۰ و مقارن با دولت دکتر علی امینی، شاپور از عدم دریافت نشان به‌پاس خدمات طولانی و ارزشمند خود در ایران سخت گله‌مند است و این نارضایتی را از طریق یکی از مقامات ام. آی. ۶ به نام A. و نیز از طریق سفیر وقت بریتانیا در ایران به مقامات عالی‌رتبه ایتلیجنس سرویس منعکس می‌کند. در تیرماه ۱۳۴۱ مدیر دسک منطقه خاورمیانه در ام. آی. ۶ طی نامه‌ای به او پاسخ

۱۳۸. همانجا، سند شماره ۴۷۴۰۸.

۱۳۹. همانجا، سند شماره ۴۷۴۰۰.

می دهد. ترجمه متن این نامه چنین است:

خصوصی

۱۳ ژوئیه ۱۹۶۲

شاپور عزیز،

مدت هاست که می خواهم برایت درباره مسئله اعطای نشان به تو بنویسم، ولی در مسافرت بودم و تازه برگشته‌ام. قبل از نوشتن به تو می خواستم کاملاً مطمئن شوم که ما در اینجا تمامی طرق ممکن را برای اعطای نشان به تو، که مطمئناً شایسته اش هستی، آزموده‌ایم. صریح بگویم، وضع بسیار نومیدکننده است. همانطور که فکر می کردم، و A. برایت توضیح خواهد داد، به نظر می رسد که مطلقاً هیچ راهی برای اعطای نشان به تو وجود ندارد بدون اینکه مسئله به شکل معمول در مطبوعات منعکس و منتشر شود. و این امر، در مورد تو، یعنی تقدیری با ارجاع به حوزه کاری تو در ایران؛ در غیر اینصورت مسلماً هم دوستان ایرانی، انگلیسی و هم سایر دوستان و همکاران اروپای غربی تو، اگر خیلی معتدل هم تصور کنیم، بیش از حد معمول حیرت زده خواهند شد!! مطمئنم تو می دانی که بازرگانان انگلیسی و انگلیسی‌های مقیم خارج تا چه حد به چنین موارد اعطاء نشان حساس اند و من نمی دانم که این مسئله را چگونه می توان از کنار گوش کارفرمایان خیالباف تو^{۱۴۰} رد کرد!

اگر زمان جنگ بود (که خدا را شکر چنین نیست) مسلماً ما می توانستیم کاری بکنیم. در آن زمان اعطاء نشان برای خدمات ویژه "در صحنه نبرد" غالباً صورت می گرفت بی آن که دلیل خاصی برای آن منتشر شود.

من شخصاً، به رغم دوران کوتاهی که مسئولیت این "دسک" را داشته‌ام، از این امر بسیار ناراحتم و تمامی دوستان تو در اینجا نیز چنین اند. ما کاملاً آنچه را که A. و سفیرمان گفتند تأیید می کنیم و هیچ تردیدی نداریم که تو مطمئناً سزاوار دریافت نشانی. ولی باید من، همه ما و از جمله "مدیرعامل"^{۱۴۱}، به تو اطمینان بدهیم که در اینجا هر چه در توانمان است به کار خواهیم بست و همواره با دیوار آجری پخش و نشر اخبار مبارزه خواهیم کرد. معهداً، این بدان معنا نیست که تو بالاخره به دریافت نشان نائل نخواهی شد.

۱۴۰. شاپور ریپورتر در چارچوب برخی شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی در ایران فعالیت تجاری داشت.

۱۴۱. منظور رئیس ام. آی. ۶ است. در این زمان سر دیک وایت رئیس ام. آی. ۶ بود.

هر چند مسلماً در ک می کنی که من شخصاً نمی توانم هیچ تضمینی بدهم، ولی می توانی آسوده خاطر باشی که، چنانچه قبلاً گفتم، ما کاملاً قادران کار تو هستیم و ارزش آن در اینجا برای همیشه ثبت شده است. در درازمدت و در آینده دور، زمانی که تو از کار ارزشمندت برای ما دست بکشی و شاید زمانی که تو تصمیم بگیری ایران را ترک کنی (و من آرزومندم که این امر تا دورانی طولانی اتفاق نیفتد)، من مطمئنم و با کمال اطمینان می گویم که از خدمات تو برای ما کاملاً قدردانی خواهد شد.^{۱۴۲}

افتخار برای مردی که میلیون ها پوند سود به بریتانیا رسانید

هفت سال بعد این وعده تحقق یافت. در ۱۱ نوامبر ۱۹۶۹ / ۱۹ آبان ۱۳۴۸ نشان طریقت امپراتوری بریتانیا (OBE) در کاخ باکینگهام به شاپور ریپورتر اعطاء شد^{۱۴۳} بی آن که جنجالی در پیرامون آن برانگیخته شود؛ و در ۲۰ مارس ۱۹۷۳ / ۲۹ اسفند ۱۳۵۱ شاپور نشان شهبسوار فرمانده طریقت امپراتوری بریتانیا (KBE) را از ملکه الیزابت دوم دریافت داشت. چپمن پینچر، روزنامه نگار سرشناس و دوست مشترک لرد ویکتور روچیلد و شاپور ریپورتر که خود قبلاً عضو ام. آی. ۵ بود، این حادثه را پوشش خبری گسترده داد و مقاله او در *دیلی اکسپرس* شهرت فراوان برای شاپور به ارمغان آورد.^{۱۴۴}

۱۴۲. همانجا، سند شماره ۹-۲۹-۱۲۹ الف.

امضاء نامه فوق ناخواناست و تنها حرف P در آن مشخص است که احتمالاً اول نام فامیل صاحب امضاء است. به رغم تفحص فراوان نتوانستم در منابع موجود نام مدیر دسک خاورمیانه در این زمان را به دست آورم.

۱۴۳. اصل فرمان عضویت شاپور اردشیرجی ریپورتر در طریقت امپراتوری بریتانیا، که در ۱۴ ژوئن ۱۹۶۹ به امضاء ملکه الیزابت دوم به عنوان «پاسدار ایمان و فرمانروای عالیجاه ترین طریقت امپراتوری بریتانیا» و به امضاء پرنس فیلیپ (همسر الیزابت) به عنوان استاد اعظم این طریقت رسیده موجود است. همانجا، سند شماره ۱-۶۲۳۹-۱۲۹ الف.

144. *Daily Express*, Wednesday, March 21, 1973.

ترجمه متن کامل این مقاله را در *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، صص ۱۹۵-۱۹۶ منتشر کرده ام.

تنها نشریه فارسی زبانی که در آن زمان مقاله چپمن پینچر را به طور کامل منعکس کرد، دنیا، نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، بود. دنیا در مقدمه ای بر ترجمه مقاله فوق نوشت: «نوشته *دیلی اکسپرس*... به خوبی نشان می دهد کسانی که از توده ای های بی وطن صحبت می کنند، خود

مرد محجوب شاه

کسی که میلیون‌ها به بریتانیا سود رسانید

نوشته چپمن پینچر

از میان تمامی کسانی که دیروز در کاخ باکینگهام از ملکه نشان دریافت کردند، کسی که افکار عمومی بریتانیا او را کمتر از همه می‌شناسد، کسی است که به آنها بیشترین خدمت را کرده است.

او سر شاپور ریپورتر است، یک شهروند انگلستان که مقیم تهران است و به خاطر خدماتش به منافع بریتانیا در ایران شوالیه شد. این خدمات خاموش سفارش‌هایی که صدها میلیون پوند ارزش دارد برای بریتانیا به ارمغان آورده به همراه تمامی مشاغلی که ملازم آن است و به نظر می‌رسد در آینده بیش از این خواهد بود.

سر شاپور، ۵۲ ساله، مشاور چندین موسسه بزرگ بریتانیا است. او چنان محتاط است که نامی از این مشاوره‌ها نمی‌برد، ولی من حدس می‌زنم که او در تأمین سفارش‌های عظیم ایران برای دریافت هواپیماهای کنکورد، تجهیزات دریایی،

←

وطن‌شان در کجاست.» (دنی، دوره دوم، سال چهاردهم، شماره اول، ۱۳۵۲، صص ۳۱-۳۲)

بعدها، پرویز راجی در خاطراتش، ذیل وقایع پنجشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۵، نوشت: «ناهار در سفارت با چپمن پینچر. از مصاحبه‌ای که پنج سال پیش با اعلیحضرت کرده بود و ترتیب آن را لرد راتچیلد [ویکتور روچیلد] داده بود، سخن گفت. سر شاپور ریپورتر هم در مصاحبه حضور داشته. از نزدیکی شاه و ریپورتر و نقشی که پدر ریپورتر در به تخت نشاندن رضا شاه داشت، اظهار تعجب کرد. پینچر تمامی این مطالب را در مقاله‌ای که بعداً در *دیلی اکسپرس* چاپ شد، گنجانده بود و توافق قبلی اعلیحضرت را هم برای انتشار آن به دست آورده بود. از سخنان پینچر آزرده‌خاطر شدم. احساس تحقیر کردم. دلم می‌خواست کاری بکنم یا چیزی بگویم تا شاید اندکی از غرور ملی‌ام را باز یابم. اما حقایق انکارناپذیرند و به هر حال اعلیحضرت اجازه انتشار آن‌ها را داده بود. (پرویز راجی، در خدمت تخت طاووس: یادداشت‌های روزانه آخرین سفیر شاه در لندن، تهران: چاپ جدید، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۵۵)

ادعای فوق، دال بر اینکه چپمن پینچر «موافقت قبلی» شاه را برای انتشار مقاله خود به دست آورد، صحیح است. در اسناد شاپور نسخه دیگری از مقاله *دیلی اکسپرس* وجود دارد که به چاپ نرسیده. عنوان این نسخه، که تصویر آن در زیر درج می‌گردد، با عنوان نسخه چاپ شده متفاوت است. عنوان نسخه چاپ نشده چنین است: «افتخارات برای **مرد محجوب** که میلیون‌ها سود به بریتانیا رسانید.» علی‌القاعده شاه این تیتز را نپسندیده و برای ارضاء خواست او «مرد محجوب» به «**مرد محجوب شاه**» تبدیل شده است.

هاور کرافت‌ها، موشک‌ها و سایر تجهیزات دفاعی نقش داشته است. زمانی که شاه در سال گذشته از تأسیسات دفاعی بریتانیا، به‌منظور مشاهده عملی هواپیماها و سلاح‌ها، دیدار کرد، سِر شاپور در کنار او بود.

چگونگی شکل‌گیری این رابطه یکی از عجیب‌ترین نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد تاریخ، در واقع، چگونه ساخته می‌شود: پس از جنگ اول جهانی، پدر او، که او نیز ریپورتر نام داشت زیرا یکی از اجداد او در بمبئی خبرنگار بود، مشاور شرقی هیئت نمایندگی بریتانیا در تهران بود. از لندن به ژنرال آیرونساید، فرمانده یکی از نیروهای نظامی بریتانیا در ایران، دستور داده شد که شاه حاکم بر ایران را بر کنار کرده و یک حکمران جدید، که بتواند بیشتر و بهتر منافع ملی ایران را تجلی بخشد، بیابد. او [آیرونساید] برای مشاوره نزد آقای ریپورتر رفت. ریپورتر به او گفت تنها یک نفر را می‌شناسد که واجد کمال، عزم راسخ و توان ذهنی برای انجام این وظیفه است و این شخص رضاخان، یک افسر ایرانی در بریگاد قزاق، است.

آیرونساید بلافاصله به رضاخان علاقمند شد. او [رضا خان] به عضویت دولت منصوب و به زودی نخست‌وزیر شد. او در سال ۱۹۲۵ خود را شاه اعلام کرد و نام خانوادگی پهلوی را برگزید و اکنون پسرش است که [بر ایران] حکومت می‌کند.

این انتخاب تقریباً تصادفی برای ایران سرنوشت‌ساز بود؛ نه تنها به این دلیل که رضا خان به یک پادشاه مترقی بدل شد، بلکه از اینرو که پسر او نیز استعداد شگرفی برای رهبری از خود نشان داد. ایران به سبب همین استعداد [شاه]، از نظر اجتماعی و صنعتی با سرعتی بی‌سابقه در حال پیشرفت است و تجارت بریتانیا نقش مهمی در این فرآیند ایفا می‌کند.

سِر شاپور، مانند شاه، بر آن است که گسترش سریع دوستی و شراکت انگلیس و ایران در امور تجاری و دفاعی یکی از مهم‌ترین فرآیندها در پیشرفت سیاست بین‌المللی است. او به‌خاطر تلاش‌های پیشین در سال ۱۹۶۹ نشان OBE دریافت داشت ولی پیشینه خدمات او به بریتانیا بسیار قبل از این زمان است. او در زمان جنگ [جهانی دوم] متخصص جنگ روانی ارتش بریتانیا در هند بود. در جریان بحران نفتی ایران در اوایل دهه ۱۹۵۰، زمانی که محمد مصدق منافع نفتی بریتانیا در ایران را ملی کرد و روابط دیپلماتیک [دو کشور] به وخامت گرایید، به‌عنوان

مشاور سیاسی در سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران خدمت می کرد!^{۱۴۵} از آن زمان او به یکی از خارق العاده ترین شخصیت های بین المللی بدل شده که در عالی ترین سطوح فعالیت می کنند ولی شخصاً ترجیح می دهند در سایه باشند. او به زودی به تهران بازمی گردد، جایی که با حجب و فروتنی به همراه همسرش آسیه و دو فرزندش زندگی می کند.^{۱۴۶}

به این مناسبت، سر دیک وایت، رئیس نامدار ام. آی. ۵ و ام. آی. ۶ که پیتر رایت او را «بزرگ ترین افسر ضد جاسوسی قرن بیستم»^{۱۴۷} و گرانت او را «برجسته ترین افسر ضد اطلاعاتی بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم»^{۱۴۸} می خوانند، در نامه تبریک خود (مورخ اول ژانویه ۱۹۷۳) به شاپور چنین نوشت:

شاپور عزیزم

خالصانه ترین و گرم ترین تبریکات مرا بپذیر. این روز بزرگی برای هر دو شما و برای نام خانواده شماست و این است قدرشناسی از خدمات واقعی... من برای همکاری مان ارج فراوان قائلم و نسبت به ارزش ایشار عظیم و ثبات قدم تو، در طول سال هایی که در امور بزرگ و خاموش خدمت کرده ای، واقف هستم.^{۱۴۹}

۱۴۵. علامت! از چپمن پینچر است.

۱۴۶. در بالای مقاله تصویر شاپور ریپورتر در کنار همسر و فرزندانش چاپ شده در حالیکه فرمان شوالیه گری را در دست دارد. زیرنویس عکس در *دیلی اکسپرس* چنین است: «هما، دختر ۱۷ ساله سِر شاپور ریپورتر او را می بوسد و لیدی آسیه و پسرش کامبیز، ۱۳ ساله، به آن ها می نگرند.»

۱۴۷. پیتر رایت، *شناسایی و شکار جاسوس*، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۱۲۱.

148. R. G. Grant, MI5, MI6: Britain's Security and Secret Intelligence Services, New York: Gallery Books, 1989, p. 111.

۱۴۹. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۰-۶۲۲۹-۱۲۹ الف.

سر دیک وایت در این زمان در تهران حضور داشت. ارتشبد فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا پهلوی، بدون آن که نام سر دیک وایت را به یاد داشته باشد، رابطه صمیمی او را با شاپور ریپورتر چنین توصیف کرده است: «شاپور جی بدون تردید برجسته ترین و مهم ترین مقام اطلاعاتی انگلیس در رابطه با ایران بود... [عبدالکریم] ابادی در یکی از سفرهای محمدرضا (که من نبودم) وی را در حضور ملکه انگلیس خیلی صمیمی و خودمانی دیده بود و به من گفت. باز طبق گفته خودش، در جلسات سالانه محمدرضا با رئیس کل ام. آی. ۶، که هر ساله موقع بازی های زمستانی در سویس برگزار می شد، حضور داشت و در تمام ملاقات ها و بحث ها شرکت می کرد. در سال ۱۳۴۹ (اگر اشتباه نکنم) که رئیس کل ام. آی. ۶ به ایران آمده بود، خودم شخصاً دیدم که

←

و راشل، همسر سر دیک وایت، در نامه خود به آسیه ریپورتر (مورخ ۸ ژانویه ۱۹۷۳)، چنین تبریک گفت:

آسیه عزیزم

این نامه را می نویسم تا میزان خوشحالی خود را در مورد شاپور بیان کنم. تو باید خیلی در مورد شاپور شاد و هیجان زده باشی. آسیه عزیزم، حتماً از این پس وقتی با لیدی ریپورتر برای خرید می روم باید مراقب رفتارم باشم؟! امیدوارم به زودی به اینجا بیایید. اگر زودتر نیایید حتماً برای دریافت نشان اینجا خواهید بود. اطمینان دارم حتماً به من اطلاع خواهی داد... وقتی بچه‌ها این خبر هیجان‌انگیز را شنیدند چه گفتند؟ سلام مرا به آن‌ها برسان و به کامییز بگو هر وقت برای خرید به نمایشگاه می رویم به یاد او می افیم و صبر و حوصله او را به یاد می آوریم... به ما خبر بدهید کی به اینجا می آید. من قول می دهم وقتی با شما بیرون می روم رفتاری مناسب [در شأن یک لیدی] داشته باشم!!^{۱۵۰}

اینتلجنس سرویس، سیا و اسناد کودتا

تاریخنگاری معاصر در زمینه شناخت دو کودتایی که سرنوشت تاریخی ایران را در سده بیستم میلادی رقم زد با دشواری‌هایی مواجه است که از عدم دستیابی به اسناد سرویس‌های اطلاعاتی مرتبط با این دو حادثه ناشی می‌شود. به‌رغم گذشت بیش از هشت دهه از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، سرویس اطلاعاتی بریتانیا، که نقش اصلی را در این حادثه داشت، تاکنون هیچ سندی در این زمینه منتشر نکرده و همین رویه را در قبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیش گرفته است.^{۱۵۱} ویلیام راجر لوئیس می‌نویسد:

←

در کنار او می نشست و شدیداً مورد احترام او بود. «(خاطرات فردوست، صص ۲۹۴-۲۹۵) سر دیک وایت در ۲۰ فوریه ۱۹۹۳ درگذشت.

۱۵۰. همانجا، سند شماره ۴۷۴۴۹ الی ۴۷۴۵۲.

از سرکار خانم معصومه جمشیدی سپاسگزارم که در ترجمه ده‌ها برگ از نامه‌های خصوصی آسیه و شاپور ریپورتر مرا یاری دادند.

۱۵۱. کریستوفر اندریو در سال ۱۹۸۵ در اعتراض به این رویه دولت بریتانیا در استتار اسناد اطلاعاتی چنین نوشت: «مسئلاً برای استتار هویت برخی کارمندان اطلاعاتی (مانند عوامل نفوذی)، در دوران حیات‌شان، دلایل خوبی موجود است. ولی دولتمردان کنونی به این استدلال‌ات مفهوم امتداد نامعقول می‌بخشند. این ادعا که علنی کردن اسناد عملیات اطلاعاتی بریتانیا در... روسیه در دوران پیش از

←

انگلیسی‌ها بسیار سرنگه‌دارتر از آمریکایی‌ها بودند. تا قبل از انتشار کتاب وودهاوس هر گونه اشاره‌ای به دخالت ام. آی. ۶ در کودتای ایران از محافل آمریکایی ناشی می‌گردید. روزولت در چاپ اول کتاب خود، که مجبور به جمع‌آوری نسخه‌های آن شد، کوشیده بود با این ادعا که توطئه از شرکت نفت انگلیس و ایران ریشه می‌گرفته است، بر مداخله دولت انگلیس سرپوش بگذارد.^{۱۵۲}

خاطرات کرمیت روزولت^{۱۵۳} و کریستوفر وودهاوس^{۱۵۴} دو مقام مسئول آمریکایی و انگلیسی در کودتای ۲۸ مرداد، به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ منتشر شد. این دو کتاب در ایران بازتاب گسترده داشته و این تصور را به وجود آورده که گویا سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا اسرار عملیات پنهان خود در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را آشکار ساخته‌اند. این تصور خطاست. دو مأخذ فوق صرفاً خاطرات شخصی دو مأمور اطلاعاتی بازنشسته به‌شمار می‌روند نه اسناد رسمی. دولت بریتانیا، که تا سال ۱۹۹۲ از اساس منکر موجودیت سازمانی به‌نام ایتلیجنس سرویس (ام. آی. ۶) بود،^{۱۵۵} خود را متعهد به انتشار اسناد عملیات پنهانی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران نمی‌داند و در این زمینه به‌طور کامل رویه سکوت را در پیش گرفته است. در طول دهه اخیر، این تنها آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) است که برای انتشار اسناد مربوط به نقش خویش

←

انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ می‌تواند امنیت ملی بریتانیا را در دهه ۱۹۸۰ مورد تهدید قرار دهد، استدلالی چنان بی‌معنی است که تنها وایت‌هال قادر به دفاع از آن است.»

(Christopher Andrew, *Secret Service: The Making of the British Intelligence Community*, London: Heinemann, 1985, pp. XV-XVI)

۱۵۲. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۱۳.

درباره پنهانکاری دولت بریتانیا در زمینه اسناد اطلاعاتی بنگرید به دو کتاب نگارنده: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۵-۲۱؛ نظریه توطئه..، صص ۲۰-۲۵.

153. Kermit Roosevelt, *Countercoup*, New York: McGraw-Hill, 1979.

154. Christopher Montague Woodhouse, *Something Ventured*, London: Granada, 1982.

۱۵۵. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰.

چند ماه پس از انحلال اتحاد شوروی، جان میجر، نخست وزیر بریتانیا، در سخنان ۶ مه ۱۹۹۲ خود در مجلس عوام برای اولین بار پذیرفت که در این کشور سازمانی به نام ایتلیجنس سرویس وجود دارد.

در کودتای ایران در معرض فشار افکار عمومی قرار داشته است.

فشار پژوهشگران برای انتشار اسناد مهم‌ترین عملیات پنهان سیا در دوران جنگ سرد، از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اندکی پس از انحلال اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) و پایان دوران جنگ سرد آغاز شد. در فضای آن زمان، دو رئیس سیا- رابرت گیتس^{۱۵۶} در ۱۹۹۲ و جیمز وولزی^{۱۵۷} در ۱۹۹۳- وعده دادند که این اسناد را منتشر خواهند کرد. چهار سال بعد، در مه ۱۹۹۷، مقامات سیا اعلام کردند که تقریباً تمامی اسناد مهم سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اوایل دهه ۱۹۶۰ معدوم شده است و چیزی برای انتشار وجود ندارد.

در این زمان وولزی، که در ژانویه ۱۹۹۵ سیا را ترک کرده بود، کوشید تا خلف وعده خود را توجیه کند. او انهدام اسناد تاریخی سیا را «یک خیانت بزرگ به مردم آمریکا و توانمندی ایشان در درک تاریخ خود» خواند و افزود: «من در سال ۱۹۹۳ دلایل کافی داشتم که تصور کنم تمامی اسناد تاریخی، هر چیزی که برای شناخت تاریخی مهم باشد، در سیا موجود و فراهم است. به من گفته نشده بود که اسناد مهم منهدم شده‌اند.» نیک کالاتر،^{۱۵۸} مورخ آمریکایی، در مصاحبه‌ای گفت که اسناد مربوط به سایر عملیات پنهان مهم دوران جنگ سرد نیز- از جمله مأموریت‌های مخفی در اندونزی در دهه ۱۹۵۰ و کودتای موفقیت‌آمیز سیا در گینه در اوایل دهه ۱۹۶۰- سوزانیده شده‌اند. کالاتر افزود: «درباره ایران هیچ چیز وجود ندارد. درباره اندونزی خیلی کم. درباره گینه... همه سوزانیده شده‌اند.» به ادعای کالاتر، «در سیا هیچ توطئه بزرگی برای انهدام اسناد وجود ندارد. آنچه هست غفلت یا جهالت و فرهنگ تخریبی است که زائیده پنهانکاری می‌باشد.» بریان لاتل،^{۱۵۹} کارمند سیا و مدیر مرکز بررسی‌های اطلاعاتی این سازمان، نیز اعلام کرد که بیشتر اسناد مربوط به ایران در دهه ۱۹۶۰ امحاء یا مفقود شده است. لاتل افزود: «در مورد ایران دکتر کالاتر حق دارد. در اوایل سال‌های ۱۹۶۰ مقامات سیا به نگهدارندگان اسناد ایران گفتند که مخزن‌های آن‌ها بیش از حد پر است و باید تمیز شود.» لاتل افزود: «در اوایل دهه ۱۹۶۰ فرهنگ غالب بر سیا این بود.» از فوریه ۱۹۵۳ تا

156. Robert Gates

157. R. James Woolsey

158. Nick Cullather

159. Brian Latell

نوامبر ۱۹۶۱ آلن دالس^{۱۶۰} ریاست سیا را به عهده داشت و سپس جان مک‌کون،^{۱۶۱} تا آوریل ۱۹۶۵، در این سمت بود. روشن نیست که آیا این دو از تخریب اسناد مطلع بودند یا نه.

کالاتر، که اکنون استاد دانشگاه ایندیانا و معاون سردبیر مجله *تاریخ آمریکا*^{۱۶۲} است، در سال ۱۹۹۲ به‌عنوان عضو بخش تاریخی سیا به این سازمان پیوست. وظیفه او نگارش تاریخ کودتای ۱۹۵۴ سیا در گواتمالا بود. در همین زمان بود که گیتس، رئیس وقت سیا، وعده داد پرونده‌های مربوط به کودتا در گواتمالا و ایران و ماجرای ۱۹۶۱ خلیج خوک‌ها را آشکار کند. کالاتر می‌گوید: «ولی سیا به‌سرعت متوجه شد که درباره ایران سندی وجود ندارد. این اسناد به‌طور منظم پاکسازی شده‌اند. وقتی من در سال ۱۹۹۳ سیا را ترک کردم آن‌ها توانسته بودند حدود ۲۵ تا ۵۰ برگ کاغذ [درباره کودتای ایران] پیدا کنند. این تقریباً یعنی هیچ.» لاتل می‌گوید: «تنها بخش اندکی از اسناد ایران باقی مانده است. ولی هیچ کس قبل از سخنرانی سپتامبر ۱۹۹۳ وولزی- که وی درباره آزادسازی اسناد ایران وعده داد- به او درباره ماجرای انهدام اسناد ایران چیزی نگفته بود.»

اندکی بعد روشن شد که ماجرای از میان رفتن اسناد کودتای ۲۸ مرداد در ایران بهانه‌ای بیش نبوده و هنوز در آرشیوهای این سازمان اسنادی موجود است که مقامات سیا مایل به انتشار آن نیستند. در سال ۱۹۹۸ جرج تنت،^{۱۶۳} که تا به امروز ریاست سیا را به‌دست دارد، مخالفت خود را با انتشار اسناد ایران اعلام کرد. این امر سبب شد که «آرشیو امنیت ملی»^{۱۶۴} در سال ۱۹۹۹ علیه سیا اقامه دعوی کند و در مارس ۲۰۰۰ موفق به اخذ مجوز انتشار برخی از این اسناد شود.^{۱۶۵} در این زمان، سیا ۱۴۰۰ صفحه سند

160. Allen Welsh Dulles (d. 1969)

161. John Alex McCone (d. 1991)

162. *Journal of American History*

163. George Tenet

164. National Security Archive

آرشیو امنیت ملی مؤسسه‌ای است در واشنگتن دی. سی. که به گردآوری و ساماندهی اسناد از طبقه‌بندی خارج شده دولت ایالات متحده آمریکا اشتغال دارد. اعضای هیئت تحریریه بخش ایران این مؤسسه عبارتند از پرواند آبراهامیان، ریچارد کاتم، مارک گازیوروسکی، جوان هارت و اریک هوگلاند. بنگرید به:

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/nsa/publications/iran/iran.html>

165. Electronic Briefing Book: The Secret CIA History of the Iran Coup:

درباره کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا و دو گزارش تاریخی را- از جمله گزارش ۱۱۶ صفحه‌ای کالاتر- علنی کرد. کالاتر در این گزارش نشان داده است که سیا حتی رئیس‌جمهور آیزنهاور را فریب می‌داده است. برای مثال، سیا در گزارش خود به آیزنهاور شمار شورشیان مورد حمایت سیا را که در گواتمالا کشته شدند تنها یک نفر ذکر کرده در حالی که در واقع ۴۳ نفر به قتل رسیدند. این گزارش همچنین ثابت می‌کند رهبرانی که به کمک سیا در گواتمالا به قدرت رسیدند سرکوبگر و فاسد بودند. این کودتا صحنه سیاست گواتمالا را در دهه ۱۹۶۰ به گورستانی مرگبار بدل ساخت، دولت‌های نظامی بیرحمی را به قدرت رسانید و به بهای جان یک سفیر و دو وابسته نظامی آمریکا و قریب به ده هزار روستایی گواتمالایی تمام شد.^{۱۶۶} در زمینه اسناد تاریخی کودتای ۲۸ مرداد در ایران نیز روزنه امیدی پدید شد و یک سخنگوی سیا اعلام کرد که در آرشیوهای این سازمان حدود یک هزار برگ سند به اضافه تاریخچه عملیات کودتا (اثر دونالد ویلبر) و گزارشی که بعداً تهیه شده موجود است. او ادعا کرد اسنادی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ سوزانیده شده‌اند تکراری و پرونده‌های عملیاتی بوده‌اند.^{۱۶۷}

دونالد ویلبر و تاریخچه عملیات کودتا

به‌رغم این سیر طولانی و پرفرازونشیب، تاکنون مهم‌ترین سند سیا که درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر شده تاریخچه عملیات کودتا نوشته دونالد ویلبر است. این سند را، ظاهراً، یکی از کارکنان پیشین سیا در اختیار جیمز ریزن،^{۱۶۸} کارشناس نیویورک تایمز در امور اطلاعاتی، قرار داد و نامبرده آن را در شماره‌های ۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ روزنامه فوق منتشر کرد. سپس، این سند در سایت نیویورک تایمز قرار گرفت.^{۱۶۹} تاریخچه ویلبر نیز، مانند خاطرات روزولت و وودهاوس، پس از انتشار در ایران بازتاب گسترده یافت و علاوه بر انعکاس در مطبوعات چند ترجمه فارسی از آن منتشر شد.^{۱۷۰}

←

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB28/>

166. <http://www.iranian.com/History/June97/CIA/index.shtml>

167. <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

168. James Risen

169. <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

۱۷۰. ترجمه فارسی بخش‌هایی از تاریخچه ویلبر ابتدا در *اطلاعات سیاسی-اقتصادی* (شماره اول و دوم،

←

سند جنجالی فوق جمع‌بندی فشرده‌ای است از تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دونالد ویلبر،^{۱۷۱} یکی از طراحان عملیات، در مارس ۱۹۵۴، هفت ماه پس از کودتا، انجام داده است. ظاهراً ویلبر تاریخچه کودتا را بر اساس اسنادی که در آن زمان در اختیارش بوده و مصاحبه با برخی از شرکت‌کنندگان در عملیات کودتا تدوین کرده است. متنی که نیویورک تایمز منتشر کرده و امروزه در دسترس محققین قرار گرفته، ۱۵ سال پس از تهیه تاریخچه فوق، در مارس ۱۹۶۹، در تیراژ محدود و با طبقه‌بندی "سری" به‌عنوان بولتن درونی سیا، در ۱۹۳ صفحه منتشر شده است. ویرایش و نشر این بولتن را دین داج، مورخ اداره کل خاور نزدیک سیا، به عهده داشته و در صفحه دوّم یادداشت زیر را افزوده است:

یادداشت تاریخنگار

این اوراق، با عنوان *سرنگونی مصدق نخست‌وزیر ایران*، در مارس ۱۹۵۴ به وسیله دکتر دونالد ن. ویلبر، که نقش فعالی در عملیات داشت، نگاشته شد. این بررسی مکتوب شد زیرا مطلوب به‌نظر می‌رسید در زمانی که اسناد یک عملیات مهم به سهولت در دسترس است و خاطرات کارکنانی که در آن شرکت

←

سال پانزدهم، مهر و آبان (۱۳۷۹) و *پیام/امروز* (شماره ۴۱، مهرماه ۱۳۷۹) انتشار یافت. کمی بعد ۳ ترجمه از متن کامل این بولتن منتشر شد: *غلامرضا وطن‌دوست، اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق*، با مقدمه همایون کاتوزیان، تهران: رسا، ۱۳۷۹؛ حمید احمدی، *اسرار کودتا: اسناد سیا درباره سرنگونی دولت مصدق*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰؛ سید صادق خرازی، *آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزادشده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰. در بررسی حاضر از متن اصلی تاریخچه ویلبر به زبان انگلیسی استفاده کرده‌ام. از آنجا که این متن به‌صورت فایل PDF از اینترنت گرفته شده، از ارجاع به شماره صفحات خودداری می‌کنم.

۱۷۱. دکتر دونالد ویلبر فارغ‌التحصیل معماری از دانشگاه پرینستون است و کتاب‌های متعددی در زمینه معماری خاورمیانه اسلامی منتشر کرده است. او در سال ۱۹۸۶ خاطراتش را منتشر کرد و در آن مدعی شد که کودتای ایران از سایر عملیات بعدی مشابه آمریکا متمایز بود زیرا طراحان کودتا ایرانیان را در انتخاب دو راه - بی‌ثباتی یا حمایت از شاه - آزاد گذاشتند و به این دلیل کودتا از حمایت گسترده مردم برخوردار شد. ویلبر در این کتاب، با اجازه مقامات سیا، به تاریخچه سری کودتا، نوشته خود، ارجاع داده و افزوده است: «اگر طراحان عملیات خلیج خوک‌ها این تاریخچه را خوانده بودند به چنین عملیاتی دست نمی‌زدند.» ویلبر در سال ۱۹۹۷ در ۸۹ سالگی درگذشت.

داشته‌اند هنوز تازه است، گزارشی ثبت شده از آن تهیه شود. به‌علاوه، مقتضی احساس می‌شد که بر نتایج معین به‌دست آمده پس از اتمام عملیات تأکید شود و برخی از این تجارب به‌شکل پیشنهادات قابل کاربرد در آینده، در عملیات مشابه، بیان گردد.

اسناد مربوط به عملیات توصیف شده در این گزارش، در پرونده‌های پروژه تی‌پی‌آجاکس، که به‌وسیله اداره ایران در اداره کل خاور نزدیک و جنوب آسیا نگهداری می‌شود، موجود است.^{۱۷۲}

تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش از لحاظ دقیق و کامل بودن کنترل شده است. نام اول و حروف اختصاری نام وسط هر فرد با تلاش جدی فراهم شد. در مواردی که نام کوچک و حروف اختصاری نام وسط حذف شده بیانگر آن است که چنین اطلاعاتی به‌دست نیامد.

دین ل. داج^{۱۷۳}

کارمند تاریخی اداره کل خاور نزدیک / مارس ۱۹۶۹

در بررسی تاریخیچه ویلبر توجه به نکات زیر ضرور است:

۱- تاریخیچه ویلبر در مارس ۱۹۶۹ به‌وسیله مقامات سیا برای انتشار محدود، احتمالاً برای استفاده آموزشی، مورد تنظیم مجدد و بازنگری قرار گرفته و متنی که امروزه در دست ماست نه نسخه اصلی متعلق به سال ۱۹۵۴ بلکه متن تکثیر شده آن در سال ۱۹۶۹ است. این بولتن با طبقه‌بندی حفاظتی "سری" (secret) ارائه شده در حالی که اسناد مشابه دارای طبقه‌بندی "به‌کلی سری" (top secret) می‌باشند. بنابراین، کاملاً محتمل است که مقامات سیا برای حفظ شبکه‌ها و عوامل مهم خویش در ایران، که در سال ۱۹۶۹ تمامی یا بسیاری از آنان زنده و از نظر سیاسی و اجتماعی فعال و باارزش بودند، در تاریخیچه ویلبر دستکاری‌هایی کرده باشند. توجه کنیم که بولتن فوق در اوج جنگ سرد و پس از جنجال "پنج کمبریجی"^{۱۷۴} تکثیر شده است. در آن سال‌ها احتمال دستیابی مأموران

۱۷۲. یادداشت فوق نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۶۹ هنوز بخش مهمی از پرونده‌های عملیات کودتای ۲۸ مرداد در آرشیوهای سیا محفوظ بوده است.

173. Dean L. Dodge

۱۷۴. پنج انگلیسی فارغ‌التحصیل کمبریج که به‌دلیل عقاید کمونیستی از دوران جنگ جهانی دوم به سازمان اطلاعاتی شوروی پیوستند و به مأموران نفوذی بلندپایه در دستگاه دولتی بریتانیا بدل شدند. نامدارترین این افراد کیم فیلی است که در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۱ رئیس ایستگاه اینتلیجنس سرویس

نفوذی اتحاد شوروی به چنین اسناد تکثیرشده‌ای کاملاً مدّ نظر بود.

۲- تاریخچه ویلبر به‌طور رسمی از سوی سازمان سیا انتشار نیافته و ناشر آن روزنامه نیویورک تایمز است. بنابراین، سند فوق فاقد مهر رسمی ویژه اسناد "از طبقه‌بندی خارج شده" (declassified) است و در واقع به‌نحوی عرضه شده که فاقد ارزش حقوقی و غیرقابل ارائه به محاکم بین‌المللی باشد.^{۱۷۵}

۳- جیمز ریزن، کارشناس نیویورک تایمز و ناشر تاریخچه ویلبر، ظاهراً برای حفظ امنیت ایرانیان شرکت‌کننده در کودتا، بخش‌هایی از سند را "سیاه" کرد و اندکی بعد سایت دیگری به‌نام کریپتوم، که به‌وسیله جان یانگ^{۱۷۶} اداره می‌شود، مدعی شد که اسامی سیاه شده را "کشف" کرده و سپس متن "بدون سانسور" تاریخچه ویلبر را، با افزودن اسامی در داخل []، منتشر نمود.^{۱۷۷} این ماجرا، به‌دلایل زیر، قابل تعمق است:

الف- نیویورک تایمز با روش "دیجیتالی" به سیاه کردن اسامی دست زد؛ یعنی بر روی متن اسکن شده از طریق نرم‌افزار لایه‌های سیاه‌رنگی قرار داد. این غیرجدّی‌ترین روش برای سانسور کردن یک سند است. اگر واقعاً حذف اسامی مدّ نظر بود، به‌سادگی می‌شد این موارد را بر روی کاغذ، قبل از اسکن کردن، با قلم به‌کلی سیاه کرد یا برای اطمینان بیش‌تر با تیغ برید. سیاه کردن بخش‌هایی از سند به‌وسیله قلم رویه‌ای مرسوم در

←

در واشنگتن و رابط این سازمان با سیا بود و به‌عنوان یکی از نامزدهای ریاست ام. آی. ۶ شناخته می‌شد. فیلی در ژانویه ۱۹۶۳ به شوروی گریخت، در سال ۱۹۶۵ نشان لنین و پرچم سرخ به او اعطاء شد، در سال ۱۹۶۸ خاطرات خود را با عنوان جنگ خاموش من منتشر کرد و در ۱۱ مه ۱۹۹۸ در مسکو درگذشت. برای آشنایی با این ماجرا بنگرید به: پیتز رایت، شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷؛ یوری مودین، پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسای، پور، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۵. یوری مودین افسر رابط کا. گ. ب. با پنج کمبریجی بوده و خاطرات او از ارزش تاریخی فراوان برخوردار است.

۱۷۵. برای آشنایی با مهر مندرج بر اسناد آمریکایی که از طبقه‌بندی حفاظتی خارج شده‌اند بنگرید به: بولتن به‌کلی سرتی وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهور درباره رفتار شاه، وینستون چرچیل و ژنرال زاهدی پس از کودتا، مورخ اوت ۱۹۵۳ در:

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB21/02-01.htm>

176. John Young

177. <http://cryptome.org/cia-iran-all.htm>

اسناد علنی شده بریتانیاست.^{۱۷۸} در اسناد علنی شده ایالات متحده آمریکا نیز از روش بردن بخش‌هایی از سند به‌وسیله تیغ استفاده شده است.^{۱۷۹} روشن است که در چنین مواردی بهیچوجه امکان کشف موارد حذف شده وجود ندارد.

ب- بررسی اسامی سانسور شده به‌وسیله نیویورک تایمز احساس ناخوشایندی را در مورخ ایرانی ایجاد می‌کند. بخش عمده این «سانسور» شامل اسامی افرادی است که نقش آنان در کودتا از همان زمان وقوع حادثه برای ایرانیان روشن بود؛ کسانی مانند نعمت‌الله نصیری، عباس فرزندگان، نادر باتمانقلیچ، تیمور بختیار، حسن اخوی و غیره و غیره! «سیاه کردن» اسامی مشهور فراوان مندرج در سند این احساس را در نگارنده ایجاد کرد که هدف واقعی نیویورک تایمز ایجاد جنجال و جلب توجه به این سند و ارائه آن به‌عنوان یک متن بسیار مهم و قابل اعتماد بوده است. در واقع، پس از اعلام «کشف» فوق به‌وسیله کرییتوم، اسامی مهم جدیدی که برای مورخین ایرانی «شناخته» می‌شوند دو نام «جلیلی» و «کیوانی» است. درباره این دو نام توضیح خواهم داد.

ج- در برخی موارد اسامی «کشف شده» به‌وسیله سایت کرییتوم با فضای سیاه شده مربوطه در سند نیویورک تایمز منطبق نیست. گویاترین مثال، اسامی «جلیلی» و «کیوانی» است:

طبق مندرجات بولتن ویلبر، ایستگاه سیا در تهران دو عامل «بسیار مهم و اصلی» در اختیار داشت. این دو از چنان اهمیتی برای سیا برخوردار بودند که در مذاکرات مقدماتی میان ویلبر (نماینده سیا) و نورمن دربی شایر^{۱۸۰} (نماینده ام. آی. ۶) در نیکوزیا، مرکز سیا اعلام کرد که اسامی ایشان برای طرف بریتانیایی فاش نشود؛ و رابطه این دو با آمریکایی‌ها چنان استتار شده بود که حتی در جریان عملیات کودتا ایتلیجنس سرویس بریتانیا و عوامل ایرانی ایشان موفق به کشف ایشان نشدند!

این دو عامل «بسیار مهم» ایرانی سیا در سال ۱۹۵۳، در سال ۱۹۶۹- زمان ویرایش تاریخچه ویلبر به‌وسیله دین داج و انتشار محدود آن- باید اهمیتی مضاعف می‌داشتند و

۱۷۸. برای نمونه، مراجعه شود به کارتن FO 371/6405/16 در مرکز اسناد ملی بریتانیا (Public Record Office) شامل ۲۱۸ برگ سند درباره حوادث سال ۱۹۲۱ ایران. در این کارتن، بخش مهمی از گزارش‌های سیاسی، مانند اسناد ۸۸ و ۹۳ و ۱۰۴ و ۱۶۱ و غیره، به کلی مخدوش شده است.

۱۷۹. برای نمونه، بنگرید به بولتن وزارت امور خارجه برای رئیس‌جمهور مورخ اوت ۱۹۵۳ در زیرنویس قبل.

استتار نام آن‌ها ضرورت‌تر از گذشته می‌بود. معه‌ذا، این اسامی در بولتن فوق درج می‌شود، یعنی اطلاعاتی به کلی سرّی و حیاتی در اختیار ده‌ها یا صدها تن قرار می‌گیرد که برخی از ایشان عضو وزارت خارجه، نه سیا، بودند.^{۱۸۱} بعدها، در زمان انتشار علنی سند، نیویورک تایمز این اسامی را، با همان روش "دیجیتالی"، سیاه می‌کند و اندکی بعد، سایت کریپتوم اسامی فوق را به صورت "جلیلی" و "کیوانی" می‌شناساند. در سند منتشره در سایت نیویورک تایمز اسامی دو فرد فوق به اندازه ۸۰ حرف سیاه شده که برابر با یک سطر و یک سوّم سطر است.^{۱۸۲} سایت کریپتوم این اسامی را به صورت Djalili و Keyvani معرفی می‌کند که با اضافه کردن ۳ حرف فاصله تنها معادل ۱۷ حرف است یعنی کمتر از یک سوّم سطر!

در رابطه با اسامی "جلیلی" و "کیوانی" دو ابهام شکلی دیگر نیز مطرح است: اول، روشن نیست که چرا دونالد ویلبر باید نام "جلیلی" را به شکل مرسوم در میان فرانسه‌زبانان (Djalili) بنویسد نه به شکل متداول در زبان انگلیسی (Jalili). دوّم، به‌رغم این که دین داج در یادداشت خود بر تاریخچه ویلبر مدعی است که «تمامی اسامی خاص مندرج در این گزارش» کنترل شده و اسامی کوچک تمامی افراد، به‌جز مواردی که اطلاعات کافی در دست نبوده، افزوده شده، روشن نیست چرا "جلیلی" و "کیوانی" فاقد نام کوچک هستند. با فرض صحت ادعای سایت کریپتوم، تنها یک احتمال متصور است: "جلیلی" و "کیوانی" نام مستعارند نه نام واقعی زیرا نمی‌توان پذیرفت که دین داج مشخصات کامل این دو مأمور اصلی سیا در ایران را در اختیار نداشته است.

بررسی فوق روشن می‌کند که به‌سادگی نمی‌توان به تمامی موارد مندرج در تاریخچه ویلبر، یا حداقل متن کنونی که در دسترس محققین قرار گرفته، اعتماد کرد و آن را توصیفی جامع و فارغ از دغل و فریبکاری یا استتار از حوادث کودتا دانست. این نتیجه‌ای است که دکتر محمدعلی موحد نیز بر آن تأکید دارد. ایشان، که با دقت به بررسی تطبیقی منابع انگلیسی و آمریکایی مربوط به کودتا- از جمله تاریخچه ویلبر- پرداخته، می‌نویسد:

۱۸۱. جیمز ریزن می‌نویسد: «سرپرست مورخان وزارت امور خارجه اعلام کرد که اداره او هفت سال پیش نسخه‌ای از تاریخچه [ویلبر] را دریافت کرده ولی هنوز تصمیمی درباره‌ی خارج کردن آن از طبقه‌بندی حفاظتی اتخاذ نشده است.»

182. Wilber, *ibid*, part 1- Preliminary steps, p. 7.

نشان توریه و تزویر بر پیشانی گزارش‌ها نمایان است و خواننده هوشمند به آسانی در می‌یابد که مقصود گزارشگر ارائه روایتی رسمی و ظاهر سازی قضایا و پرده کشی بر واقعیات است... پنهانکاری مستلزم دروغ‌گویی، ریاکاری، دورویی، تدلیس، تقلب و تحریف است. ویلبر ادل^{۱۸۳} تصویری را که گزارش‌های رسمی آمریکا از جریان سرنگونی مصدق در ایران و آرینس گوسمان در گواتمالا به دست می‌دهد از "نمونه‌های مهم تحریف تاریخ دیپلماسی" به شمار می‌آورد که "با حذف عامدانه اسناد کاملاً مهم توأم است." ادل می‌نویسد: "گمراه کننده‌تر از مطالب حذف شده پیام‌هایی است که به گونه‌ای تحریر شده‌اند که از آن‌ها نادیده گرفتن کامل توطئه، آن هم به وسیله اشخاصی که به خوبی می‌دانستند که چه اتفاق افتاده و چرا اتفاق افتاده، برمی‌آید؛" شیوه‌ای که ادل آن را "یک تقلب، یک تحریف کامل فعالیت‌های آمریکایی در ایران" می‌نامد.^{۱۸۴}

معهداً، این نگاه انتقادی و توأم با هشیاری به سند فوق، نافی اهمیت آن نیست. تاریخچه ویلبر مهم‌ترین و جامع‌ترین سند سرویس‌های اطلاعاتی درگیر در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که تاکنون انتشار یافته و، در کنار اسناد ایرانی و منابع دیگر، تحلیل حادثه فوق را غنای بیش‌تر بخشیده است.

جایگاه پنهان سر شاپور ریپورتر

در منابع خارجی منتشر شده دربارهٔ کودتا، جایگاه شاپور- به جز همان موردی که وودهاوس از او به عنوان یک مأمور کم‌اهمیت در زمان کودتا یاد کرده- به کلی استتار شده و نقش او به دیگران نسبت داده شده است. این رویه از سال ۱۹۷۹ با خاطرات کرمیت روزولت آغاز شد و در منابع بعدی تا به امروز ادامه یافت.

۱۸۳. ویلبر ادل استاد علوم سیاسی در کالج لهمن سیتی یونیورسیتی نیویورک است. مشخصات مقاله فوق چنین است:

Wilbur Edel, "Diplomatic History: State Department Style," *Political Science Quarterly*, Volume 106, Number 4, Winter 1991-1992, pp. 695-712.

این مقاله را آقای محمد کریم اشراق به فارسی ترجمه و در نگاه نو (خرداد- تیر ۱۳۷۱) منتشر کرده است.

۱۸۴. محمدعلی موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها: تحلیلی از گزارش عملیات پنهانی سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۹، ص ۱۲.

استتار نقش مأموران و شبکه‌های اصلی اطلاعاتی فعال در دوران نهضت ملی نفت و کودتا، از طریق انگشت‌نما کردن عناصر شناخته‌شده و تمرکز تبلیغات بر روی ایشان، از همان زمان حادثه رواج داشت. در دوران دولت مصدق، شبکه مطبوعاتی و تبلیغاتی وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا در ایران اخبار و شایعات فراوانی را درباره توطئه برادران رشیدیان و ارتباط آنان با سفارت انگلیس پخش می‌کردند. این شایعات تا بدان حد گسترده بود که در یک ساله قبل از کودتا تمامی ایرانیانی که با سیاست و روزنامه سروکار داشتند، برادران رشیدیان را به‌عنوان مأموران سفارت انگلیس و توطئه‌گران علیه دولت مصدق به‌خوبی می‌شناختند. این موج تبلیغاتی در مواردی منجر به تعقیب برادران رشیدیان از سوی دولت شد و در ۲۱ مهر ۱۳۳۱/ اکتبر ۱۹۵۲ علت بازداشت برادران رشیدیان «تبانگی با یک سفارتخانه خارجی برای سرنگونی دولت» اعلام گردید. ولی رشیدیان‌ها اندکی بعد (اسفند ۱۳۳۱/ فوریه ۱۹۵۳) آزاد شدند و با فراغ بال به اقدامات خود ادامه دادند بی‌آن‌که دولت به‌طور جدی متعرض ایشان شود. بریان لپینگ می‌نویسد:

یکی از شکایاتی که طرفداران مصدق در مورد مصدق عنوان می‌کردند این بود که با علم به وابستگی آشکار رشیدیان‌ها و امثال آن‌ها از هر نوع اقدام مؤثری بر ضد آن‌ها کوتاهی ورزید.^{۱۸۵}

این معمای بزرگ را چگونه باید حل کرد؟

برادران رشیدیان، به‌ویژه اسدالله، افرادی متظاهر و لاف‌زن و جنجالی بودند و از وابستگی دیرین خانوادگی خود به سفارت انگلیس به‌عنوان حربه‌ای آشکار برای قدرت‌طلبی و سودجویی بهره می‌بردند و به‌ویژه به پدر بدنام خود، حبیب‌الله رشیدیان، تفاخر می‌کردند.^{۱۸۶} برادران رشیدیان در عملیات توطئه‌گرانه سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ و در

۱۸۵. بریان لپینگ، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق، ترجمه محمود عنایت، تهران: کتابسرا، ۱۳۶۵، ص ۵۳.

۱۸۶. حبیب‌الله رشیدیان، پدر سیف‌الله و اسدالله و قدرت‌الله، در دوران سلطنت احمد شاه قاجار مستخدم سفارت انگلیس در تهران بود و تأمین ارتباطات اطلاعاتی مأموران انگلیسی با تعدادی از عوامل ایرانی را به‌دست داشت. او در آن سال‌ها و نیز در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ با سید ضیاءالدین طباطبایی رابطه نزدیک داشت. (بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۴۱) آیت‌الله کاشانی نیز برادران رشیدیان را به‌عنوان «شاگرد سید ضیاءالدین طباطبایی» معرفی می‌کرد. (آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به‌روایت اسناد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۹۳۰) در میان اسنادی که در زمان انقلاب از خانه شخصی سیف‌الله رشیدیان به‌دست آمده یک

کودتا نقش داشتند. برای مثال، احتمالاً این درست است که اسدالله رشیدیان در ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۳/۲۴ تیر ۱۳۳۲ با اشرف پهلوی در ریویرا^{۱۸۷} ملاقات کرد و مقدمات ملاقات او را با نورمن دربی‌شایر، نماینده ام. آی. ۶، و استفن مید،^{۱۸۸} نماینده سیا، فراهم نمود. ولی نقش اصلی ایشان در عملیات کودتا نه اینگونه اقدامات بلکه جنجال‌آفرینی و جلب توجه همگان به سوی خویش بود تا در سایه این انحراف شبکه‌های پنهان ام. آی. ۶ با فراغ بال کار خود را پیش برند. دکتر مصدق نیز، با شناختی که از شخصیت و روحیات برادران رشیدیان داشت، هدایت عملیات براندازی علیه خود را در قواره ایشان نمی‌دید و لذا به‌طور جدی متعرض‌شان نمی‌شد. اغراق‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها درباره نقش برادران رشیدیان سهم بزرگی در غیرجدی کردن خطر کودتا داشت. بدینسان، برادران رشیدیان، از همان زمان، شهرتی بسیار بزرگ‌تر از عملکرد واقعی خود یافتند و عملاً به نام رمزی بدل شدند برای تمامی مأموران و شبکه‌های ایتلیجنس سرویس در ایران. در منابعی که بعدها از سوی سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده منتشر شد، از این شهرت استفاده شد و تمامی عوامل متنفذ ام. آی. ۶ در ایران در زیر یک نام رمز قرار گرفتند: ”برادران رشیدیان“!

در تاریخچه ویلبر مواردی به برادران رشیدیان منتسب است که به‌طور قطع باید به کارنامه شاپور ریپورتر تعلق داشته باشد. یک مورد مهم را بررسی می‌کنیم: محمدرضا پهلوی، به دلیل هراس ناشی از ضعف شخصیتی، تمایلی به شرکت در کودتا نداشت. جلب رضایت او یکی از محورهای مهم عملیات مشترک ام. آی. ۶ و سیا به‌شمار می‌رفت. به این دلیل بود که در اوائل مرداد ماه ۱۳۳۲ ژنرال نورمن شوارتسکف و اشرف پهلوی به ایران اعزام شدند. و در همین چارچوب بود که نمایندگان سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا مخفیانه با شاه ملاقات کردند و به‌طور رسمی

←

جلد کتاب فرهنگ اصطلاحات انگلیسی به فارسی تألیف شاپور ریپورتر وجود دارد که شاپور با دستخط خود آن را چنین اهدا کرده است: «تقدیم به الیاس با بهترین آرزوها و گرم‌ترین سلام‌ها- ۵ اکتبر ۱۹۷۷». انگلیسی‌ها زمانی که نخواهند نام فردی را مستقیماً ذکر کنند، او را ”الیاس“ می‌خوانند. در چنین مواردی، آمریکایی‌ها John Doe را به کار می‌برند.

187. Riviera

188. Stephen Johnson Meade

حمایت دولت‌های متبوع خود از کودتا را به اطلاع او رسانیدند. فردی که به‌عنوان نماینده رسمی دولت ایالات متحده به دیدار شاه رفت، کرمیت روزولت بود. این ملاقات در نیمه شب شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۳۲/۱۳۳۲/۱۳۳۲ اول اوت ۱۹۵۳ در درون یک اتومبیل در حوالی کاخ سعدآباد صورت گرفت.^{۱۸۹} دیدار روزولت با شاه کاملاً طبیعی است زیرا او به‌عنوان نماینده رسمی دولت متبوع خود در مقامی جای داشت که می‌توانست اعتماد شاه را جلب کند و حمایت دولت آیزنهاور را به او ابلاغ نماید. ولی چه کسی از سوی دولت بریتانیا با شاه ملاقات کرد؟ تاریخچه ویلبر طرف بریتانیایی شاه را در این ملاقات با نام "اسدالله رشیدیان" می‌شناساند:

[پس از پایان مأموریت اشرف پهلوی و خروج او از ایران،] دومین فرستاده در هیئت اسدالله رشیدیان، عامل اصلی اینتلیجنس سرویس در ایران، وارد صحنه شد. طبق نقشه، وظیفه اولیه اسدالله رشیدیان در رابطه با شاه، متقاعد کردن فرمانروا بود که رشیدیان سخنگوی رسمی دولت بریتانیاست. در اجرای نقشه، شاه باید یک عبارت کلیدی برمی‌گزید که بعداً برنامه فارسی بنگاه سخن‌پراکنی بریتانیا [بی.بی.سی.] در تاریخ معین آن را تکرار می‌کرد. دربی‌شایر در لندن ترتیبات لازم را داد تا این عبارت به بی.بی.سی. داده شود. در ۳۰ و مجدداً در ۳۱ ژوئیه شاه با اسدالله رشیدیان دیدار کرد. او پیام را شنیده بود ولی خواستار فرصت شد تا درباره اوضاع بیندیشد. به‌رحال، اسدالله توانست شاه را برای دیدار با فرستاده آمریکایی، ژنرال شوارتسکف، آماده کند و بر این امر تأکید ورزد که این فرستاده نیز پیام را تکرار خواهد کرد و به این ترتیب در مورد همکاری نزدیک پادشاهی متحده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا در انجام این کار تضمین بیشتری خواهد داد.

... در اول اوت، دو روز پس از این که پرنسس اشرف ایران را ترک کرد و شاه پیام بی.بی.سی. را شنید که او را متقاعد می‌ساخت اسدالله رشیدیان سخنگوی رسمی دولت پادشاهی متحده بریتانیاست، شوارتسکف با شاه دیداری طولانی داشت. شاه که نگران استراق سمع به وسیله میکروفون مخفی بود، ژنرال را به سالن رقص بزرگی برد، میز کوچکی را درست در وسط سالن قرار داد و هر دو در کنار آن نشستند... بعد از این دیدار، ملاقات‌های متعدد دیگری انجام شد. بعضی از این ملاقات‌ها میان شاه و روزولت بود و بعضی میان شاه و رشیدیان. در

۱۸۹. بنگرید به: کرمیت روزولت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران: چاپخش، بی تا، صص

این نشست‌ها برای از میان بردن تزلزل و بی‌تصمیمی ریشه‌دار شاه فشار شدیدی بر او وارد شد.

گفتیم که اسدالله رشیدیان به‌عنوان یک شخصیت متظاهر و جنجالی و شیاد چهره‌ای کاملاً شناخته‌شده داشت. رشیدیان در قوازه‌ای نبود که شاه در چنان موقعیت حساسی به او اعتماد کند و وی را به‌عنوان "نماینده رسمی دولت بریتانیا" به رسمیت شناسد. اسدالله رشیدیان عضو سرویس اطلاعاتی بریتانیا نبود بلکه تنها یک عامل بومی به‌شمار می‌رفت. او نمی‌توانست از سوی دولت بریتانیا عهده‌دار این مأموریت رسمی و بسیار مهم شود و در برابر شاه به‌عنوان مقامی هم‌تراز با کرمیت روزولت ظاهر گردد. به‌علاوه، در این زمان اسدالله رشیدیان در زیر ذره‌بین دستگاه اطلاعاتی و امنیتی دولت مصدق و، احتمالاً سازمان اطلاعاتی حزب توده و شبکه‌های مخفی اتحاد شوروی در ایران، قرار داشت. به‌دلایل فوق، اعزام رشیدیان به این مأموریت را باید یک حماقت صرف دانست. قطعاً هدایت‌کنندگان عملیات کودتا تا بدین حد ناشی و آماتور و بیگانه با روانشناسی ایرانیان و فضای سیاسی ایران نبودند.

چه کسی می‌توانست عهده‌دار این مأموریت مهم شود؟ طبق اسنادی که معرفی شد، کسی که از جایگاهی متناسب با این مأموریت برخوردار بود سرهنگ دوّم شاپور ریپورتر است. در اسناد فوق دیدیم که شاپور از سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ افسر رابط دارای استوارنامه دائم از سوی سرویس متبوع خود با شخص شاه بود و در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بدون ایجاد کمترین سوءظن و در گمنامی کامل به‌عنوان معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا به دربار رفت و آمد داشت و از اعتماد فراوان شاه برخوردار بود. سرویس اطلاعاتی بریتانیا چرا نباید در این مأموریت از او استفاده کند و فردی چون اسدالله رشیدیان را به میدان کشد؟ به‌علاوه، کسی که پدرش (اردشیر ریپورتر)، در سمت مقام ارشد اطلاعاتی بریتانیا در ایران در صعود پدر محمدرضا پهلوی به سلطنت نقش اساسی ایفا کرده بود، بیشتر می‌توانست مورد اعتماد شاه باشد و بر او تأثیر بگذارد یا پسر مستخدم و درشکه‌چی سفارت بریتانیا در تهران (حبیب‌الله رشیدیان)؟

برای روشن‌تر شدن مسئله، مطالب مندرج در تاریخچه ویلبر را دربارهٔ نقش "اسدالله رشیدیان" از ۸ تا ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ بازخوانی می‌کنیم:

در ۸ مرداد ۱۳۳۲ / ۳۰ ژوئیه ۱۹۵۳ "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] با شاه دیدار کرد و اعلام رمز از سوی بی. بی. سی. را به اطلاع او رسانید. شاه پس از شنیدن رمز و اطمینان یافتن از حمایت دولت بریتانیا از کودتا، به پیشنهاد "رشیدیان" [شاپور ریپورتر]، ملاقات با

شوارتسکف را پذیرفت. شوارتسکف در روز شنبه ۱۰ مرداد/ اوّل اوت با شاه ملاقات کرد و "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] در نیمه شب شنبه ملاقات پنهانی کرمیت روزولت با شاه را ترتیب داد.^{۱۹۰}

در ۱۱ مرداد/ ۲ اوت "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] جزئیات رفتار شاه در عملیات کودتا را به او اطلاع داد. او به مقامات سیا گزارش داد که شاه موافقت کرده مصدق را عزل و زاهدی را هم به عنوان نخست‌وزیر و هم به عنوان جانشین فرمانده کل قوا منصوب کند. در ۱۲ مرداد/ ۳ اوت روزولت بار دیگر با واسطه "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] با شاه ملاقات کرد. شاه خواست که از آیزنهاور تضمینی دال بر تأیید اقدام او در خلع مصدق دریافت کند.

در ۱۳ مرداد/ ۴ اوت آیزنهاور در اجلاس فرمانداران در سیاتل سخن گفت و اعلام کرد که ایالات متحده بیکار نخواهد نشست تا ناظر سقوط ایران به پشت‌پرده آهنین باشد. روزولت، در ملاقات مجدد با شاه، از این گفته آیزنهاور استفاده کرد و به شاه گفت که آیزنهاور اعتماد بیشتر به مصدق را غیرمفید می‌داند و سخن فوق برای راضی کردن شاه بوده است. در پایان، شاه گفت که وی مجدداً در این باره با "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] مذاکره خواهد کرد.

در ۱۶ مرداد/ ۷ اوت بار دیگر "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] با شاه ملاقات کرد و شاه پذیرفت که عملیات در شب ۱۰ یا ۱۱ اوت انجام شود.

در ۱۷ مرداد/ ۸ اوت روزولت مجدداً با شاه ملاقات کرد و علیه روحیه بی‌تصمیمی لجوجانه او جنگید و آن را تا آنجا درهم شکست که شاه پذیرفت به‌طور شفاهی افسران منتخب ارتش را تشویق کند که در عملیات شرکت نمایند.

در ۱۸ مرداد/ ۹ اوت نوبت به مبارزه "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] با شاه رسید. او گزارش داد که شاه در ۱۲ اوت به رامسر خواهد رفت و تا قبل از این سفر باید با زاهدی و افسران اصلی شرکت‌کننده در عملیات ملاقات کند و به‌طور شفاهی انتخاب زاهدی به‌عنوان رئیس جدید دولت را اعلام نماید.

در ۱۹ مرداد/ ۱۰ اوت سرهنگ حسن اخوی با شاه دیدار کرد و اسامی افسران ارتش را که پس از دریافت فرمان از شاه آماده اقدام هستند اعلام نمود. شاه مجدداً تأکید کرد

۱۹۰. اسدالله و سیف‌الله رشیدیان در کتاب روزولت با اسامی مستعار "نوسی" و "کافرون" ("پسر خندان" و "موسیقی‌دان دیوانه") معرفی شده‌اند. به‌نوشته روزولت، ملاقات او با شاه را "نوسی" (اسدالله رشیدیان) ترتیب داد.

که وی طرح را می‌پذیرد ولی هیچ کاغذی را امضا نخواهد کرد. اخوی به این تصمیم اعتراض کرد و شاه مجدداً برای بحث درباره این موضوع بسیار مهم به دنبال "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] فرستاد. "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] پیامی از روزولت به همراه آورد. روزولت گفته بود اگر شاه در ظرف چند روز تصمیم نگیرد وی با نفرت تمام ایران را ترک خواهد کرد. در پایان این دیدار شاه گفت که اوراق را امضا خواهد کرد، زاهدی را خواهد دید و سپس به رامسر خواهد رفت.^{۱۹۱}

در ۲۰ مرداد/ ۱۱ اوت شاه با زاهدی ملاقات کرد و عازم رامسر شد ولی اوراق، برخلاف قولی که به "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] داده بود، برای امضاء آماده نبود. شاه قول داد به محض این که اوراق برای او به رامسر فرستاده شود آن‌ها را امضاء خواهد کرد. روزولت و "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] پس از مذاکره به تصمیمی نزدیک به پیش‌نویس اصلی طرح تی‌پی‌آجاکس در لندن رسیدند و تصمیم گرفتند که دو فرمان تهیه شود؛ در یکی مصدق خلع و در دیگری زاهدی به‌عنوان نخست‌وزیر منصوب گردد. "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] و ... [اسدالله علم؟] که یکی از مأموران کارکشته بریتانیا بود،^{۱۹۲} اسناد را تهیه کردند.

۱۹۱. ملاقات فوق بیانگر نقش مهم سرهنگ حسن اخوی در کودتاست. سال‌ها پیش ارتشبد حسین فردوست اخوی را «طراح کودتا» خواند و چنین نوشت: «در واقع، کودتا به دلیل تشکیلات وسیع و منظم و طراحی شده به‌وسیله سرلشکر اخوی موفق شد. او در حین اجرای طرح خود را به بیماری زد و در بیمارستان شماره ۲ ارتش بستری شد و ناله کرد برای این که در صورت شکست کودتا را به او نسبت ندهند... این اخوی بود که کودتای ۲۸ مرداد را طراحی کرد بدون آن که تابع زاهدی باشد و یا از او دستور گرفته باشد. او طراح فوق‌العاده‌ای بود. طرح او دقیقاً اجرا شد و به موفقیت زاهدی منجر گشت که تصور می‌کرد موفقیت کودتا به خاطر اوست.» فردوست، حسن اخوی را وابسته به سرویس اطلاعاتی بریتانیا و «مغز متفکر گروه ارفع» می‌دانست. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۸۰. برای آشنایی با زندگینامه اخوی بنگرید به: همان مأخذ، ج ۲، صص ۴۳۴-۴۳۶)

۱۹۲. در سند نیویورک تایمز نام فرد دیگری که به همراه "رشیدیان" [شاپور ریپورتر] فرامین خلع مصدق و انتصاب زاهدی را تهیه کرد و سمت او در دربار سیاه شده است. سایت کریپتوم این فرد را "سلیمان بهبودی" و سمت او را "رئیس کاخ‌های شاه" یا "رئیس بیوتات شاه" معرفی کرده است. در این زمان سلیمان بهبودی رئیس تشریفات و رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی و اسدالله علم رئیس اداره املاک و مستغلات دربار بودند. با توجه به رابطه بسیار نزدیک دوستانه اسدالله علم با محمدرضا پهلوی و شاپور ریپورتر این فرد می‌تواند علم باشد.

این بازخوانی با وضوح تمام نشان می‌دهد که «اسدالله رشیدیان» مندرج در تاریخچه ویلبر در موارد فوق نمی‌تواند کس دیگری به‌جز شاپور ریپورتر باشد؛ آن مأمور بلندپایه ام. آی. ۶ که تمامی دیدارهای پنهان شاه با روزولت را ترتیب داد و در ۲۰ مرداد ۱۳۳۲ به‌همراه روزولت دربارهٔ سرنوشت نهایی عملیات تصمیم گرفت. آیا به‌راستی اسدالله رشیدیان واقعی در چنین مقام و موقعیتی جای داشت؟

«برادران بوسکو» و عوامل انحصاری سیا در ایران

در منابع آمریکایی منتشر شده دربارهٔ کودتا به‌طور مکرر از دو مأمور اصلی سیا در ایران نام برده شده که به‌طور اختصاصی برای آمریکاییان کار می‌کردند و هویت آنان برای انگلیسی‌ها ناشناخته بود. کریمت روزولت در خاطرات خود این افراد را به‌عنوان دو برادر می‌شناساند و از ایشان با نام مستعار «برادران بوسکو» یاد می‌کند. در مقاله مارک گازیوروسکی این دو مأمور اصلی سیا در ایران با اسامی «نرن» و «سیلی» معرفی شده‌اند. و سرانجام در تاریخچه ویلبر، چنانکه سایت کریپتوم پس از «کشف» اسامی سیاه شده می‌شناساند، این دو «جلیلی» و «کیوانی» نام گرفته‌اند. در دو مورد اخیر، این دو برادر نیستند.

در وهله نخست به‌نظر می‌رسد که «نرن» و «سیلی» همان «برادران بوسکو» هستند که سرانجام در تاریخچه ویلبر به «جلیلی» و «کیوانی» تبدیل شده‌اند. فؤاد روحانی چنین تلقی دارد. او به‌سادگی «برادران بوسکو» را با «نرن» و «سیلی»، گردانندگان شبکه بدامن، انطباق می‌دهد و آنان را یکی می‌نمایاند.^{۱۹۳}

نگارنده چنین تصویری ندارد. تأمل در منابع به روشنی نشان می‌دهد که «برادران بوسکو» افرادی متمایز با «نرن» و «سیلی» هستند و با توجه به نقش مؤثرشان در کودتا شناخت هویت واقعی آنان نمی‌تواند چندان دشوار باشد.

شناخت هویت واقعی «برادران بوسکو» چندان دشوار نیست. مشخصاتی که روزولت از «برادران بوسکو» به دست می‌دهد (برادر بزرگ تر حقوق دان^{۱۹۴} بود و کوچک تر روزنامه نگار)^{۱۹۵} با جمشید و اسفندیار بزرگمهر انطباق دارد. جمشید بزرگمهر (برادر

۱۹۳. فؤاد روحانی، *زندگی سیاسی مصدق*، تهران: زوار، ۱۳۸۱، صص ۳۴۰-۳۴۱.

۱۹۴. در ترجمه فارسی lawyer (حقوق دان) به «وکیل دعاوی» ترجمه شده که نادرست است. هر حقوق دانی وکیل دعاوی نیست.

۱۹۵. روزولت، همان مأخذ، ص ۸۵.

بزرگتر) فارغ التحصیل حقوق از دانشگاه تهران بود و در زمان مصدق در سازمان برنامه کار می کرد. اسفندیار بزرگمهر (برادر کوچک تر) روزنامه نگار بود. او کار خود را در سال ۱۳۱۹ به عنوان مترجم زبان انگلیسی در روزنامه اطلاعات آغاز کرد و در دوران نهضت ملی و دولت مصدق با مطبوعات رابطه گسترده داشت. جمشید ورزشکار، پرخاشگر و بزین بهادر بود و اسفندیار هوچی و هتاک. هر دو برادر به شدت اهل زدوبند و سودجویی از طرق سیاسی بودند و به دلالتی و کارچاق کنی اشتغال داشتند.^{۱۹۶}

اسفندیار بزرگمهر، به پاس خدمات بزرگی که در جریان کودتا انجام داد، در ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ (یک روز پس از کودتا) به عنوان معاون نخست وزیر و رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات دولت زاهدی منصوب شد و مدتی بعد جمشید ریاست باشگاه شاهنشاهی^{۱۹۷} را به دست گرفت. در سال های بعد، جمشید به کسب و کار خود مشغول بود ولی اسفندیار ارتباطات فعال خویش را با سیا حفظ کرد. او از اوائل سال ۱۳۳۶ در طرح کودتای نافرجام سرلشگر محمدولی قرنی، رئیس رکن دوم ستاد ارتش، شرکت کرد و ارتباطات قرنی را با گراتیان یاتسوویچ، رئیس ایستگاه سیا در تهران، و معاون او، لاوت، تأمین نمود. قرار بود در دولت قرنی، بزرگمهر در مقام معاون نخست وزیر و رئیس اداره

۱۹۶. جمشید و اسفندیار بزرگمهر برادران دیگری نیز داشتند. برادر ارشد **منوچهر بزرگمهر** است. او تحصیلات خود را در دانشگاه بیرمنگام انگلستان در رشته حقوق به پایان برد. منوچهر بزرگمهر پیش از کودتا رئیس اداره حقوقی شرکت نفت بود و پس از کودتا در رأس اداره حقوقی کنسرسیوم در ایران قرار گرفت. او به عنوان یکی از مترجمین برجسته آثار فلسفی شهرت دارد. برادر دیگر، **بهمن بزرگمهر** است که در سال ۱۹۶۹ مدیر کل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران شد. محمدعلی موحد می نویسد: «منوچهر بزرگمهر که مشاور حقوقی شرکت نفت بود پیشنهاد کرد که مرا نزد خود به اداره حقوقی ببرد. بزرگمهر بعدها که از شرکت نفت بازنشسته شد به دانشگاه رفت و او را باید پیشگام ارائه و معرفی فلسفه تحقیقی انگلستان در ایران به شمار آورد... اما بزرگمهر پیش از رفتن به دانشگاه هم اهل قلم بود. من پیش از آن که به آبادان بیایم مباحثات او را با کسروی در روزنامه پند خواننده بدم و با شخص او در آبادان آشنا شدم. تا آن زمان که مجله هفتگی شرکت نفت انتشار می یافت، بزرگمهر مقاله هایی در آن با امضاء مستعار "مرشد" می نوشت... کسانی که بزرگمهر را از نزدیک می شناختند می دانند که او مردی به غایت پاکدل و خوش طینت ولی از نظر اداری تندخو و بدمنصب بود و کار کردن با او آسان نبود...» (محمدعلی موحد، *خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران*، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۰) سرهنگ جلیل بزرگمهر با برادران فوق نسبتی ندارد.

۱۹۷. باشگاه انقلاب کنونی.

کل تبلیغات منصوب شود. بزرگمهر در ۱۱ بهمن ۱۳۳۶ از سوی قرضی برای ملاقات با راونتری، معاون وزارت خارجه آمریکا، به آتن رفت و در زمان بازگشت به تهران (۲۰ بهمن) یا کمی بعد^{۱۹۸} دستگیر شد.^{۱۹۹}

اسفندیار بزرگمهر در جریان کودتای قرضی بازی دوگانه در پیش گرفت و با سوءاستفاده از اعتماد فراوان قرضی به خود به عنوان عامل نفوذی ام. آی. ۶ و دربار عمل کرد.^{۲۰۰} و پاداش این خدمت را گرفت. اردشیر زاهدی و پرویز خوانساری، دوست قدیمی بزرگمهر، زندگی مرفهی را برایش در ژنو ترتیب دادند. در سال های پس از انقلاب، اسفندیار بزرگمهر مدتی از طریق تهدید و باج گیری از ایرانیان ثروتمندی که اموال یا

۱۹۸. در اسناد موجود در پرونده محمدولی قرضی در ساواک، زمان و نحوه بازداشت اسفندیار بزرگمهر پس از بازگشت از آتن روشن نیست.

۱۹۹. درباره کودتای قرضی بنگرید به: عبدالله شهبازی، "سرلشگر محمدولی قرضی"، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۷۹-۴۸۴؛ مارک گازیوروسکی، ماجرای کودتای سرلشگر قرضی، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران: رسا، ۱۳۷۳.

به نوشته گازیوروسکی، اسفندیار بزرگمهر و یک مقام عالی رتبه ساواک (گازیوروسکی نام نمی برد ولی باید سرتیپ حسن علوی کیا باشد) در گفتگوی خصوصی با او تأکید کردند که «قرنی و شاپور ریپورتر از هم نفرت داشتند و در نتیجه ریپورتر شاه را از فعالیت منفی قرضی آگاه کرد.» (همان مأخذ، ص ۸۰)

۲۰۰. در میان سایر دوستان قرضی، پرویز خوانساری و سید محمد باقر حجازی نیز عملکرد دوگانه داشتند. حجازی از بهمن ۱۳۳۶ با ساواک ارتباط داشت و اطلاعات خود را در اختیار سرتیپ حسن علوی کیا قرار می داد. در گزارش علوی کیا به شاه (به کلی سری، مورخ ۲۴ بهمن ۱۳۳۶) چنین آمده است: «سرلشکر قرضی با بولینگ [وابسته سیاسی سفارت آمریکا] در سفارت آمریکا مرتب تماس دارد و اغلب دعوت هایی به چای در منزل یکدیگر می نمایند... تعدادی افسران رکن دوم که آقای حجازی اسامی آن ها را نمی داند در جریان می باشند و در بعضی از ملاقات ها هم شرکت کرده اند. آمریکایی ها عقیده مند می باشند که قرضی نرمش دارد و می تواند مطابق سلیقه آن ها رفتار کند به عکس سرلشکر بختیار که خشونت دارد. انگلیسی ها به عکس آمریکایی ها به سرلشکر قرضی عقیده چندانی ندارند. سرلشکر قرضی چند مرتبه با کارلیس سفارت آمریکا (دبیر یکم) ملاقات کرده است. آقای حجازی اظهار اطلاع می نماید هنگامی که مستر دالس در تهران بود تعداد زیادی نامه به سفارت آمریکا (در حدود ۵۰۰ نامه) واصل شده و مستر دالس آقای راونتری را مأمور مطالعه اوضاع ایران نموده اند... در پایان مذاکرات به آقای حجازی توصیه شد که در این مورد با کسی صحبت نمایند تا مجدداً با هم مذاکره کنیم.» (پرونده محمدولی قرضی در ساواک)

زندگی‌شان از سوی دادگاه انقلاب در معرض خطر بود ارتزاق می‌کرد. او در اواخر عمر از نظر مالی در وضع وخیمی قرار گرفت، آپارتمان مجلل خود را در ژنو فروخت و در ۵ بهمن ۱۳۷۰ در لندن درگذشت. جمشید بزرگمهر زنده و ساکن ایالات متحده آمریکاست. عوامل ایرانی «اختصاصی» و «انحصاری» سیا، که کرمیت روزولت و دونالد ویلبر درباره آنان لاف می‌زنند و از اهمیت جایگاه و نقش ایشان در کودتا سخن می‌گویند، برای مورخان ایرانی نمی‌توانند ناشناخته باشند. کسانی چون اسفندیار بزرگمهر، حسن ارسنجانی و احمد آرامش^{۲۰۱} از سال‌های ۱۳۲۰ با سرویس اطلاعاتی آمریکا ارتباط داشتند. آنان در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۳۲ در پیرامون رؤسای ایستگاه سیا در تهران، جرال دوهر،^{۲۰۲} راجر گویران و سپس جو گودوین^{۲۰۳} گرد آمدند و در پیشبرد طرح‌های سرویس اطلاعاتی آمریکا ایفای نقش کردند. همینان بودند که به صعود رزم‌آرا یاری رسانیدند؛ نظامی که به‌عنوان رقیب شاه و آلترناتیو ایالات متحده برای ایجاد یک حکومت نظامی مقتدر و باثبات در ایران شناخته می‌شد. و بعدها، همینان بودند که در پیوند با گراتیان یاتسوویچ به‌رغم خواست شاه به صعود علی‌امینی کمک کردند. برخی از این افراد تشنگان قدرتی بودند که برای تحقق امیال خود کزترین راه را برگزیدند. آنان، شاید به تأثیر از بدآموزی‌های نخستین آموزگارشان، جرال دوهر،^{۲۰۴} دچار توهمات شدید «ضدانگلیسی» شدند و گمان بردند که میان ایالات متحده و بریتانیا خصومت ژرفی

۲۰۱. در این میان، احمد آرامش شخصیت مستقل خود را داشت. او به این دلیل قربانی شد و در ۲۹ مهر ۱۳۵۲ به دست ساواک به قتل رسید.

202. Gerald Doohar

203. Joseph C. Goodwin

از زمان پایان مأموریت پنج‌ساله گویران در ایران (۱۱ مرداد ۱۳۳۲ / ۲ اوت ۱۹۵۳) جوزف (جو) گودوین ریاست ایستگاه سیا در تهران را به‌دست گرفت. گودوین در زمان بحران آذربایجان مدتی به‌عنوان خبرنگار آسوشیتدپرس در ایران حضور داشت و در هتل ریئتس (میدان فردوسی، نبش فیشرآباد و شاهرضا) ساکن بود. گازیوروسکی در مقاله خود درباره کودتا (زیرنویس ۵)، به‌نقل از مأموران و عوامل سابق سیا که منابع او در تدوین مقاله فوق بوده‌اند، ادعا می‌کند که علت خروج گویران از ایران مخالفت او با عملیات کودتا بود هر چند وی به تدارک آن یاری رسانید. او در جای دیگر می‌نویسد: رئیس وقت ایستگاه سیا در تهران (گویران)، با طرح کودتا مخالف بود و آن را «حمایت ایالات متحده از استعمار انگلیسی - فرانسوی» می‌دانست.

۲۰۴. دوهر را یک آمریکایی ایرلندی‌تبار توصیف کرده‌اند که نسبت به انگلیسی‌ها خصومت و بدبینی ابراز می‌داشت. جو گودوین نیز، چنانکه دیدیم، دیدگاه‌های مشابهی را ابراز می‌کرد.

وجود دارد که از آن می‌توان سودهای کلان برد؛^{۲۰۵} و به این دلیل نیز از صحنه سیاست ایران حذف شدند.

در واقع، در سال‌های اولیه پس از جنگ دوّم جهانی، سیا در ایران از شبکه اختصاصی کم‌اهمیتی برخوردار بود که نمی‌توانست نقش چشمگیری در تحولات داخلی ایران ایفا کند. آن عاملی که اقتدار سیا را در ایران سبب شد، نه این شبکه اختصاصی بلکه شبکه‌هایی بود که از سوی ام. آی. ۶ در اختیار آمریکایی‌ها قرار گرفت و در چارچوب عملیات مشترک دو سرویس آغاز به کار کرد.

منوچهر بزرگمهر و کودتا^{۲۰۶}

چنان‌که گفتم، کریمت روزولت، در توصیف «برادران بوسکو»، برادر بزرگ را lawyer و برادر

۲۰۵. برای نمونه، تمدن‌الملک سجادی، که در ۲۹ بهمن ۱۳۳۶ / ۱۸ فوریه ۱۹۵۸ طی نامه رسمی سفارت بریتانیا به ساواک معرفی شد تا درباره دانسته‌های خود از کودتای قرنی شهادت دهد، در حضور سرلشگر تیمور بختیار و سپهد عبدالله هدایت چنین گفت: «به‌نظر من قرنی سابقه ممتدی با ارسنجانی داشته است. در یکی از ملاقات‌ها ارسنجانی بود و من هم بودم و کارلیس [دبیر اوّل سفارت انگلیس] نبود. روز بعد کارلیس بود و قرنی و من و ارسنجانی. من ابراز علاقه کردم که میل دارم ارسنجانی را ببینم. ایشان دعوت کرد به ناهار و برای اولین مرتبه ایشان را [به‌طور خصوصی] ملاقات کردم. ارسنجانی حمله به انگلیس کرد و گفت ول کن نیستند. هنوز هم مستر رید به وزارت کار می‌رود... ارسنجانی خیلی تند حرف زد و کارلیس خیلی ملایم گفت که انگلیسی‌ها دخالت نمی‌کنند و ما دوست ایران هستیم و علاقمند به ترقی ایران هستیم و دخالت ما باعث سوءاستفاده روس‌ها می‌شود.» (پرونده قرنی در ساواک)

۲۰۶. فصل حاضر ملخص بررسی‌های جدید من برای شناخت بیش‌تر «برادران بوسکو» است که برای اوّلین بار در این کتاب (انتشارات روایت فتح، ۱۳۸۶) عرضه می‌شود. در فصل پیشین، چنان‌که دیدیم، در مورد منوچهر بزرگمهر، به عنوان عامل اصلی سرویس اطلاعاتی آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد، سکوت کردم ولی در این یادداشت به صراحت بر این امر تأکید می‌کنم. در واقع، در زمان نگارش مقاله «سر شاپور ریپورتر و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» (مرداد- شهریور ۱۳۸۱) ظن من بیش‌تر متوجه منوچهر بزرگمهر، به عنوان برادر ارشد در میان «برادران بوسکو»، بود ولی به دلیل جایگاه برجسته علمی که منوچهر بزرگمهر در دهه‌های پایانی عمرش در حوزه فلسفه به دست آورد در این باره احتیاط کردم تا به مستندات قابل اتکایی دست یابم. اکنون این مستندات به دست آمده است. (۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۶، شیراز)

کوچک را «روزنامه‌نگار» معرفی کرده است.^{۲۰۷} در ترجمه‌های فارسی lawyer (حقوق‌دان) به «وکیل دعاوی» ترجمه شده و این امر در شناخت هویت برادر بزرگ سردرگمی‌هایی پدید آورده است. می‌دانیم که هر «حقوق‌دانی» وکیل دعاوی نیست. استفن دوریل، که کتاب او^{۲۰۸} به‌رغم برخی کاستی‌ها به عنوان جدیدترین و معتبرترین پژوهش در زمینه تاریخ سرویس اطلاعاتی بریتانیا شناخته می‌شود،^{۲۰۹} می‌نویسد:

۲۰۷. روزولت، همان مأخذ، ص ۸۵.

208. Stephen Dorril, *MI6: Inside the Covert World of Her Majesty's Secret Intelligence Service*, New York: The Free Press, 2000.

۲۰۹. اهمیت کتاب دوریل به دلیل معرفی جایگاه جرج کندی یانگ و پیوندهای او با حکومت محمدرضا پهلوی است. نگارنده از سال‌ها پیش از دوریل به پژوهش درباره نقش جرج کندی یانگ در عملیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز نقش یانگ در تأسیس شبکه‌های سری پیمان ناتو در ایران پرداخته است. دوریل در کتاب فوق از خاطرات فردوست (ویرایش اینجانب) بهره فراوان برده است. معهذ، دوریل مدعی است که رابط شاپور ریپورتر با سرویس اطلاعاتی بریتانیا رابین زینر بود، شاپور در هیچ عملیاتی شرکت نداشت، و نقش اصلی در عملیات ام. آی. ۶ در ایران به عهده برادران رشیدیان بود. (ibid, p. 563) اسناد معرفی شده در کتاب حاضر بیانگر جایگاه برجسته شاپور ریپورتر در عملیات کودتاست و، چنان‌که گفتم، «برادران رشیدیان» در بسیاری موارد نام رمزی است برای سرپوش‌گذاران بر نقش شاپور ریپورتر و شبکه او در کودتا. همکاری تنگاتنگ جرج کندی یانگ و شاپور ریپورتر تا پایان عمر حکومت پهلوی تداوم یافت و یانگ مأموریت ایجاد و اداره شبکه‌های سری پیمان ناتو در ایران را به عهده شاپور نهاد.

ادعای فوق دال بر نقش کم‌اهمیت شاپور در کودتا به تأثیر از گازیوروسکی به کتاب دوریل راه یافته است. محققین غربی گازیوروسکی را به عنوان متخصص‌ترین پژوهشگر کودتای ۲۸ مرداد می‌شناسند و طبعاً در این زمینه با او مشورت می‌کنند. به این دلیل دوریل به ادعای گازیوروسکی اعتماد کرده است. گازیوروسکی مدعی است که شاپور ریپورتر در کودتا نقش مهمی نداشت و «نرن» و «سیلی» نه شاپور ریپورتر و اسدالله علم (که من در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی بیان کرده بودم) بلکه «جلیلی» و «کیوانی» هستند. او، چنان‌که در جریان سفرهای خود به ایران و گفتگو با برخی محققین ایرانی نشان داد، در این زمینه به شدت متعصب است.

این داوری گازیوروسکی به تأثیر از همنشینی و مشاوره با پرواند آبراهامیان است. آبراهامیان و گازیوروسکی هر دو از اعضای هیئت تحریریه آرشیو امنیت ملی هستند. آبراهامیان در سال‌های ۱۳۲۰ با مطبوعات ایران همکاری داشت و معروف بود که با سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا ارتباط نزدیک دارد. منطقی است اگر تصور کنیم که آبراهامیان از همان سال‌ها با شاپور ریپورتر ارتباط داشته و اینک به توصیه شاپور می‌کوشد تا نقش او را در کودتا استتار کند.

در میان مامورانی که گویران^{۲۱۰} اداره می کرد دو برادر بودند با نام رمز «بوسکوها»^{۲۱۱} آنان ابتدا به یک استاد دانشگاه آمریکایی در تهران، که فکر می کردند برای سیا کار می کند، نزدیک شده بودند. آن استاد برای سیا کار نمی کرد ولی به عنوان همکار قدیمی گویران در اداره خدمات استراتژیک (OSS) او را در جریان شایعات فضای دانشگاه قرار می داد. کریمت روزولت در یکی از سفرهای متعدد خود به ایران در سال ۱۹۵۰ در خانه‌ای امن در تهران با این دو برادر ملاقات کرد. برادر بزرگ تر **حقوق دانی توانمند و جذاب** بود که به آلمان علاقه داشت. برادر کوچک، که در اواخر دهه بیست زندگی اش به سر می برد [نزدیک به سی سال داشت]، روزنامه نگار بود. برای روزولت تعجب آور بود زیرا این دو برخی دوره‌های عملیات پنهانی و خرابکاری را طی کرده بودند؛ ولی هیچگاه روزولت نتوانست هویت آموزش دهندگان را کشف کند. بعداً برادران بوسکو به واشنگتن سفر کردند، در آنجا با آن‌ها مصاحبه شد و سرانجام آلن دالس^{۲۱۲} و والتر بدل اسمیت^{۲۱۳}، رئیس سیا، تأییدشان کردند. سپس، روزولت آن‌ها را به عنوان عوامل پرووکتور^{۲۱۴} [تحریک کننده] به کار گرفت. زمانی که آورل هریمن و مترجمش، سرهنگ ورنن والترز^{۲۱۵} -مرد مرموزی که بعداً معاون سیا شد، در چارچوب مذاکرات کمپانی نفت انگلیس با ایران به تهران سفر کردند، تظاهرات ضدآمریکایی رخ داد که طی آن گروهی از مردم زخمی و کشته شدند. این آشوب به تحریک برادران بوسکو صورت گرفت که برای

۲۱۰. راجر گویران (گوئیران) به مدت پنج سال رئیس ایستگاه سیا در ایران بود. مأموریت او اندکی پیش از شروع عملیات کودتا، در ۱۱ مرداد ۱۳۳۲ / ۲ اوت ۱۹۵۳، به پایان رسید. پس از گویران، جو گودوین رئیس ایستگاه سیا در ایران شد.

211. Boscoes

212. Allen Welsh Dulles

آلن دالس رئیس سیا از ۲۶ فوریه ۱۹۵۳ تا ۲۹ نوامبر ۱۹۶۱. دالس از سال ۱۹۵۱ معاون سیا بود. درباره برادران دالس و پیوندشان با کانون‌های زرسالار در مقاله جرج کندی یانگ سخن خواهم گفت.

213. Walter Bedell Smith

ژنرال بدل اسمیت رئیس سیا از ۱۷ اکتبر ۱۹۵۰ تا ۹ فوریه ۱۹۵۳.

214. agents provocateurs

«عوامل پرووکتور» به افراد نفوذی اطلاق می شود که افراد و سازمان‌ها و احزاب و مطبوعات و تظاهرات و اجتماعات را در جهت تحقق اهداف خود تحریک می کنند.

215. Vernon Walters

انجام آن از ارتباطات قوی خود با بازار بهره جستند.^{۲۱۶}

شروع آشنایی کرمیت روزولت با «برادران بوسکو» در سال ۱۹۵۰ است حال آن‌که، چنان‌که خواهیم دید، «نرن» و «سیلی» عملیات بدامن را از سال ۱۹۴۸ آغاز کردند. پس، به‌رغم تصوّر فؤاد روحانی، «نرن» و «سیلی» با «برادران بوسکو» یکی نیستند. فؤاد روحانی، که از کارکنان بلندپایه شرکت نفت بود و با پیشینه ارتباطات خارجی همکاران همسنگ خود آشنایی داشت، پس از این تذکر که اسامی مستعار «نوسی» و «کافرون» در خاطرات کرمیت روزولت اشاره واضح به برادران رشیدیان است، می‌افزاید: «تشخیص هویت واقعی دیگران نیز به حدس قریب به یقین آسان است.»^{۲۱۷} منظور روحانی هویت «برادران بوسکو» است که از نظر او همان «نرن» و «سیلی» هستند. به‌نظر می‌رسد که فؤاد روحانی هویت واقعی «برادران بوسکو» را می‌شناسد ولی، بنا به ملاحظاتی، آن را بیان نمی‌کند. به گمان من، این ملاحظه ناشی از پیشینه همکاری و دوستی دیرین فؤاد روحانی با منوچهر بزرگمهر در شرکت نفت است.

مشخصاتی که از «برادران بوسکو» ذکر شده بیش از همه بر برادران بزرگمهر قابل انطباق است. در واقع، این منوچهر بزرگمهر، «حقوق‌دان توانمند و جذاب»، و برادر کوچک روزنامه‌نگارش، اسفندیار بزرگمهر، بودند که در سال ۱۹۵۰ با کرمیت روزولت دیدار کردند و از این پس نقش مهمی در عملیات سیا در ایران به دست گرفتند. برادران بزرگمهر پسران یوسف خان حافظ الصّحه نفرشی (متوفی ۱۳۲۸ ش.) هستند که در زمان احمد شاه به «علیم‌السلطنه» ملقب شد و در دوره رضا شاه به «دکتر یوسف بزرگمهر» شهرت یافت. تمامی پسران دکتر یوسف بزرگمهر تحصیلات خود را در مدرسه آمریکایی به پایان بردند که دکتر ساموئل مارتین جردن ریاست آن را به دست داشت.^{۲۱۸} منوچهر بزرگمهر (۱۲۸۸-۱۳۶۵)، پسر ارشد، در سال ۱۳۰۷ ش.، در حوالی بیست سالگی، شاخه فرقه احمدیه (قادیانی)^{۲۱۹} را در ایران تأسیس کرد و خود رئیس آن شد.

216. Dorril, *ibid*, p. 574.

۲۱۷. روحانی، همان ماخذ، ص ۳۶۷.

۲۱۸. اسفندیار بزرگمهر، *کاروان عمر: سرگذشت خودنوشت*، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۱۲.

۲۱۹. بنیانگذار فرقه احمدیه، یا قادیانی، میرزا غلام احمد قادیانی (۱۸۳۹-۱۹۰۸ م. / ۱۲۵۵-۱۳۲۶ ق.) است. او در یک خانواده مرفه در شهر قادیان پنجاب به دنیا آمد. نیاکانش در حوالی سال ۱۵۳۰ از

مکاتبات متعددی از منوچهر بزرگمهر بر سربرگ‌های «انجمن احمدیه»، متعلق به سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۰، موجود است که به عنوان رئیس انجمن به امضای او رسیده است.^{۲۲۰} با توجه به پیوندهای عمیق گردانندگان «فرقه احمدیه» (قادیانی) با کانون‌های توطئه‌گر انگلیسی- صهیونیستی، و ماهیت مشکوک و سازمان‌یافته فعالیت‌های قادیانی‌گری در ایران آن سال‌ها، این نقش منوچهر بزرگمهر را باید مبین ارتباطات او با کانون‌های معین توطئه‌گر از اوان جوانی‌اش دانست.

آیت‌الله سید محمود طالقانی در دفاعیات خود در دادگاه نظامی (۱۳۴۲) تبلیغات قادیانی‌گری در ایران آن زمان را چنین بیان کرده است:

از همان اوایل سلطنت رضا شاه دستجاتی از مبلغین مذاهب مختلف به ایران سرازیر شدند... که بعضی از غرب مأموریت داشته و بعضی از مذاهب جدیدالولاده که در هند پیدا شده [قادیانی‌ها] و همچنین فرقه‌های نوظهور ضاله در ایران دست به کار شدند و استعمار آنان را تقویت می‌کرد. فعالیت دامنه‌دار آنها خصوصا در میان جوانان دانش‌آموز و دانشجو بیش‌تر بود.^{۲۲۱}

بشیر احمد، محقق پاکستانی، در کتاب *ارتباطات انگلیسی- یهودی جنبش احمدیه*^{۲۲۲}

←

سمرقند به پنجاب مهاجرت کرده و پدرش، غلام مرتضی، از زمین‌داران بزرگ وابسته به دستگاه استعماری بریتانیا در هند بود. غلام مرتضی و برادرانش در جریان انقلاب ۱۸۵۷ مردم هند خدماتی شایان به انگلیسی‌ها کردند. میرزا غلام از کودکی به خوبی علوم اسلامی را فراگرفت و زبان‌های عربی و فارسی را آموخت. از آن پس از طریق درآمد املاکش زندگی مرفهی داشت. در سال ۱۸۷۶ مدعی شد که از جانب خداوند به او وحی می‌شود و در سال ۱۸۸۰ کتاب *معروفش، برهان احمدیه*، را منتشر کرد. در ۱۸۹۱ خود را مهدی موعود مسلمانان خواند و کسانی را که به او ایمان ندارند «کافر» نامید. در طول این سال‌ها علمای هند مکرر به تکفیرش دست زدند. غلام احمد در سال ۱۸۹۵ رساله‌ای منتشر کرد، در آن جهاد علیه استعمارگران انگلیسی را نفی کرد و خواستار وفاداری به حکومت انگلیس شد. پس از مرگ غلام احمد، جانشینانش خود را خلیفه خواندند و رهبری فرقه قادیانی را به دست گرفتند. از سال ۱۹۸۲ میرزا طاهر احمد چهارمین خلیفه و رهبر فرقه قادیانی است. در سپتامبر ۱۹۷۴ مجمع ملی پاکستان با تصویب قانونی فرقه قادیانی را «غیرمسلمان» اعلام کرد.

۲۲۰. این اسناد، در دو کارتن، در اختیار آقای سهلعلی مددی است. به لطف ایشان آن را توری کرده‌ام.

۲۲۱. افراسیابی، *طالقانی و تاریخ*، ص ۲۵۵.

222. Bashir Ahmad, *Ahmadiyya Movement: British-Jewish Connection*, Rawalpindi: Islamic Study Forum, 1999.

قادیانی‌گری را فرقه‌ای ساخته از سوی کانون‌های استعماری و یهودیان مسلمان‌نمایی می‌داند که در باطن یهودی بودند. او قادیانی‌گری را فرقه‌ای مشابه با بهائی‌گری، و هر دو را دارای پیوندهای عمیق با یهودیان مخفی، می‌خواند با این تفاوت که بابی‌گری و بهائی‌گری برای شیعیان ساخته شد و قادیانی‌گری برای اهل تسنن.^{۲۲۳}

بهرروی، چند سال بعد، منوچهر بزرگمهر راهی انگلستان شد و به مدت سه سال تحصیلاتش را در رشته حقوق در دانشگاه بیرمنگام به پایان برد. او در ۱۳۱۳ به ایران بازگشت و پس از مدتی اشتغال در وزارت معارف و وزارت خارجه سرانجام به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد. بزرگمهر در شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت رشد کرد و در مقام رئیس اداره حقوقی این کمپانی در ایران جای گرفت. پس از کودتا، با انتقال انحصار نفت ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران به کنسرسیوم، منوچهر بزرگمهر ریاست اداره حقوقی کنسرسیوم را به دست گرفت. بزرگمهر، پس از کودتا، به عنوان یکی از متنفذترین مقامات ایرانی کنسرسیوم شناخته می‌شد و یکی از برادرانش، بهمن، از سال ۱۹۶۹ مدیرکل روابط عمومی شرکت ملی نفت ایران شد. منوچهر بزرگمهر از دهه ۱۳۴۰ ش. به عنوان مترجم آثار فیلسوفان انگلیسی در ایران نامدار شد و اعتبار فراوان یافت. ایرج افشار می‌نویسد:

بزرگمهر فلسفه شناس بود و یکی از بهترین معرفی‌کنندگان فلسفه غربی به ایرانیان و شاید [در این زمینه] پس از ذکاءالملک فروغی کسی از بزرگمهر برتر نباشد.^{۲۲۴}

۲۲۳. به‌نوشته بشیر احمد، دکتر محمد اقبال لاهوری در مقاله معروفش درباره قادیانی‌گری بر گرایش‌های یهودی این فرقه تأکید کرده و متفکران عرب، مانند عباس محمود العقاد، شیخ ابوزهره مصری، شیخ محب‌الدین الخطیب، و شیخ محمد المدنی، درباره پیوندهای انگلیسی-یهودی فرقه قادیانی سخن گفته‌اند. دکتر عبدالکریم غولب، محقق مراکشی، تعالیم قادیانی را متأثر از یهودیت سده نوزدهم میلادی می‌داند. آکساندر والدهایم اتریشی مقاله‌ای نگاشته با عنوان «راه مدرن صهیونیسم به اسلام و جنبش قادیانی» که در نشریه بررسی ادیان (مارس ۱۹۲۷)، از نشریات اصلی فرقه قادیانی، منتشر شده است. این مشابه همان دیدگاهی است که نگارنده در پژوهش‌های اخیر خود درباره منشاء بابی‌گری و بهائی‌گری در ایران بیان داشته است. بنگرید به: مقاله «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» در وبگاه عبدالله شهبازی (۶۷ صفحه).

۲۲۴. ایرج افشار، نادره کاروان: سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی، ۱۳۰۴-۱۳۸۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳، صص ۶۰۹-۶۱۰.

یکی از مطلعین صاحب نظر، که بزرگمهر را به خوبی می شناخت، داوری زیر را درباره منوچهر بزرگمهر به دست می دهد:

پس از کودتا منوچهر بزرگمهر ارتباط کنسرسیوم با مطبوعات و روزنامه نگاران و روشنفکران را به دست داشت و به آن ها پول می داد. به این دلیل مطبوعات او را به عنوان «فیلسوف» مطرح کردند و به شهرت رسید. البته بزرگمهر «بی سواد» نبود و در زمینه فلسفه غرب مطلع بود و ترجمه های او نیز قابل قبول است.^{۲۲۵}

منوچهر بزرگمهر در ۲۷ آبان ۱۳۶۵ درگذشت.

چنان که دیدیم، استفن دوریل، به نقل از کریمت روزولت، از سوابق اطلاعاتی «برادران بوسکو»، پیش از شروع کار با سازمان اطلاعاتی آمریکا، سخن می گوید:

برای روزولت تعجب آور بود زیرا این دو [برادران بوسکو] برخی دوره های عملیات پنهانی و خرابکاری را طی کرده بودند؛ ولی هیچگاه روزولت نتوانست هویت آموزش دهندگان را کشف کند.

این مؤید داوری پیشین من است که منوچهر بزرگمهر را از اوان جوانی مرتبط با کانون های توطئه گر دانستم. این کانون نمی تواند به جز همان شبکه صهیونیستی باشد که از دوران قاجاریه در ایران، به رهبری سر اردشیر ریپورتر، فعالیت می کرد و با کانون های شناخته شده و منسجمی از الیگارشسی انگلوساکسون - یهودی مرتبط بود و پیش از شروع کار آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) در پیوند استوار با اینتلینجنس سرویس بریتانیا عمل می کرد. در واقع، نه تنها منوچهر بلکه اسفندیار بزرگمهر نیز از اوان جوانی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا مربوط بود. او پس از شهریور ۱۳۲۰ و حضور قشون متفقین در ایران، به همراه حسن عرب (مالک بعدی کاباره های خرمشهر و آبادان) و یک کارمند سفارت انگلیس به نام ناوار، مأمور شناسایی هواداران آلمان و معرفی آن ها به ارتش بریتانیا یا پلیس ایران بود. این گروه سه نفره در مواردی خود نیز افراد مشکوک یا متهم به هواداری آلمان را دستگیر می کردند.

توصیف دقیق اسفندیار بزرگمهر از راجر گویران، رئیس ایستگاه سیا قبل از گودوین، گویای رابطه ویژه بزرگمهر با سفارت آمریکا از سال های ۱۳۲۰ است:

یکی از اعضای برجسته سفارت آمریکا که در کارهای مبارزه با کمونیسم بسیار مجرب و کارآزموده به نظر می‌رسید شخصی بود به نام راجر گویران. این شخص فارسی و ترکی و روسی را خوب می‌دانست و از مجرای رسمی با ستاد ارتش ایران ارتباط داشت و قرنی را خوب می‌شناخت. او مدت‌ها در افغانستان و شوروی خدمت کرده بود و اطلاعات وسیعی از وضع جغرافیایی و نظامی ایران داشت و به تمام نقاط ایران سفر کرده بود و نظریاتش در وزارت خارجه آمریکا و ادارات اطلاعاتی بسیار صائب بود. او چندین سال در ایران بود و مدت‌ها خانه دکتر غلامحسین مصدق، پسر مصدق، را واقع در اول خیابان قوام‌السلطنه اجاره کرده بود و با او روابط نزدیکی داشت و در زمان نخست‌وزیری مصدق با پسرش مذاکرات نزدیکی کرده بود. ولی دکتر غلامحسین مصدق شم سیاسی نداشت و نتوانست به نفع پدرش کاری انجام دهد. ولی گویران همیشه طرفدار مصدق بود و تنها ایرادی که به او داشت این بود که در عالم توهم و خیال به سر می‌برد و با واقعیت‌های موجود آشنایی ندارد. او همانقدر که با کمونیسم دشمن بود، با دیکتاتوری مخالفت می‌کرد و از شاه ایراد می‌گرفت. این شخص نزد سفیر آمریکا از قرنی، که افسری درست و فهمیده بود، تعریف کرده و می‌گوید نگذارید شاه از او انتقام بگیرد زیرا قرنی معایب ارتش را از تمام افسران ارشد بهتر می‌داند و ایرادش به دولت اقبال وارد است... گویران چند سال پیش بازنشسته شد و فعلاً مشغول نوشتن یادداشت‌های خودش است ولی به مناسباتی خاطرات خود راجع به ایران را جزو آن‌ها چاپ نخواهد کرد.^{۲۲۶}

جمله آخر نشان می‌دهد که بزرگمهر تا سال‌های پس از انقلاب با گویران رابطه نزدیک داشت. گازیوروسکی در دو رساله‌ای که درباره کودتای ۲۸ مرداد و کودتای قرنی نگاشته از اسفندیار بزرگمهر به عنوان یکی از منابع اصلی خود بهره برده است. به این ترتیب، برخی اطلاعات غلط و اغراض و خصومت‌های شخصی بزرگمهر به رساله‌های گازیوروسکی راه یافته است. گویران نیز از منابع اصلی گازیوروسکی برای نگارش مقاله کودتای ۲۸ مرداد بود و تصور می‌کنم هم‌اسفندیار بزرگمهر را به گازیوروسکی معرفی کرده است. به علاوه، یرواند آبراهامیان نیز، که به عنوان عضو هیئت تحریریه بخش ایران «آرشیو امنیت ملی» با گازیوروسکی همکاری نزدیک دارد و در سال‌های نهضت ملی نفت با سفارت‌های آمریکا و بریتانیا در تهران (و علی‌القاعده با شاپور ریپورتر و منوچهر

۲۲۶. بزرگمهر، کاروان عمر، صص ۳۵۷-۳۵۸.

بزرگمهر) رابطه داشت، می‌تواند معرف اسفندیار بزرگمهر به گازیوروسکی باشد.

سِر شاپور ریپورتر و شبکه بدامن

شبکه بدامن^{۲۲۷} را نخستین بار مارک گازیوروسکی، استاد دانشگاه دولتی لویزیانا و عضو هیئت تحریریه ایران در آرشیو امنیت ملی، در سال ۱۹۸۷، در مقاله خود درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، معرفی کرد.^{۲۲۸} گازیوروسکی، علاوه بر مصاحبه با کارمندان سیا- که دست‌اندرکار کودتا بودند، مقاله خود را بر منابعی ناشناخته مبتنی کرده که در دسترس عموم نیست. امروزه، با علنی شدن تاریخچه ویلبر، می‌دانیم که این بولتن از منابع اصلی مورد استفاده گازیوروسکی بوده است. معهدا، در تاریخچه ویلبر نامی از شبکه بدامن و دو گرداننده آن، «رن»^{۲۲۹} و «سیلی»^{۲۳۰} در میان نیست. بنابراین، هنوز باید در انتظار انتشار سایر اسنادی باشیم که گازیوروسکی مورد استفاده قرار داده است. ابتدا شبکه بدامن را، آنگونه که گازیوروسکی بیان داشته، معرفی می‌کنیم:

عملیات بدامن از سال ۱۹۴۸ «برای مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران» آغاز شد. بدامن یک برنامه فعالیت سیاسی و تبلیغاتی بود که در رأس شبکه مجری آن دو ایرانی جای داشتند. این دو با اسامی مستعار «رن» و «سیلی» شناخته می‌شوند. عملیات «بدامن» ظاهراً بودجه‌ای معادل یک میلیون دلار در سال در اختیار داشت. بخش تبلیغاتی عملیات بدامن شامل درج مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی در روزنامه‌های ایران و تهیه و توزیع کتب و جزوات علیه اتحاد شوروی و حزب توده و پخش شایعات در این زمینه و اقدامات مشابه بود. یکی از اقدامات مهم بدامن در این عرصه،

227. BEDAMN

228. Mark J. Gasiorowski, "The 1953 Coup D'etat in Iran", *Journal of Middle East Study*, No. 19 (1987).

ترجمه فارسی این مقاله با مشخصات زیر انتشار یافته است: مارک ج. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه غلامرضا نجاتی، تهران: انتشار، ۱۳۶۷. در بررسی حاضر از متن انگلیسی این مقاله استفاده کرده‌ام که به صورت فایل DOC از اینترنت اخذ شده. لذا، از ارجاع به شماره صفحات خودداری می‌کنم.

229. Nerren

230. Cilley

جعل زندگینامه ابوالقاسم لاهوتی، شاعر ایرانی مقیم اتحاد شوروی، است که گازیوروسکی از او به عنوان «عضو حزب توده» نام می‌برد.^{۲۳۱} یکی از مأموران سیا در مصاحبه با گازیوروسکی هزینه اجرای این طرح را یک میلیون دلار ذکر کرده است. (این رقم بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.)

بخش سیاسی عملیات بدامن حملات مستقیم به متحدان شوروی در ایران و «عملیات سیاه»^{۲۳۲} را در بر می‌گرفت. هدف از «عملیات سیاه» تحریک ایرانیان علیه حزب توده بود. «حمله به متحدان شوروی» شامل اقداماتی چون اجیر کردن دسته‌های اوباش خیابانی برای برهم زدن گردهمایی‌های حزب توده می‌شد و تغذیه مالی سازمان‌های افراطی ضد کمونیست مانند سومکا و پان‌ایرانیست که در خیابان‌های تهران به‌طور منظم به نبرد با هواداران حزب توده مشغول بودند. «عملیات سیاه» نفوذ عناصر پرووکاتور (تحریک‌کننده)^{۲۳۳} به درون صفوف حزب توده را نیز در بر می‌گرفت. این افراد توده‌ای‌ها را به اقدامات افراطی و قانون‌شکنانه تشویق می‌کردند. شاخه سیاسی بدامن حمله به مساجد و شخصیت‌های اجتماعی را به نام حزب توده سازمان می‌داد. یکی از اقدامات معروف عوامل نفوذی بدامن در صفوف حزب توده، که گازیوروسکی ایشان را «توده‌ای‌های بدلی» می‌خواند، آشوب تابستان ۱۹۵۱ (۲۳ تیر ۱۳۳۰) علیه سفر هیئت هریمن به ایران بود که منجر به قتل چند نفر و بدنامی حزب توده شد. کرمیت روزولت در

۲۳۱. لاهوتی در زمان تأسیس حزب توده در اتحاد شوروی به سر می‌برد و هیچگاه عضو این حزب نشد. او در سال ۱۳۳۶ ش. در هفتاد سالگی در مسکو درگذشت. ابراهیم فخرایی درباره‌ی خاطرات جعلی لاهوتی می‌نویسد: «در این حیص و بیص [پس از ترور شاه و توقیف مطبوعات در سال ۱۳۲۷] جزوه‌ای در طهران نشر یافت در ۱۳۵ صفحه به نام شرح زندگانی من به قلم ابوالقاسم لاهوتی. در جزوه مزبور دیده شد از من به عنوان عضو مرکزی حزب کمونیست نام برده شده است. ندانستم هدف نویسنده یا نویسندگان از این معرفی دروغ چه بوده... تا آن که آقای رحیم رضازاده ملک در جزوه‌ای که به نام نقد و تحقیق، که در آن به انتقاد از کتاب حیدرعمو اوغلی جواب داده بود، صریحاً نوشت که جزوه مزبور مجعول می‌باشد.» (ابراهیم فخرایی، «نمادی از یک زیست»، رضا رضازاده لنگرودی [به کوشش]، یادگارنامه فخرایی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۱۷۷) برای آشنایی با واپسین سال‌های زندگی لاهوتی بنگرید به: احسان طبری، کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص ۹۷-۹۹.

232. Black Operations

233. provocateurs

مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این عملیات را «نرن» و «سیلی»، بدون تصویب سیا، انجام دادند.

شبکه بدامن به تضعیف جبهه ملی ایران نیز اشتغال داشت و برای جدا کردن آیت‌الله کاشانی و پیروانش از جبهه ملی اقداماتی انجام داد. این فعالیت‌ها از طریق تبلیغات و غالباً تبلیغات کاملاً عامیانه صورت می‌گرفت. در این تبلیغات مصدق به‌عنوان یک شخص فاسد و بی‌اخلاق معرفی می‌شد که از کاشانی سوءاستفاده می‌کند. تلاش‌هایی انجام شد تا احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست علیه مصدق موضع‌گیری کنند و در این سازمان‌ها تحریکاتی برای ایجاد انشعاب صورت گرفت.

طرح کودتا در فوریه ۱۹۵۳/ بهمن - اسفند ۱۳۳۱ در ملاقات مقامات بلندپایه سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده تنظیم و در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳/ ۴ تیر ۱۳۳۲ بده طور نهایی به تصویب دولت آمریکا رسید. در این طرح مقرر شد که «امکانات شبکه بدامن در زمینه تبلیغات و عملیات سیاسی بلافاصله علیه مصدق به‌کار گرفته شود.» از این زمان، ایالات متحده از طریق شبکه بدامن به‌طور گسترده در جهت تضعیف مصدق تلاش می‌کرد. دست‌اندرکاران سیا این اقدامات را به‌عنوان «یک برنامه هماهنگ ثبات‌زدایی» و «یک تلاش با تمام قدرت» توصیف می‌کنند. در اواخر بهمن و اوائل اسفند ۱۳۳۱ به‌ناگاه انتشارشش روزنامه جدید ضد‌مصدقی در تهران آغاز شد. کارمندان سفارت آمریکا در تهران، که از فعالیت‌های سیا بی‌خبر بودند، در گزارش ۳ مارس ۱۹۵۳/ ۱۲ اسفند ۱۳۳۱ به وزارت خارجه در واشنگتن منابع مالی این روزنامه‌ها را مشکوک خواندند.

شبکه بدامن در عملیات کودتا شرکت فعال داشت و از جمله در ۱۶ اوت ۱۹۵۳/ ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ «نرن» و «سیلی» تصویر فرامین شاه دال بر خلع مصدق و انتصاب زاهدی را توزیع کردند.^{۲۳۴} در عصر این روز، «نرن» و «سیلی» جمعیت بزرگی را اجیر کردند و در

۲۳۴. ابوالحسن عمیدی نوری، مدیر روزنامه داد، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات (۲۰ مرداد ۱۳۵۳) از نقش خود در توزیع فرامین عزل مصدق و انتصاب زاهدی سخن گفته ولی درباره نحوه دست یافتن به این اسناد داستان ساخته و آشنایی خود با شاپور ریپورتر را مسکوت گذارده است: «آن روز هم مثل روزهای چند ماه گذشته که مبارزه زیرزمینی‌ام ادامه داشت در مخفیگاه خود در انتظار یافتن اخبار روز از هم‌زمان بودم... بعد از ظهر ۲۷ مرداد آقای مصطفی الموتی به من با تلفن اطلاع داد در میان محتویات صندوق مراسلات کلیشه‌ای با یادداشتی هم امروز رسیده است چه کنم؟ گفتم چیست؟ گفت کلیشه متن فرمان اعلیحضرت دال بر عزل دکتر مصدق و نصب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیر کشور

روز ۱۷ اوت / ۲۶ مرداد آنان را به خیابان‌های مرکزی تهران ریختند. آن‌ها شعارهای حزب توده را فریاد می‌زدند و آرم‌هایی در طرد شاه حمل می‌کردند. این جمعیت "توده‌ای بدلی"، که در عصر روز قبل - در ازای ۵۰ هزار دلاری که یک افسر سیا به "نرن" و "سیلی" پرداخت - اجیر شده بود، باید وحشت از سلطه حزب توده و حمایت از زاهدی را برمی‌انگیخت. اعضای واقعی حزب توده نیز به سرعت به جمعیت پیوستند. جمعیت مرکب از توده‌ای‌های بدلی و واقعی به مقبره رضا شاه حمله کردند و در خیابان‌های تهران مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند. این تظاهرات تا روز بعد ادامه یافت و منجر به آن شد که هندرسون از مصدق متوقف کردن آشوب را به وسیله نیروی پلیس خواستار شود. بدینسان، مصدق، به درخواست هندرسون، تصمیمی گرفت که سرنوشتش را رقم زد. حزب توده نیز دستور داد که کادریانش از خیابان‌ها خارج شوند.

گازیوروسکی، در پایان، نقش "نرن" و "سیلی" و "رشیدیان‌ها" را در کودتا بسیار مهم می‌داند و می‌افزاید همینان بودند که فعالیت‌های ضد مصدق را در دوران پیش از کودتا هدایت می‌کردند.

اوراقی که از مجموعه اسناد شخصی سیر شاپور ریپورتر به دست دادیم، انطباق زمان بازگشت شاپور از مأموریت هنگ‌کنگ به ایران و آغاز عملیات بدامن را نشان می‌دهد. این بازگشت نامتظر از مأموریت خاوردور، که شگفتی آقای دورو را برانگیخت، و اقامت طولانی پس از آن در ایران برای مأموریتی بزرگ بود که شرح آن در سایر اسناد شاپور بیان شده است. در چارچوب همین مأموریت است که شاپور از سال ۱۹۵۱، به عنوان رابط ام. آی. ۶ و سیا در سفارت آمریکا در تهران به کار پرداخت. نقش شاپور به عنوان فرمانده داخلی عملیات کودتا، و به عبارت دیگر مسئول شبکه‌های بومی فعال در کودتا، در اسناد فوق بیان شده است.

←

و یادداشت هم به خط آقای اردشیر زاهدی است به نام شما نوشته من این کلیشه را در صندوق انداختم. من دستور دادم آن را وسط صفحه اول بگذارند توی کادر با عنوان درشت و یادداشت را هم پاره نمایند...» (ابوالحسن عمیدی نوری، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار: تحولات نیم قرن تاریخ معاصر ایران از نگاه ابوالحسن عمیدی نوری، به کوشش مختار حدیدی، جلال فرهمند، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۱۶-۱۷) عمیدی نوری در دولت زاهدی، مانند اسفندیار بزرگمهر، پاداش خود را گرفت و معاون نخست‌وزیر شد.

عملیات بدامن ابعاد ناشناخته پیوندی را فاش می‌کند که به دلیل تنگدستی دولت بریتانیا در سال‌های پس از جنگ بر بنیاد شبکه گسترده بومی ام. آی. ۶ در ایران و امکانات مالی غنی سیا شکل گرفت.^{۲۳۵}

در مقاله گازیوروسکی دو مورد مندرج است که می‌تواند ما را به شناخت گرداننده اصلی یا دو گرداننده شبکه بدامن نزدیک‌کند. گازیوروسکی در زیرنویس شماره ۴۶ مقاله خود دربارهٔ انشعاب در پان‌ایرانیست‌ها به سند مورخ ۶ فوریه ۱۹۵۲ ارجاع می‌دهد^{۲۳۶} و می‌افزاید: در سند اخیر به «یک شخصیت مرموز دارای قدرت بالای فکری»^{۲۳۷} اشاره شده که هدایت پان‌ایرانیست‌ها را به دست داشت. یکی از مقامات مطلع سیا در مصاحبه با گازیوروسکی گفته است که این فرد همان «رهبر عملیات بدامن» است. به این ترتیب، در میان دو نام مستعار «رن» و «سیلی» به فردی برمی‌خوریم که نسبت به دیگری از جایگاه برتر برخوردار است، مردی است «مرموز» و «دارای قدرت فکری بالا» که در تکوین نظری و عملی «مکتب پان‌ایرانیسم» در ایران مؤثر بود. گازیوروسکی در جای دیگر نیز به پیوند «رن» و «سیلی» با پان‌ایرانیست‌ها اشاره دارد. او در زیرنویس شماره ۶۶ دربارهٔ نقش «توده‌ای‌های بدلی» در کودتا می‌نویسد:

نقش سیا در سازماندهی جمعیت «توده‌ای بدلی» در مصاحبه با حداقل پنج تن از مأموران سیا که در کودتا شرکت داشتند مورد تأیید قرار گرفت... تعدادی از منابع من گفتند که ممکن است «رن» و «سیلی» از ارتباطات خود با رهبران پان‌ایرانیست برای بسیج بخشی از این جمعیت استفاده کرده باشند. این گفته با مشاهدات کارمندان سفارت آمریکا منطبق است که جمعیت فوق را «ترکیبی نامتعارف از پان‌ایرانیست‌ها و توده‌ای‌ها» گزارش کرده‌اند.

آیا توصیف رهبر شبکه بدامن به‌عنوان «شخصیت مرموز دارای قدرت فکری بالا» با شاپور ریپورتر منطبق نیست؛ کسی که به دلیل علائق دینی و خانوادگی‌اش و با اتکاء به میراث پدرش بیش از هر کس دیگر می‌توانست در ترویج آموزه‌های پان‌ایرانیستی ذیعلاقه و مؤثر باشد.

۲۳۵. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۰۷.

236. "Pan-Iranism: The Ultimate in Iranian Nationalism," February 6, 1952, Record Group 84, Box 29.

237. a mysterious mastermind

این پیوند پان‌ایرانیست‌ها با شبکه بدامن را در حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی نیز می‌توان دید:

از ۷ مرداد ۱۳۳۲ گروهی از نیروی سوّمی‌ها و پان‌ایرانیست‌ها حملات مرموزی را به مجالس شبانه خانه آیت‌الله کاشانی آغاز کردند. مهاجمان، که به چماق و چاقو و سنگ و آجر مجهز بودند، با شعار ”زنده و جاوید باد دکتر محمد مصدق“ به ضرب و شتم حاضران می‌پرداختند. حملات شبانه فوق‌ادامه یافت و در ۱۰ مرداد به پرتاب چند نارنجک به درون خانه کاشانی انجامید. در این حادثه ۱۸ نفر مجروح شدند.^{۲۳۸} این اقدامات بازتاب منفی گسترده در میان روحانیت داشت تا بدانجا که روحانیون نجف با صدور اعلامیه‌ای حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را به‌شدت محکوم کردند. در تاریخچه ویلبر این اقدامات به‌عنوان بخشی از عملیات تی‌پی‌آجاکس توصیف شده است:

در این زمان جنگ روانی علیه مصدق به اوج رسیده بود... عوامل سیا توجه جدی به ایجاد احساس خطر در رهبران مذهبی تهران معطوف کردند... در یک مورد انفجار ظاهری در خانه یکی از این رهبران انجام شد. این یکی از چند مورد طراحی شده بود.

قتل افشارطوس و جایگاه مفقود آن

سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، بنا به مصالح امنیتی یا هر ملاحظه دیگر، عوامل اصلی خود را در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به هر نامی معرفی کنند، امروزه شناخت شبکه‌های مخفی مرتبط با سرویس‌های اطلاعاتی فوق در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ دشوار نیست. از مهم‌ترین این شبکه‌ها، کانونی است که از سال ۱۳۲۶ در پیرامون مظفر بقایی کرمانی گرد آمد و نام مرموزترین و موثرترین چهره‌های آن- عیسی سپهبدی، علی زهری و حسین خطیبی- در منابع خارجی منتشر شده دربارهٔ کودتا به‌کلی غایب است. شاپور ریپورتر تنها کسی نیست که اندکی پیش از شروع عملیات بدامن به‌طور ناگهانی به ایران بازگشت. عیسی سپهبدی، دوست دوران تحصیل مظفر بقایی در فرانسه، نیز به‌ناگاه راهی ایران شد. او در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۷ / ۴ بهمن ۱۳۲۵ از پاریس نامه‌ای به بقایی در تهران نوشت و آن را از طریق آدرس شخص ثالثی، نه آدرس بقایی، ارسال

۲۳۸. کاشانی به‌روایت اسناد، ج ۲، صص ۶۰۵-۶۱۲.

داشت. در این نامه چنین آمده است:

اکنون تغییر بزرگی در پروژه زندگانی من حاصل شده. با این که تصمیم قطعی داشتم چند سالی در پاریس بمانم اکنون به دلایلی که باید حضوراً عرض کنم ناچار به مراجعت هستم و در حوالی اسفند ماه آتیه با خانم^{۲۳۹} و بچه‌ها مسافرت خواهم نمود... در حقیقت خواب روحانی که دیده بودم تعبیر خود را... آشکار نموده است...^{۲۴۰}

سپهبدی پس از استقرار در تهران، درست مانند شاپور، از سال ۱۳۲۶ در یک سفارتخانه خارجی (سفارت فرانسه) به کار پرداخت و به عنوان استاد در دانشگاه جنگ و دانشکده افسری به تدریس مشغول شد. در همین زمان یکی دیگر از دوستان بقایی و سپهبدی، به نام علی زهری، که او نیز چون سپهبدی کارمند سفارت فرانسه بود،^{۲۴۱} انتشار روزنامه‌ای به نام شاهد را آغاز کرد. زهری امتیاز شاهد را با حمایت رضا حکمت (سردار فاخر) و احمدعلی سپهر (مورخ الدوله) به دست آورد.

این سرآغاز طلوع ستاره اقبال مظفر بقایی و شروع فعالیت جریان سیاسی مؤثری در تاریخ معاصر ایران است که با نام "حزب زحمتکشان ملت ایران" شناخته می‌شود. اندکی پس از استقرار سپهبدی در تهران، بقایی به عنوان نماینده کرمان به مجلس پانزدهم راه یافت. بقایی در اسفند ۱۳۲۷ به جناح اقلیت مجلس پیوست و در فروردین ۱۳۲۸ در استیضاح تاریخی دولت محمد ساعد مراغه‌ای نقشی چنان جنجالی ایفا کرد که وی را در مقام یکی از مشهورترین چهره‌های سیاسی ایران جای داد. در مجموعه اسناد شخصی بقایی متن پیش‌نویس بخشی از سخنان بقایی در استیضاح ساعد، به قلم عیسی سپهبدی، به دست آمده است. این سند نشان می‌دهد که استیضاح ساعد یک نمایش از پیش تنظیم شده بود که سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس، نیز در آن شرکت داشت.^{۲۴۲} سپس، بقایی پرچم مبارزه با سپهبد حاج علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش و نخست‌وزیر بعدی، را

۲۳۹. خواهر منوچهر و اسفندیار بزرگمهر همسر عیسی سپهبدی بود.

۲۴۰. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره

۱۲۲-۸۶.

۲۴۱. در سال ۱۳۲۶ علی زهری مسئول انتشارات و چاپ انجمن فرهنگی ایران و فرانسه بود.

۲۴۲. همانجا، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره ۸۳-۱۲۲ و ۸۴-۱۲۲.

تصویر سند فوق در مأخذ زیر به چاپ رسیده است: آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی،

صص ۳۴۳-۳۴۹.

برافراشت.

حداقل از سال ۱۳۲۹ یکی دیگر از نزدیکان بقایی، به نام حسین خطیبی، در رأس یک شبکه مخفی جای داشت که عملکرد اولیه آن ظاهراً مبارزه با نفوذ هواداران حزب توده و اتحاد شوروی در صفوف نیروهای نظامی بود. حسین خطیبی از یکسو با چهره‌های برجسته اطلاعاتی ارتش، حسن ارفع و حسن اخوی و حبیب‌الله دیهیمی، رابطه نزدیک داشت و از سوی دیگر سازمان خود را تابع بقایی وانمود می‌کرد.^{۲۴۳} خطیبی با محمدرضا پهلوی و امیر اسدالله علم نیز رابطه نزدیک داشت.

جای پای این شبکه در بسیاری از حوادث آن روز ایران، که در منابع منتشر شده به عملیات سیا و ام. آی. ۶ منتسب گردیده، نمایان است. برای مثال، در تظاهرات ۲۳ تیر ۱۳۳۰/۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱ علیه ورود هیئت هریمن به تهران، هواداران بقایی و دیگران در مواجهه با اعضای سازمان جوانان حزب توده خیابان‌های تهران را به خشونت کشیدند. گازیوروسکی، به نقل از کرمیت روزولت، این ماجرا را به «زن» و «سیلی»، بدون تصویب مقامات سیا، نسبت می‌دهد و جیمز بیل آن را کار «عوامل انگلیس» می‌داند.^{۲۴۴}

برای مورخان ایرانی کاملاً روشن است که در ایجاد اختلاف میان آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق، دکتر مظفر بقایی و دوستانش بزرگ‌ترین سهم را داشتند. ولی گازیوروسکی، به نقل از رایین زینر^{۲۴۵} - استاد دانشگاه آکسفورد که در این زمان در ایران برای ام. آی. ۶ کار می‌کرد - می‌نویسد که این تنش «به وسیله برادران رشیدیان ایجاد و هدایت شد.» طبق همان رویه‌ای که توضیح دادم، در اینجا نیز «برادران رشیدیان» را باید نام رمز تمامی عوامل ام. آی. ۶ در ایران تلقی کرد.

معهداً، مهم‌ترین عملکرد این شبکه ماجرای قتل سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهربانی کل کشور در زمان دولت مصدق، است که بی‌تردید در عملیات کودتا نقش منحصر به فرد داشت و مهم‌ترین عاملی بود که رفتارندوم و انحلال مجلس هفدهم از سوی مصدق، با همه عوارض آن، و پیروزی سریع کودتا را سبب شد. جایگاه این حادثه بزرگ و سرنوشت‌ساز در عملیات ام. آی. ۶ و سیا در ایران در منابع خارجی منتشر شده، به جز دو مورد، مفقود است:

۲۴۳. بنگرید به: آبادیان، همان مأخذ، صص ۲۲-۲۳ (مقدمه عبدالله شهبازی).

۲۴۴. جیمز بیل، «آمریکا، ایران، سیاست مداخله، ۱۹۵۱-۱۹۵۳»، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۵.

گازیوروسکی، تنها در یک سطر از بررسی مفصل خود، قتل افشارطوس را به ام. آی. ۶ منتسب می‌کند ولی مأخذ معتبری به دست نمی‌دهد:

در اواخر آوریل [۱۹۵۳]... ژنرال افشارطوس، رئیس پلیس ملی، ربوده و کشته شد. ام. آی. ۶ بودن افشارطوس را برنامه‌ریزی کرده بود با هدف مهیا کردن زمینه کودتا ولی قصد نداشت او را به قتل برساند.

تنها منبع گازیوروسکی برای این ادعای بزرگ مقاله نامعتبر مندرج در یک نشریه ایرانی^{۲۴۶} است.

مأخذ دیگر، گزارشی است که روزنامه/بزرور منتشر کرد^{۲۴۷} و در آن، به نقل از «یک منبع ام. آی. ۶»، قتل افشارطوس به عوامل این سرویس منتسب شد. موحد می‌نویسد:

سکوت مطلق اسناد رسمی را درباره قتل سرتیپ افشارطوس در جای خود یادآور شده‌ایم. این قتل در اوائل سال ۱۹۵۳ که ویلبر داستان خود را از آنجا شروع می‌کند اتفاق افتاد. روزنامه/بزرور لندن در شماره ۲۷ مه سال ۱۹۸۵ نوشت: «در آوریل ۱۹۵۳ افسران شاه‌پرست که به دستور رشیدیان‌ها کار می‌کردند رئیس شهربانی مصدق تیمسار افشارطوس را ربودند. یک منبع ام. آی. ۶ برای اولین بار اعتراف می‌کند که بودن افشارطوس بخشی از عملیات چکمه بود که به منظور تقویت روحیه مخالفان مصدق و نمایش ناتوانی هواداران او طرح‌ریزی شده بود. افشارطوس را پس از ربوده شدن در غاری نگاهداری می‌کردند. احساسات بالا گرفته بود. افشارطوس بی احتیاطی کرد و سخنان موهنی درباره شاه بر زبان آورد. افسر جوانی که مأمور حفاظت او بود طیآنچه را برکشید و او را کشت. کشتن او جزئی از برنامه ما نبود ولی چنین اتفاقی افتاد.»^{۲۴۸}

در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به ماجرای قتل افشارطوس مندرج نیست. ماجرای افشارطوس بلافاصله پس از تسلیم ابوالقاسم خان بختیاری (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) و پایان غائله مسلحانه او علیه دولت مصدق آغاز شد. گازیوروسکی غائله

246. *Iran Times*, May 31, 1985.

247. Nigel Hawkes, "How MI6 and CIA Joined Forces to Plot Iran Coup", *Observer*, 26 May 1985.

۲۴۸. موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، صص ۱۸-۱۹.

ابوالقاسم خان بختیاری را به سرویس اطلاعاتی بریتانیا منتسب می‌کند و می‌نویسد که اسلحه مورد استفاده او را ام. آی. ۶ تأمین می‌کرد. در تاریخچه ویلبر هیچ اشاره‌ای به این ماجرا نشده زیرا ویلبر بنا داشته که تاریخ رسمی عملیات کودتا را بنگارد. این تاریخ رسمی از مذاکرات مقدماتی ویلبر و دربی‌شایر در نیکوزیا (اواخر آوریل ۱۹۵۳ / ۵-۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۲) آغاز می‌شود یعنی زمانی که افشارطوس به قتل رسیده بود.

افشارطوس در شامگاه ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ ناپدید شد و در ساعت یک بعد از نیمه شب مفقود شدن رئیس شهربانی به اطلاع مصدق رسید. از فردای آن روز گروهی از مطبوعات به شکلی کاملاً هماهنگ تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کردند. روزنامه د/د نوشت:

عده‌ای می‌گویند این توطئه از طرف خود دولت بوده که به وسیله آن اولاً مورد جدیدی برای اتهام به دربار پیدا کند و ثانیاً اقدام به بستن نقاطی از قبیل کلوپ افسران بازنشسته و حزب سومکا را که نزدیک محل حادثه هستند بنماید. ثالثاً وسیله جدیدی برای بازداشت افراد پیدا کنند. از همین جهت به رئیس شهربانی دستور داده شده فعلاً خود را مخفی کند.^{۲۴۹}

و آسیای جوان به جدّ کوشید تا مفقود شدن افشارطوس را به یک رسوایی جنسی بدل کند و از این طریق اعتبار دولت را کاهش دهد. این روزنامه از ارتباطات افشارطوس با رقاصه‌ای به نام "تامارا" سخن می‌گفت.^{۲۵۰}

در اوّل اردیبهشت مأموران فرمانداری نظامی حسین خطیبی و دو روز بعد تعدادی از امرای بازنشسته (سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ دکتر سید علی اکبر منزه، سرتیپ نصرالله بایندر و سرتیپ نصرالله زاهدی) را به اتهام ربودن افشارطوس دستگیر کردند. در ۶ اردیبهشت جسد افشارطوس در تپه‌های لشکرک کشف شد. روشن شد که افشارطوس در خانه حسین خطیبی ربوده شده و به روستای متعلق به عبدالله امیرعلایی، واقع در لشکرک (شمال تهران)، انتقال یافته و در ساعت ۴ بعد از ظهر ۲ اردیبهشت در غار تلو به قتل رسیده است. در این ماجرا علاوه بر خطیبی و افسران فوق هادی افشار قاسملو و سرگرد فریدون بلوچ قرایی نیز شرکت داشتند. در همین زمان روزنامه *ینی استانبول* (چاپ ترکیه) این حادثه را پیشدرآمد کودتا در ایران خواند و نوشت: ایران در انتظار یک کودتاست؛ یا

۲۴۹. *خواندنیه‌ها*، سال ۱۳، شماره ۶۲، شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۳.

۲۵۰. همان مأخذ.

دربار علیه دولت کودتا خواهد کرد، یا دولت علیه دربار و یا کمونیست‌ها علیه هر دو.^{۲۵۱} و روزنامه ملت ما، ارگان مجمع مسلمانان مجاهد،^{۲۵۲} مدعی شد که قتل افشارطوس به دست دوستانش، سرتیپ تقی ریاحی (رئیس ستاد ارتش) و سرتیپ محمود امینی (معاون وزارت جنگ)^{۲۵۳} انجام گرفته است.^{۲۵۴}

در ۱۳ اردیبهشت دکتر مظفر بقایی و سرلشگر فضل‌الله زاهدی به شرکت در توطئه قتل افشارطوس متهم شدند و اعلام شد که اردشیر زاهدی، پسر فضل‌الله زاهدی، دوست نزدیک حسین خطیبی بوده و او نیز در ماجرا دخالت داشته است. در این زمان اردشیر زاهدی معاون اداره آمریکایی "همکاری فنی در ایران"،^{۲۵۵} (معروف به "اصل چهار")^{۲۵۶} بود که ویلیام وارن^{۲۵۷} ریاست آن را به دست داشت. در روز دوشنبه ۱۴ اردیبهشت فضل‌الله زاهدی به همراه مهدی میراشرفی به مجلس پناه برد و تحصن خود را آغاز کرد. در ۱۵ اردیبهشت بقایی در روزنامه شاهد نامه سرگشاده‌ای خطاب به دکتر مصدق منتشر کرد و طی آن از خطیبی به شدت دفاع نمود. در پاسخ به این جنجال، دولت در ۱۶ اردیبهشت اعترافات متهمان را از رادیو تهران پخش کرد. در ۲۴ اردیبهشت عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری، طی نامه‌ای به مجلس اعلام کرد که مطابق گزارش وزارت دفاع ملی و اسناد و مدارک متقن، که منضم به نامه است، دکتر مظفر بقایی کرمانی متهم به معاونت در قتل رئیس شهربانی می‌باشد. لطفی در این نامه سلب مصونیت پارلمانی از بقایی را خواستار شد. این درخواست تا زمان انحلال مجلس هفدهم به تصویب نرسید.

در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲ / ۲۰ مه ۱۹۵۳ به ایستگاه سیا در تهران اجازه داده شد که هفته‌ای یک میلیون ریال برای تطمیع نمایندگان مجلس و جلب همکاری آنان خرج

۲۵۱. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۶۳، سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۸.

۲۵۲. صاحب امتیاز این روزنامه شمس قنات‌آبادی بود. او در بهمن ۱۳۲۷ مجمع مسلمانان مجاهد را تأسیس کرد. این سازمان رقیب سرسخت جمعیت فداییان اسلام، به رهبری سید مجتبی نواب‌صفوی، به شمار می‌رفت و سرانجام موفق شد رابطه میان فداییان اسلام و آیت‌الله کاشانی را به تیرگی کشاند. قنات‌آبادی سهم بزرگی در اشاعه شایعات منفی علیه فداییان اسلام داشت.

۲۵۳. سرتیپ محمود امینی در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ فرمانده ژاندارمری کل کشور شد.

۲۵۴. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۶۴، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۵.

255. Technical Cooperation in Iran (TCI)

256. Point Four

257. William E. Warne

کند.^{۲۵۸} در پیامد این اقدام، مجلس هفدهم پرتنش‌ترین روزهای دوران موجودیت خود را آغاز کرد و از ۷ خرداد مشاجره و زدوخورد میان نمایندگان اوج گرفت. از اواخر اردیبهشت تبلیغات سنگین و پرحجمی آغاز شد که طی آن دولت مصدق به همدستی با کمونیست‌ها متهم می‌شد. روزنامه ملت ما نوشت:

به قرار اطلاعاتی که رسیده، یک نقشه بسیار خطرناک در شرف اجرا است و دولت برای روشن کردن آتش انقلاب و ایجاد صحنه‌های خونین انقلابی عده‌ای از عناصر اجیر حکومت را به کمک حزب کمونیست نیروی سوّم و حزب ایران و حزب توده مأمور تسخیر و تصرف مجلس شورای ملی نموده و مخصوصاً به حزب توده آزادی عمل داده است که نمایندگان و مخالفین دولت و حزب توده را در مجلس مضروب و مقتول نمایند. اقدام به این عمل مقدمه انقلابی است که از مدت‌ها پیش در انتظار آن بوده‌اند.^{۲۵۹}

آنچه بستر لازم را برای این تبلیغات فراهم آورد رأی مشکوک علی اشرف مهاجر، بازپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران، بود که طی آن سران حزب توده را از اتهامات وارده تبرئه کرد و در قرار مفصل خود نوشت: «عضویت حزب توده ایران به علت مطابقت آن حزب با قانون اساسی و قوانین عادی» جرم نمی‌باشد. در واکنش به این رأی، بقایای عنوان درشت سرمقاله خود در شاهد را چنین قرار داد: «آقای دکتر مصدق، آرزوی حکومت ائتلافی با توده‌ای‌ها را به گور خواهید برد.»^{۲۶۰} دوستان بقایای «علت واقعی» قتل افشارطوس را چنین بیان می‌کردند:

ده روز قبل از این واقعه جناب آقای دکتر [حسین] فاطمی، تعزیه‌گردان این جریان، اسامی هیئت رهبران توده را... به افشارطوس می‌دهد که آن‌ها را خلاص کند و ضمناً صورت دیگری از ۱۴ نفر رجال... به دربار می‌دهد که آن‌ها را نیز دستگیر نماید و بدینوسیله شاه را فراری و دربار و مجلس را از کار بیندازند. افشارطوس، که رئیس املاک رضاخان و نمک‌پرورده بود، قصد نداشت نمکدان بشکند... آقای دکتر فاطمی... به او تکلیف می‌کند استعفا بدهد، قبول نمی‌کند. همان روز صبح می‌گیرند این فرد جسور را تنبیه کنند. وقتی افشارطوس می‌بیند جاننش در خطر است... سه روز قبل از گم شدن استعفاء می‌دهد. مصدق حس

۲۵۸. تاریخچه ویلبر.

۲۵۹. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۶۹، سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۲.

۲۶۰. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۷۰، شنبه ۲ خرداد ۱۳۳۲، ص ۴.

می کند که استعفای او با این طرز نه فقط خطرناک است بلکه ممکن است اسرار را فاش کند، دستور می دهند او را بدزدند [و] از او التزام بگیرند که اگر چیزی گفتمی کشته خواهی شد... وقتی به دکتر مصدق خبر دادند که افشارطوس تسلیم نمی شود و نزدیک است دربار و مردم از جریان استحضار پیدا کنند دستور به کشتن او صادر می شود.^{۲۶۱}

محور مهم تبلیغاتی دیگری که از حوالی نیمه اردیبهشت ۱۳۳۲ علیه دولت مصدق آغاز شد، اتهام شکنجه متهمان پرونده قتل افشارطوس بود. از اوائل دستگیری خطیبی و دیگران، شبکه‌ای هماهنگ از مطبوعات شایعات گسترده‌ای را در زمینه شکنجه متهمان به قتل افشارطوس برای اخذ اعترافات اجباری رواج دادند. روزنامه *اتحاد ملی*، به نقل از «یک مقام مسئول»، مدعی شد که متهمان «درست مثل دستگاه زمان مختاری از شلاق خوردن، اشکلک، تنقیه آبجوش و کتک و غیره برخوردار شده‌اند.» این روزنامه افزود که افشارطوس در یک توطئه کودتا، به سود مصدق، شرکت داشته ولی چون مخالف برکناری شاه بوده به دست سایر توطئه‌گران به قتل رسیده است.^{۲۶۲} این خط تبلیغاتی است که تا زمان کودتا بقایای به شدت در پیرامون آن مانور می داد.

در این دوران، حسین خطیبی از درون بازداشتگاه خود (پادگان جمشیدیه) به طور منظم و پنهانی با بقایای ارتباط داشت و طی یادداشت‌هایی که برای او می فرستاد، اتهامات شکنجه و توطئه کودتا از سوی مصدق را تأیید و تقویت می کرد. در این نامه‌ها، خطیبی به نحوی ماجرای دستگیری و بازجویی‌های خود را بیان می داشت که کاشانی و مکی و دیگران، که قطعاً از طریق بقایای از مضمون این نامه‌ها مطلع می شدند، راهی جز رویارویی نهایی با مصدق و درگیر شدن در نبرد مرگ و زندگی نمی دیدند.^{۲۶۳}

در رابطه با نامه‌های زندان خطیبی دو نکته مهم قابل ذکر است:

اول، نحوه ارسال این مکاتبات از درون بازداشتگاه است. این پرسشی اساسی است که چگونه خطیبی، متهم اصلی پرونده‌ای که سرنوشت دولت مصدق را رقم می زد، می توانست به سادگی با خارج از زندان تماس مکتوب برقرار کند و به منبع اصلی شایعه‌پراکنی بدل شود؟

۲۶۱. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی بقایای، کارتن ۲۵، سند شماره ۱۱۲-۱۲۲.

۲۶۲. *خواندنیا*، سال ۱۳، شماره ۶۴، شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲، ص ۵.

۲۶۳. برای آشنایی با نمونه‌های از نامه‌های خطیبی به بقایای از درون بازداشتگاه بنگرید به: مقدمه نگارنده بر *زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایای*، صص ۲۴-۲۷.

دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دولت مصدق، مسئولیت پیگیری پرونده قتل افشارطوس را به رکن دوم ستاد ارتش محول کرد که مهم‌ترین و منسجم‌ترین نهاد اطلاعاتی کشور در آن زمان بود. رکن دوم سازمانی قابل اعتماد برای مصدق نبود زیرا سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا از سال‌های اولیه پس از پایان جنگ دوم جهانی، برای مقابله با گسترش کمونیسم در ارتش ایران، به آن توجه ویژه داشتند. این سازمان به‌طور جدی در زیر سلطه معنوی سه چهره برجسته اطلاعاتی - نظامی مرتبط با غرب (سرلشگر حسن ارفع، سرتیپ حبیب‌الله دیهیمی و سرهنگ حسن اخوی) قرار داشت. سه فرد فوق با بقایی رابطه نزدیک داشتند. این رابطه به یک دوستی عمیق و دیرپا بدل شد تا بدان حد که در زمان اوجگیری انقلاب اسلامی، در آذرماه ۱۳۵۷ ارفع و دوستان نظامی‌اش در جلساتی گرد آمدند و طی گزارش‌هایی به شاه هماهنگی خود را با بقایی و حزب او برای «حفظ سلطنت» اعلام کردند.^{۲۶۴} این شبکه نظامی - اطلاعاتی در کودتای ۲۸ مرداد نقش فعالی ایفا کرد و، چنانکه در بررسی تاریخچه ویلبر دیدیم، حسن اخوی از کسانی بود که برای غلبه بر تزلزل و بی‌تصمیمی شاه، در ۱۹ مرداد، به دیدار او رفت. در این میان، دیهیمی^{۲۶۵} رابطه ویژه‌ای با بقایی داشت و این رابطه ناشناخته نبود.

۲۶۴. اسناد این نشست‌ها در مأخذ زیر منتشر شده است: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۲۱۷-۲۲۱. در این جلسه افراد زیر شرکت داشتند: سپهد حسین آزموده، سپهد نصراللهی، سپهد امیرصادقی، سپهد محمود معزی، سرلشگر حسن اخوی، سرلشگر فتح‌الله احمدی و سرلشگر حسن ارفع. در یکی از گزارش‌ها ذکر شده که سرلشگر محمود ارم به‌دلیل مسافرت به خارج از کشور و سرلشگر حسن پاکروان به‌دلیل اشتغال اداری در این نشست حضور نداشتند. در این زمان سرلشگر دیهیمی فوت کرده بود.

۲۶۵. سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی می‌نویسد: دیهیمی «افسر ستادی بود بسیار اهل مطالعه، دارای مغز سیاسی، رفیق‌باز و وسیع فکر و صحیح‌العمل. شهرت داشت که عقل منفصل سرلشگر ارفع و سپهد باتمانقلیچ بود. مشاغل مختلفی را تصدی کرد که از آنجمله استادی دانشگاه جنگ، ریاست رکن دوم ستاد ارتش، دادستانی ارتش، وابستگی نظامی ایران در آمریکا، معاونت ستاد ارتش، فرماندهی تیپ زاهدان و ریاست دفتر نظامی را می‌توان نام برد. او یک بازیگر سیاسی و نظامی بود و به همین جهت اشخاص از او وحشت داشتند و او را دسیسه‌گر می‌خواندند و دشمنش می‌شدند. در آخر عمر همه حتی دوستان نزدیکش از او فراری می‌شدند.» مصوررحمانی می‌افزاید که دیهیمی در دفتر نظامی، «که در واقع ستاد شخصی شاه محسوب می‌شد رئیس بود و در آنجا با اقتدار تمام کار می‌کرد.» دیهیمی بعدها به بیماری «فرسودگی اعصاب» مبتلا شد تا بدان حد که حتی از نامه‌محبت آمیزی از سوی شاه، بدان دلیل که در آن لفظ «عنایت» به کار رفته بود، عصبی شد و شرحی از خدمات خود نوشت.

←

شمس قنات آبادی در خاطراتش می‌نویسد: «بقایای مدعی است که تحت تأثیر کسی نمی‌رود ولی غیر از علی زهری و سرتیپ دیهیمی و چند نفر دیگر که خیلی در او مؤثر بودند.»^{۲۶۶} در مجموعه شخصی بقایی، اسناد متعددی از رکن دوّم ستاد ارتش، از جمله گزارش‌های داخلی حزب توده، وجود دارد. علی‌القاعده، این بقایای اسنادی است که دیهیمی در اختیار بقایی می‌گذاشت. روابط ویژه بقایی و دیهیمی به مطبوعات نیز کشیده شد. در ۵ خرداد ۱۳۲۹ روزنامه به‌سوی آینده، نشریه حزب توده، نوشت: «سرلشگر زاهدی در ملاقات‌هایی که با آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در منزل سرهنگ بازنشسته دیهیمی دارد چه مذاکراتی می‌کند و چرا این ملاقات‌های دوستانه چندین ساعت به طول می‌کشد؟»^{۲۶۷} و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق در مجلس اعلام نمود که فداییان اسلام قصد ترور او را دارند. مصدق این مطلب را از شاه و شاه از دیهیمی، عضو «سازمان دکتر بقایی»، شنیده بود.

[به شاه] عرض کردم ممکن است بفرمایید چه اشخاصی در صدد از بین بردن من هستند؟ فرمودند: دیهیمی که در سازمان دکتر بقایی است به او اینطور گفته است که فداییان اسلام در صدد قتل دکتر مصدق‌اند و دیهیمی هم به ستاد ارتش اطلاع داده و از ستاد ارتش هم به من گزارش دادند.^{۲۶۸}

در سال ۱۳۳۲ سرهنگ حسن پاکروان ریاست رکن دوّم ستاد ارتش را به‌دست داشت و مسئول عالی‌پیکری پرونده قتل افشارطوس به‌شمار می‌رفت. حسن پاکروان نیز دوست صمیمی بقایی و زهری و سپهبدی به‌شمار می‌رفت. بقایی در سال ۱۳۲۴، مقارن با جدایی از همسرش، عضو محفل کوچکی بود که پاکروان نیز در آن عضویت داشت. اندکی بعد، پاکروان و مادر فرانسوی‌اش، امینه پاکروان، مشوق زهری و بقایی در انتشار روزنامه شاهد شدند و رابطه دوستانه میان آنان تا زمان انقلاب ادامه یافت. این رابطه تا

←

(غلامرضا مصور رحمانی، کهنه سرباز، تهران: رسا، ۱۳۶۶، صص ۳۵۶-۳۵۸)

۲۶۶. شمس قنات آبادی، سیری در نهضت ملی شدن نفت: خاطرات شمس قنات آبادی، تهران: مرکز

بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۳۱۴.

۲۶۷. به نقل از: ف. م. جوانشیر [فرج‌الله میزانی]، تجربه ۲۸ مرداد: نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت

ایران، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹، ص ۱۳۱.

۲۶۸. به نقل از: محمدعلی سفری، قلم و سیاست؛ از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: نشر نامک،

۱۳۷۱، ص ۴۶۸.

بدان حد نزدیک بود که آگهی برگزاری مجلس ترحیم به مناسبت فوت علی زهری (۱۴ خرداد ۱۳۳۹) را مظفر بقایی و حسن پاکروان، مشترکاً، امضاء کردند.^{۲۶۹}

مهم‌ترین شاخه رکن دوم ستاد ارتش شعبه تجسس آن بود که در ماه‌های اولیه دولت مصدق سرهنگ حسن علوی‌کیا^{۲۷۰} ریاست آن را به دست داشت. احتمالاً از همان زمان علوی‌کیا با شاپور ریپورتر مرتبط بود.^{۲۷۱} اندکی بعد، علوی‌کیا به دلیل «ارتباط محرمانه با دربار»، «مخالفت با دولت مصدق»، «کارشکنی در امور» و «رسانیدن اقدامات و اطلاعات محرمانه به مخالفین» از این سمت برکنار شد و سرهنگ حسینقلی سررشته جایگزین وی گردید.^{۲۷۲} سررشته، چنانکه زندگی پسین‌اش نشان می‌دهد، از افسران وفادار به نهضت

۲۶۹. برای آشنایی با ارتباطات بقایی و پاکروان بنگرید به: آبادیان، *زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی*.
 ۲۷۰. بعدها، علوی‌کیا، به پاس خدماتش در کودتا، قائم‌مقام ساواک شد ولی در سال ۱۳۴۰ به دلیل سوءاستفاده مالی برکنار و حسین فردوست در این سمت منصوب گردید. فردوست میزان سوءاستفاده علوی‌کیا در دوران ۵-۶ ساله قائم‌مقامی ساواک را حدود ۱۵۰ میلیون تومان تخمین می‌زند که ظاهراً سهم اصلی را به تیمور بختیار (رئیس ساواک) داده است. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۰۹)

۲۷۱. علاوه بر این که فردوست از علوی‌کیا به عنوان یکی از مرتطبین با شاپور یاد می‌کند (همان مأخذ، ص ۲۹۶) از او نامه‌ای در دست است بر روی کاغذ «شرکت کشت و صنعت ایران و آمریکا» خطاب به شاپور ریپورتر، مورخ ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۱، که در آن اعطاء مقام شهسواری به شاپور را تبریک گفته است. نامه بیانگر آشنایی دیرین این دو است و نیز دلالتی علوی‌کیا از برکناری از مقام خود در ساواک: «شاپور عزیز قربانت گردم- در روزنامه‌ها از موفقیت بزرگ تو اطلاع حاصل کردم و بدین وسیله از صمیم قلب به تو و خانواده تو تبریک می‌گویم. حقاً تو لایق این تشویق هستی زیرا چه برای میهن اجدادی و چه برای میهن دوم آن‌چه شایسته و برآورنده یک شخصیت بزرگ است انجام دادی. خدمات تو به هر دو میهن برای کسانی که در جریان فعالیت‌های صادقانه و صمیمانه تو بوده‌اند فوق ارزش‌یابی است. آرزو می‌کردم من هم چنین سعادت را می‌داشتم که خدماتم برای شاه و وطنم بالارزش باشد. متأسفانه چنین اقبالی نداشتم. قطعاً شایسته آن نبودم که خداوند آرزویم را مورد قبول قرار داده و افتخار خدمت تا آخر عمر را به من عطا فرماید. اما به یقین تو شایسته بودی. خداوند به تو توفیق بیشتر بدهد و همه آرزوهای ترا برآورد. تبریک قلبی مرا خدمت خانم و بچه‌ها ابلاغ کن. قربانت- ارادتمند علوی‌کیا [امضاء]» شاپور در بالای نامه به انگلیسی نوشته است: «تلفن شد.» (مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۴۷۵۴۷)

۲۷۲. حسینقلی سررشته، *خاطرات من: یادداشت‌های دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴*، تهران: مؤلف، ۱۳۶۷، ص ۲۱.
 کتاب فوق از مأخذ مهم شناخت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است که به دلیل توزیع نامناسب مورد

ملی بود. در زمان قتل افشارطوس سرهنگ سررشته ریاست شعبه تجسس رکن دوّم را به عهده داشت و در این مقام مسئولیت مستقیم پرونده و بازجویی از متهمان را به دست گرفت.

علاوه بر پاکروان، فرد مشکوک دیگری که در پرونده قتل افشارطوس مؤثر بود، سرهنگ دوّم قدرت‌الله نادری، رئیس اداره کارآگاهی شهربانی، است. نادری افسر شعبه تجسس رکن دوّم بود که به همراه علوی‌کیا و به همان دلایل برکنار شد. او اندکی بعد چهره سیاسی خود را تغییر داد و به عضویت «گروه افسران ناسیونالیست» (سازمان گروه ملّی) درآمد که در اوائل ۱۳۳۱ در خانه سرتیپ محمود افشارطوس تأسیس شد.^{۲۷۳} به این دلیل، زمانی که افشارطوس ریاست شهربانی را به دست گرفت، نادری را به عنوان مشاور خود منصوب کرد. پس از ناپدید شدن افشارطوس، دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، نادری را رئیس اداره کارآگاهی شهربانی نمود. به نوشته سررشته، «در واقع، سرهنگ نادری با حرکاتی مشکوک و مرموز خود را در شهربانی جا می‌کند.»^{۲۷۴} سررشته نقش نادری را در پرونده قتل افشارطوس به کلی مشکوک می‌داند و می‌نویسد حسین خطیبی در زمانی که نادری در محل بازجویی (واقع در پادگان جمشیدیه) حضور داشت اعتراف نمی‌کرد و زمانی که نادری حاضر نبود «با خیال راحت جزئیات وقایع» را شرح می‌داد.^{۲۷۵}

دومین نکته مهمی که در رابطه با نامه‌های زندان حسین خطیبی باید ذکر شود، ارتباط این ماجرا با شاه است.

خطیبی در یادداشت مورخ چهارشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۳۲، که محرمانه برای بقایی ارسال داشته، وضع خود را در دوران بازجویی شرح می‌دهد، از شکنجه‌های شدید خود و سایر متهمان سخن می‌گوید، مخالفان مصدق را به شورش تحریک می‌کند، و در این میان می‌نویسد:

موضوع آخری فعلاً «آریاب قلبی» است که لطفاً به او بفرمایید ای نامرد...^{۲۷۶}

←

توجه کافی قرار نگرفته است.

۲۷۳. بنگرید به: مصور رحمانی، همان مأخذ، صص ۲۰۶-۲۱۳.

۲۷۴. سررشته، همان مأخذ، ص ۹۸.

۲۷۵. همان مأخذ، ص ۱۰۱.

۲۷۶. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی بقایی، کارتن ۲۳۵، سند شماره ۷۱/۴-۱۲۳.

←

خطیبی کمی بعد می نویسد:

گمان می کنم بد نباشد به ارباب قلبی بفرمایید دنباله آن موضوع روز "شنبه" را هم اقدام فوری کند.^{۲۷۷}

در نامه‌های خطیبی به بقایی، "قلبی" نام رمز امیر اسدالله علم و "ارباب قلبی" نام رمز محمدرضا پهلوی است.

هیاهویی که بر سر پرونده قتل افشارطوس برانگیخته شد، به استیضاح دولت مصدق به وسیله علی زهری، نماینده تهران، انجامید. این استیضاحی است که حسین خطیبی از درون زندان پیشنهاد کرده بود. مصدق، که نگران رأی عدم اعتماد مجلس هفدهم بود،^{۲۷۸} در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی مردم را به فراندوم برای انحلال مجلس فراخواند. این فراندوم، که سلامت آن مورد تردید است، در ۱۲ مرداد در تهران و در ۱۸ مرداد در شهرستان‌ها برگزار شد و به سود انحلال مجلس نظر داد. واشنگتن پست در مقاله مفصلی نوشت:

ایران در چنگال بحران عظیم دیگری افتاده است و این بحران... به خاطر این است که مصدق می خواهد بر سر کار بماند... در چنین اوضاعی، دکتر مصدق با اتکاء بر حمایت کمونیست‌ها برای انحلال مجلس در ایران فراندوم کرد. آیت الله کاشانی لیبر مخالفین مصدق به پیروان خود دستور داد که در این فراندوم شرکت نکنند... اخبار تهران حاکی است که بیش از نصف جمعیت رأی دهندگان کمونیست‌ها و طرفداران آن‌ها بودند. البته کمونیست‌ها به نفع مصدق رأی نداده‌اند... رأی کمونیست‌ها برای این بوده که اوضاع را بیش از پیش متشنج کنند. کمونیست‌ها امیدوارند در اوضاع آشفته قدرت را به دست آورند و اکنون شانس آن‌ها برای تصرف قدرت بیش از همیشه است.^{۲۷۹}

در ظهر ۲۵ مرداد، درست در زمانی که عملیات نهایی کودتا آغاز شده بود، مصدق طی پیام رادیویی کوتاه اعلام کرد: «طبق اراده ملت، که در فراندوم بیان شد، مجلس هفدهم منحل اعلام می گردد. انتخابات مجلس هیجدهم به زودی برگزار خواهد شد.» در همین

←

(نقطه چین از خطیبی است.)

۲۷۷. همانجا، اسناد شماره‌های ۱۲۳-۷۱/۷ و ۱۲۳-۷۱/۶.

۲۷۸. در اواخر تیرماه ۱۳۳۲ مصدق تنها ۳۰ نفر هوادار در مجلس داشت.

۲۷۹. خواندنیها، سال ۱۳، شماره ۹۴، شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، صص ۴-۵.

روز بقایی و زهری دستگیر شدند. زهری در ۲۶ مرداد آزاد شد ولی بقایی تا پیروزی کودتا در زندان ماند. در ۳۰ آبان ۱۳۳۲، قریب به سه ماه پس از کودتا، دادگاه جنایی فرمانداری نظامی تهران کلیه متهمین پرونده قتل افشارطوس را از اتهامات متناسبه تبرئه کرد.^{۲۸۰}

نقش حسین خطیبی و شبکه نظامی - اطلاعاتی فوق در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بدان حد واجد اهمیت بود که تا مدت‌ها پس از کودتا عزل و نصب تمامی مقامات مهم نظامی با نظر گردانندگان این شبکه انجام می‌گرفت. گواه این امر نامه مورخ ۵ خرداد ۱۳۳۳ دیهیمی از واشنگتن است به خطیبی در تهران:

... از تغییرات ارتش نوشته بودید. متشکرم ولی مسلم بدانید عرایضی که قبلاً بنده کرده بودم از روی احساسات نبود و من ارتشی‌ها را بهتر می‌شناسم... سرلشکر باتمانقلیچ سرباز خوبی است. به اعلیحضرت علاقمند است. در هیچ دسیسه‌ای داخل نمی‌شود. دوام او در پست خود به نفع کشور است. سایرین را که اسم برده بودید هر دو نفر خطرناک و مضرند و من راجع به سوابق و بستگی‌های آنها بدبختانه اطلاعات زیادی دارم.

می‌دانم اشخاص ناجور در دسته‌ی اخوی عمل کردند. بعداً خود او هم ملتفت شد، ولی موقع را هم در نظر بگیرید. زندگیمی و غیره را بنده خوب می‌شناسم و شما کاملاً محق هستید...^{۲۸۱}

در تاریخچه ویلبر، و منابع مشابه، نامی از خطیبی و سپهبدی و دیهیمی و پاکروان و علوی‌کیا و دیگران مندرج نیست. این چهره‌های متنفذ دنیای پس‌پرده آن روز، به‌همراه حسن ارفع و محمود ارم و دیگران، به‌کلی از صحنه عملیات کودتا ناپدید شده‌اند. با توجه به چنین میزانی از استتار، کاملاً طبیعی است که نامی از جرج کندی یانگ و شاپور ریپورتر نیز در میان نباشد و خوانندگان با داستان لاف‌زنانی چون «برادران رشیدیان» فریفته شوند.

”فیل سرکشی“ به نام ”بدامن“

تصویری که از عملکرد شبکه‌های پنهان و دسیسه‌گر وابسته به سرویس‌های اطلاعاتی

۲۸۰. کیهان، شنبه ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

۲۸۱. تصویر و متن کامل این نامه در مأخذ زیر مندرج است: آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر

بقایی، صص ۴۰۶-۴۰۸.

ایالات متحده و بریتانیا در ایران سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۲ به دست داده شد، و تحلیلی که از دیپلماسی دولت‌های ترومن و اتلی و تمایز آن با دیپلماسی دولت‌های آیزنهاور و چرچیل در قبال نهضت ملی در ایران ارائه گردید، تناقضی بنیادین را جلوه‌گر می‌سازد. این بررسی روشن می‌کند که عملکرد این دو سرویس اطلاعاتی در ایران، تا قبل از تصویب طرح سرنگونی دولت مصدق در لندن و واشنگتن در زمان دولت‌های چرچیل و آیزنهاور، کاملاً مغایر با دیپلماسی رسمی دولت‌های متبوع بوده است. سیا و ام. آی. ۶ و شبکه‌های مخفی وابسته به ایشان در ایران تا قبل از تصویب طرح کودتا تنها مجوز فعالیت علیه نفوذ کمونیسم را داشتند ولی در عمل به این حوزه بسنده نکرده و به سان یک نیروی سیاسی داخلی مقتدر به دستکاری^{۲۸۲} در فرایند سیاسی ایران اشتغال داشتند.

برای نمونه، گازیوروسکی به نقش بدامن در ایجاد انشعاب در احزاب زحمتکشان و پان‌ایرانیست اشاره می‌کند. (انشعاب در حزب پان‌ایرانیست در اوّل آبان ۱۳۳۰ و انشعاب در حزب زحمتکشان در ۲۲ مهر ۱۳۳۱ رخ داد.) گازیوروسکی نیز به این تناقض توجه دارد و می‌نویسد:

مسئله‌ای که طرح آن از جهات مختلف حائز اهمیت است این است که چه مقامی مجوز حمله به مصدق و جبهه ملی را صادر کرد. چنانکه در بالا توضیح داده شد، سیاست رسمی دولت ترومن حمایت از مصدق نه تضعیف دولت او بود. وزارت خارجه، که در آن زمان به وسیله دین اچسون اداره می‌شد، بدون چون و چرا از این سیاست پیروی می‌کرد. به نظر می‌رسد که تصمیم برای تضعیف دولت مصدق از طریق شبکه بدامن در درون خود سازمان سیا گرفته شد. از آنجا که آن گروه از مقامات عالی‌رتبه سیا که در آن زمان مسئولیت عملیات پنهان را به دست داشتند اکنون یا مرده‌اند و یا نمی‌توانند به خاطر آورند که چه مقامی دستور این عملیات را صادر کرد، غیرممکن است روشن کرد حلقه هدایت "فیل سرکشی" که بدامن را به خدمت گرفت در کجا بود.

گازیوروسکی حدس می‌زند که مجوز این اقدامات "خودسرانه" را رئیس وقت سیا یا معاونان او یا رئیس برنامه بدامن یا رئیس عملیات خاورمیانه صادر کرده باشند.^{۲۸۳}

مسئله فراتر از "سرکشی" و "خودسری" است. شبکه‌های سیا و ام. آی. ۶ در ایران با ایجاد آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰ سفر هیئت هریمن را برای میانجیگری میان ایران و شرکت

282. manipulation

۲۸۳. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد، زیرنویس ۴۷.

نفت انگلیس و ایران به بن‌بست کشانیدند و پس از آن نیز در جهت تشدید نابسامانی و بغرنج‌تر کردن مسائل داخلی ایران و لاینحل کردن مناقشه نفت عمل نمودند. نامه‌ای از عیسی سپهبدی به مظفر بقایی در دست است که طی آن سپهبدی مدعی است «یکی از سرویس‌های مستقل سفارت آمریکا» به ریاست گویران به وسیله اعتبارات مالی مخفی خود از تقاضای تمدید اختیارات مصدق و تبلیغات شدید به سود مصدق حمایت می‌کند.^{۲۸۴} با توجه به چنین قرائنی، به نظر می‌رسد که سیا و ام. آی. ۶ در تحریک مصدق و هواداران او به اقدامات حادث‌تر و تعمیق تعارض مؤثر بودند. به عبارت دیگر، این «فیل سرکش» در تحولات داخلی ایران به دنبال اهداف معینی بود که از طریق سوق دادن حوادث ایران به سمت کودتا و استقرار یک نظام دیکتاتوری دست‌نشانده به دست می‌آمد.

شبکه‌های وابسته به سیا و ام. آی. ۶ در موارد متعدد صحنه‌های غیرواقعی آفریدند که به هراس از کمونیسم دامن می‌زد و فضای لازم را برای تصویب طرح کودتا در لندن و واشنگتن فراهم می‌نمود. به عبارت دیگر، سرویس‌های اطلاعاتی دولت‌های متبوع خود را فریب می‌دادند و از این طریق دیپلماسی رسمی بریتانیا و ایالات متحده را دستکاری می‌کردند. مثالی می‌زنم:

در ۳۰ تیر ۱۳۳۲ / ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳ گروهی از هواداران مصدق در احزاب پان‌ایرانیست و نیروی سوم مانع برگزاری تظاهرات مشترک با حزب توده، به مناسبت سالگرد قیام ۳۰ تیر، شدند. به این دلیل، تظاهرات حزب ایران و نیروی سوم و پان‌ایرانیست‌ها در صبح برگزار شد و تظاهرات جمعیت ملی مبارزه با استعمار (وابسته به حزب توده) در عصر. تظاهرات توده‌ای‌ها در زیر پوشش خبری گسترده قرار گرفت و نگرانی دولت ایالات متحده از نفوذ کمونیسم در ایران را به شدت افزایش داد. در گزارش ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۳ وزارت خارجه آمریکا، با عنوان «حزب کمونیست توده ایران را تهدید می‌کند» چنین آمده است:

حزب کمونیست ایران، که به نام حزب توده معروف است، در حال کسب موقعیتی منحصربفرد در این کشور استراتژیک است. تظاهرات سازماندهی شده ۲۱ ژوئیه کمونیست‌ها با حدود ۱۰۰ هزار نفر شرکت‌کننده تجمع ۱۰ تا ۲۰ هزار نفری طرفداران دولت را تحت‌الشعاع قرار داد. این تظاهرات این پیام شوم را به دنبال دارد که نخست‌وزیر پیر، زیرک و زرننگ ایران، محمد مصدق، یا باید به

۲۸۴. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی، کارتن ۱۶۸، سند شماره

۸۸-۱۲۲. برای ملاحظه تصویر سند فوق بنگرید به: آبادیان، همان مأخذ، صص ۳۹۳-۳۹۴.

زودی کمونیست‌ها را به‌عنوان شریک بپذیرد یا متحمل شکست شود.^{۲۸۵}

ویلبر تأثیر تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۲ را اینگونه بیان می‌دارد:

حوادث ۲۱ ژوئیه [۳۰ تیر] در تهران محافظه‌کارترین عناصری را که به‌جدا از مصدق حمایت می‌کردند تکان داد و ایشان را از خواب خوش‌بینانه‌شان بیدار نمود... بر همگان روشن شد که شمار شرکت‌کنندگان توده‌ای بسیار زیادتر از هواداران جبهه ملی است. این واقعیت بیش از هر چیز دیگر مردم را واداشت که درباره اقتداری که حزب توده در دوره دولت مصدق به‌دست آورده بیندیشند. در این زمان، پرسنل ایستگاه در جبهه‌های مختلف فعال بودند.

اگر این تظاهرات یکپارچه انجام می‌شد، احتمالاً تأثیر معکوس می‌بخشید و شاید اراده مقامات ایالات متحده و بریتانیا را در اجرای طرح کودتا متزلزل می‌کرد.^{۲۸۶} آیا همان عوامل شبکه بدامن، که از ۷ مرداد حملات شبانه به خانه آیت‌الله کاشانی را سازمان دادند و در ۲۸ مرداد در کسوت "توده‌ای‌های بدلی" خیابان‌ها را به آشوب کشیدند، مسبب دوگانه شدن تظاهرات در ۳۰ تیر ۱۳۳۲ نبودند؟ و آیا شبکه بدامن در برگزاری هر چه باشکوه‌تر تظاهرات حزب توده در عصر، و برگزاری هر چه کم‌رنگ‌تر تظاهرات جبهه ملی در صبح،^{۲۸۷} مؤثر نبود؟

پایان سخن

نگارنده در سال ۱۳۶۹ اسناد علنی شده بریتانیا و ایالات متحده آمریکا درباره ایران را چنین مورد داوری قرار داد:

اتکاء بر اسناد علنی شده قدرت‌های بزرگ برای بازشناسی تاریخ معاصر ایران

۲۸۵. خرازی، همان مأخذ، ص ۱۵۱.

۲۸۶. مقامات عالی‌رتبه آمریکایی برای انجام کودتا از عزم کافی برخوردار نبودند. در بررسی نقش جرج کندی یانگ، در مقاله دیگر، خواهیم دید که پس از شکست طرح اولیه کودتا در ۲۵ مرداد، مقامات آمریکایی دستور پایان دادن به عملیات را صادر کردند ولی یانگ از طریق ایستگاه نیکوزیا ترتیبی داد که دستور واشنگتن پس از ۲۸ مرداد به تهران برسد یعنی زمانی که کودتا پیروز شده بود.

۲۸۷. دکتر غلامحسین صدیقی در مصاحبه با دنیا (۲۰ شهریور ۱۳۵۸) درباره این تظاهرات گفت: «یک نیم روز چپ‌ها با نظم و ترتیب خاص و قدرت تشکیلاتی فراوان و یک نیم روز عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهر زدند.»

به تنهایی کافی نیست و از این دست معابد نمی‌توان توقع "اعجاز" داشت. در واقع، حرکتی که از دهه ۱۹۸۰ در افکار عمومی و برخی محافل تحقیقی انگلیس به منظور بازشناسی تاریخ بریتانیا آغاز شده، بیش از ما با خلاء اسناد مواجه است و طبعاً انتشار اسنادی چون خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست حتی برای آنان نیز مفید و روشنگر خواهد بود. تاریخ سیاست خارجی قدرت‌های استعماری و امپریالیستی چیزی نیست به جز داستان مداخلات آشکار و پنهان در تاریخ معاصر ملت‌های جهان سوم و روشن است که پرده‌های تاریک و مستور این داستان باید توسط خود آنان آشکار شود و قدرت‌های بیگانه نه تنها علاقه‌ای به این کنکاش نداشته و نخواهند داشت بلکه اگر در این زمینه دغدغه‌ای نشان دهند برای کور کردن سر نخ ره‌یافت‌ها و روشنگری‌ها خواهد بود و لاغیر.^{۲۸۸}

در سال ۱۳۷۶ نیز بر این نظر پای فشردم و نوشتم:

اسناد انگلیس غنی‌ترین مجموعه موجود در جهان برای پژوهشگران تاریخ معاصر است و بی‌تردید تاریخنگاری معاصر ایران به این مجموعه سخت نیازمند است؛ ولی قطعاً این مجموعه "معجزه" نمی‌کند و با توجه به پنهانکاری سنتی "انگلیسی‌ها" نمی‌توان انتظار داشت که اسناد رازآمیزترین تحولات دو سده اخیر ایران را در طبق زرین به مورخ اهدا کند؛ ولی محقق سخت کوش، هشیار و دقیق می‌تواند از درون اسناد موجود به "اسرار" مدفون گذشته نقب زند.^{۲۸۹}

امروزه نیز بر همین باور هستم. به این دلیل است که برای اسناد شخصی سیر شاپور ریپورتر، و اسناد مشابه موجود در آرشیوهای ایرانی، جایگاهی منحصر به فرد در شناخت لایه‌های ناشناخته تاریخ معاصر ایران قائم و هیچ دلیلی نمی‌بینم که سرویس‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده، اگر اجبار یا مصلحتی در کار نباشد، تمامی ابعاد اقدامات پنهان خود را برای ارضاء کنجکاوی این یا آن پژوهشگر و روزنامه‌نگار آشکار کنند.

تهران، ۲۵ مرداد- ۱۲ شهریور ۱۳۸۱

ویرایش و برخی اصلاحات: فروردین، خرداد ۱۳۸۵

ویرایش سوم برای انتشار در وب‌گاه شهبازی، ۳۱ مرداد ۱۳۸۷

۲۸۸. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۲۱-۲۲.

۲۸۹. نظریه توطئه، صص ۲۲-۲۳.